

پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون پیامبر گرامی اسلام

(جلد اول)

نویسنده

احمد پودینه‌ئی



خطبه كتاب

الحمد الله الّذی لا يبلغ مدحته القائلون و لا يحصي نعماءه العادّون و لا يؤدّي حقّه المجتهدون. الّذی لا يدركه بعد الهمم و لا يناله غوص الفطن، الّذی ليس لصفته حدّ محدود، و لا نعت موجود، و لا وقت معدود، و لا اجل ممدود، فطر الخلائق بقدرته و نشر الرّياح برحمته و وتّد بالصّخور ميدان أرضه.

الحمد الله الذي فطر الخلائق و برأ النسمات، و أقام على وجوده البراهين و الدلالات، و من لطفه لم يترك الخلق عبثا حائرين، بل أرسل إليهم مبشّرين و منذرين، ليستأدوهم ميثاق فطرته و يذكّروهم منسيّ نعمته، و أيّدهم بالمعجزات و الآيات البيّنات.

و صلّى الله على خيرة خلقه محمدﷺ، الذي ختم الله به الرسالات و النبوّات، و على آله الأوصياء المصطفين، و الحجج المنتجبين، و اللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين.

پیشگفتار

کتابی که در پیش روی دارید در ادامه مباحث پاسخ به شبهات فضای مجازی با موضوع پاسخ به شبهات فضای مجازی و جریانهای معاند، پیرامون پیامبر گرامی اسلام تنظیم و آماده شده است که نویسنده با شبهه‌یابی میدانی و دقیق، در طول سالها فعالیت در عرصه فضای مجازی آنها را گردآوری کرده و مورد پاسخگویی قرار داده است و معتقد است که مجموعه پاسخ به شبهات فضای مجازی که در موضوعات مختلف در دست انتشار است، حاوی بروزترین شبهات و جامع‌ترین و استدلالی‌ترین پاسخ‌ها با تکیه بر منابع معتبر و مستند است که به خواننده این توانایی را می‌دهد تا با مطالعه این مجموعه، دید وسیع و عمیقی نسبت به معارف اسلامی بدست آورد.

در این جلد دهها شبهه و اشکال پیرامون شخصیت ملکوتی پیامبر گرامی اسلام مورد پاسخگویی قرار گرفته است و انشاء الله ادامه شبهات در جلدهای بعدی در دسترس شما عزیزان قرار خواهد گرفت.

فهرست مطالب

۱. آیا شیعه معتقد است که پیامبر اسلام تدبیرکننده عالم است؟

پرسش اول:

عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ صَفِيِّكَ وَخَلِيلِكَ وَنَجِيِّكَ الْمُدَبِّرِ لِأَمْرِكَ.

ابن‌سنان می‌گوید: امام صادق می‌گفت: خداوندا، بر محمد درود بفرست. که برگزیده‌ی توست، و دوست و هم‌راز توست، و تدبیر کننده‌ی امور توست (اصول کافی، ۱/۴۵۱)

در این حدیث صحیح، تدبیر امور الهی به پیامبرﷺ نسبت داده. [نعوذ بالله] که این عقیده، شرک اکبر است. و هرکس قائل به آن باشد، قطعاً مشرک می‌باشد.

قرآن کریم، این را در حق پروردگار دانسته:

﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ﴾ **[سجده، آیه ۵]**

اوست که از زمین تا آسمان، امور را تدبیر می‌کند.

﴿وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ **[یونس، آیه ۳۱]**

بپرس که چه‌کسی امور را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: الله متعال. سپس بگو: پس چرا تعقّل نمی‌کنید؟

پاسخ:

این که خداوند تدبیرکننده عالم است مانع از آن نیست که دیگرانی نیز باشند که با اذن الهی امور عالم را تدبیر می‌کنند، چنانچه که خود خداوند از فرشتگان تدبیرکننده امور در آیات متعددی یاد می‌کند که با اذن الهی امور عالم را تدبیر می‌کنند.

در آیاتی چنین می‌خوانیم:

«(سوگند به فرشتگانی که) امور را تدبیر می‌کنند» (نازعات، آیه ۵) «گروهی از

فرشتگان حاملان عرشند» (حاقه، آیه ۱۷) و «گروهی فرشتگان مامور قبض ارواحند» (اعراف، آیه ۳۷) و «گروهی مراقبان اعمال بشرند» (انفطار، آیه ۱۰ تا ۱۳) و «گروهی حافظان انسان از خطرات و حوادثند» (انعام، آیه ۶۱)، و «گروهی مامور عذاب و مجازات اقوام سرکشند» (هود، آیه ۷۷) و «گروهی امدادگران الهی نسبت به مؤمنان در جنگها هستند» (احزاب، آیه ۹) و «گروهی مبلغان وحی و آورندگان کتب آسمانی برای انبیاء می‌باشند» (نحل، آیه ۲)

بر همین اساس برخی محققین می‌نویسند:

«قرآن مجید در سوره نازعات آیه ۵ به مدبّرات امور سوگند یاد کرده، می‌فرماید: ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾ و مشهور در میان مفسّران این است که آنها همان فرشتگانی هستند که امور جهان را تدبیر می‌کنند، آیا این امر با مسأله توحید ربوبی منافات ندارد؟

پاسخ این سؤال روشن است: اگر فرشتگان استقلالی در تأثیر داشتند با توحید ربوبی قابل جمع نبود، امّا می‌دانیم آنها مجریان فرمان الهی هستند، و موکّلان امور به اراده مشیّت او می‌باشند، درست همانند اسباب در عالم طبیعت که به فرمان خدا هر کدام آثاری دارند.

بسیاری از مفسّران به این آیه که رسیده‌اند به این نکته توجّه کرده، و هرگز تناقضی میان این سخن که خداوند ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ و ﴿رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾ است، با تأثیرات عالم اسباب، یا تدبیر فرشتگان به اذن الله احساس نکرده‌اند همان‌گونه که قرآن روزی دهنده همه موجودات را ذات پاک خداوند می‌شمرد ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ (سوره هود، آیه ۶)

ولی در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾: «و آن کس که فرزند برای او متولّد شده (پدر)، باید خوراک و پوشاک مادر را به طور شایسته (در مدّت شیردادن) بپردازد». (سوره بقره، آیه ۲۳۳)

مسلّماً اطلاق روزی دهنده بر پدر نوزاد هیچ تضادی با اطلاق آن بر خداوند ندارد، آن یکی مستقل و بالذات است و این یکی بالعرض و وابسته.

و یا این‌که اگر می‌گوییم در عسل شفا است: ﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾ (سوره نحل، آیه ۶۹) هیچ منافاتی ندارد که شفا دهنده فقط خدا باشد، همان‌گونه که ابراهیم علیه‌السلام قهرمان توحید می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾؛ هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد». (سوره شعراء، آیه ۸۰)

«اینها همه سلسله علّت و معلول را بیان می‌کند، یعنی از یک علّت غیر مستقل شروع می‌شود تا به علّت العلل و مسبّب الاسباب یعنی ذات پاک خدا برسد که هر سببی در تأثیرش مدیون او است.»[۱]

البته چنانچه که در ذیل مفصل توضیح داده‌ایم:[۲]

ما معتقدیم که پیامبر گرامی و اوصیاء ایشان علیهم‌السلام، تدبیرکننده علی الاطلاق امورات عالم نیستند، بلکه تدبیرکننده خداوند و فرشتگانی هستند که به اذن خداوند امورات را سامان می‌دهند، اما فرشتگان قبل از انجام ماموریتهای محول شده الهی، به محضر حجت الهی شرفیاب می‌شوند و حجت الهی را در جریان ماموریت خود می‌گذارد:

«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه‌السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا مِنْ مَلَكٍ يُهْبِطُهُ اللهُ فِي أَمْرٍ مَا يُهْبِطُهُ إِلَّا بَدَأَ بِالْإِمَامِ فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَيْهِ وَ إِنَّ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ مِنْ عِنْدِ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ.»[۳]

روایتی هم که وهابی مورد استناد قرار داد، ارتباط با تدبیر عالم ندارد، بلکه در روایات دیگر مورد شرح و تفسیر قرار گرفته است که مقصود از آن، این است که

---

۱. پیام قرآن، ج۳، ص۳۹۸

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/7659
https://t.me/Rahnamye_Behesht/13958

۳. الكافي، ج۱، ص۳۹۴

پیامبر گرامی امور دینی و زندگی مردم را به اذن الهی تدبیر و مدیریت و سیاست گذاری می‌کند و مردم هم موظف به اطاعت از ایشان بر اساس، آیه ۷ سوره حشر هستند:

«ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَ الْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَهُ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»[1]

در ذیل بیشتر در این رابطه توضیح داده‌ایم:[2]

لذا علامه مجلسی در شرح روایت مورد بحث می‌نویسد که مقصود از تدبیر پیامبر گرامی آن هم به اذن خداوند، می‌تواند تدبیر ایشان نسبت به امور دینی و اجراء اوامر الهی در میان خلق باشد:

«يمكن أن يراد به أمر الدين كما مر في باب التفويض، أو المراد إجراء أوامر الله بين الخلق.»[3]

۲. آیا بر اساس آیات قرآن، پیامبر اسلام قبل از بعثت بی‌ایمان بوده است؟

پرسش دوم:

در سوره شوری آمده است که پیامبر قبل از بعثت ایمان نداشته است؟ (ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان)! در این رابطه لطفا توضیح دهید؟؟!!

پاسخ:

خداوند می‌فرماید:

«همانگونه که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم، تو پیش از این نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست ولی ما آن را

---

۱. الکافی، ج۱، ص۲۶۶؛ بحار الانوار، ج۱۷، ص۴

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/11222

۳. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج۵، ص۲۷۲

نوری قرار دادیم که بوسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌کنیم، و تو مسلما به سوی راه مستقیم هدایت می‌کنی» ﴿وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا...﴾ (سوره شوری، آیه ۵۲)

حجت الهی در همان ابتدای تولد مورد عنایت الهی قرار می‌گیرد و از طریق فرشتگان محتوای ایمان و کتاب و علم و دانش بر او عرضه می‌شود، چنانکه خداوند در مورد پیامبرانی مانند یحیی و عیسی علیهما السلام می‌فرماید؛

«ای یحیی کتاب را با تمام قدرت بگیر، ما فرمان نبوت را درکودکی به او دادیم» (مریم، آیه ۱۲)

و در مورد سخن گفتن و برگزیده شدن عیسی علیه السلام در گهواره می‌فرماید؛

«(ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و] گفت: «من بنده خدایم او کتاب [آسمانی] به من داده و مرا پیامبر قرار داده است و مرا هر جا که باشم وجودی پربرکت قرار داده و تا زمانی که زنده ام مرا به نماز و زکات توصیه کرده است و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبّار و شقی قرار نداده است» (مریم، آیه ۳۰-۳۲)

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«زمانی که حجت خدا به دنیا می‌آید، به او حکمت داده می‌شود و با علم و وقار زینت داده می‌شود و لباس هیبت و بزرگی بر او پوشانده می‌شود و خداوند چراغی از نور برای او قرار می‌دهد که درون و نهان افراد را می‌شناسد و اعمال بندگان را می‌بینند» «فَإِذَا خَرَجَ إِلَى الْأَرْضِ أُوتِيَ الْحِكْمَةَ وَ زُيِّنَ بِالْعِلْمِ وَ الْوَقَارِ وَ أُلْبِسَ الْهَيْبَةَ وَ جُعِلَ لَهُ مِصْبَاحٌ مِنْ نُورٍ يَعْرِفُ بِهِ الضَّمِيرَ وَ يَرَى بِهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ»[۱]

امیر مومنان در مورد پیامبر گرامی اسلام علیهما و آلهما السلام تصریح

۱. بصائر الدرجات، ج۱، ص۴۳۲

می‌کند که از همان ابتدای تولد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگانش را با پیامبر اسلام قرین ساخت، تا شب و روز وی را به راههای مکارم، و طرق اخلاق نیک سوق دهد «و لقد قرن الله به من لدن ان کان فطیما اعظم ملك من ملائکته، یسلك به طریق المکارم، و محاسن اخلاق العالم، لیله و نهاره»[1]

آیه مورد بحث از سوره شوری می‌گوید که پس از نزول روح از ناحیه خداوند، پیامبر به محتوای کتاب و ایمان علم پیدا کرد، این نزول روح و علم پیدا کردن در همان ابتدای تولد بوده است، چنانچه که در تفسیر آیه فوق الذکر می‌خوانیم که راوی می‌گوید از امام صادق علیه‌السلام در باره آیه ﴿وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا...﴾ سؤال کردم. امام علیه‌السلام فرمود:

«روح یکی از مخلوقات خداوند بود که دارای جایگاهی برتر از جبرئیل و میکائیل است و همراه رسول خدا بود و امور را به او اطلاع می‌داد و از او حمایت می‌کرد و پس از ایشان، همراه با ائمه پس از ایشان خواهد بود.»

«سألت أبا عبد الله عن قول الله عز و جل: وَ كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ، قال: «خلق من خلق الله عز و جل، أعظم من جبرئيل و ميكائيل، كان مع رسول الله يخبره و يسدده، و هو مع الأئمة من بعده»[2]

بنابراین مقصود از نزول روح بر پیامبر اسلام، فرشته‌ای است که حتی از جبرئیل و میکائیل برتر بوده و همواره پیامبر اسلام را همراهی می‌کرد.

مطابق این بیان «اوحینا» به معنی «انزلنا» (نازل کردیم) می‌باشد یعنی آن فرشته عظیم را بر تو نازل کردیم که بر اساس توضیحات فوق الذکر، این ارسال در همان ابتدای تولد بوده است و پیامبر اسلام پس از این ارسال، از همان ابتدای

---

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه)

۲. الکافی، ج۱، ص۲۷۳؛ بصائر الدرجات، ج۱، ص۴۵۵

تولد با نزول روح بر او، دارای علم و آگاهی و ایمان به تمام محتوای شریعت شدند، چنانچه که علامه مجلسی به این تفسیر اشاره می‌کند: «أما استدلالهم بقوله تعالى ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ فلا يدل إلا على أنه ﷺ كان في حال لم يكن يعلم القرآن و بعض شرائع الإيمان و لعل ذلك كان في حال ولادته قبل تأييده بروح القدس كما دلت عليه رواية أبي حمزة و غيرها و هذا لا ينافي نبوته قبل الرسالة و العمل بشريعة نفسه قبل نزول الكتاب...»[۱]

در ذیل در مورد ایمان پیامبر اسلام قبل از بعثت بیشتر توضیح داده‌ایم:[۲]

۳. آیا ازدواج پیامبر اسلام با ریحانه بنت زید به خاطر زیبایی او بوده است!!!

پرسش سوم:

در رابطه با ازدواج پیامبر با ریحانه بنت زید که پیامبر او را سهم خود از غنایم قرار داد سوالی داشتم. برخی میگویند به علت زیبایی ریحانه بود که پیامبر او را برگزید؟؟؟ آیا چیزی هست که انگیزه پیامبر از برگزیدن او را بیان کند!!!

پاسخ:

به عنوان مقدمه باید توجه داشت که:

۱. پیامبر گرامی اسلام، همواره از ازدواج با زنان تنها به انگیزه زیبایی یا انگیزه مالی نهی می‌کرد و می‌فرمود:

«هر کس با زنی، تنها به خاطر زیبایی‌اش ازدواج کند، دلخواه خود را در او نمی‌بیند. و هر کس جز به خاطر دارایی‌اش با او ازدواج نکند، خداوند، او را به همان دارایی وامی‌گذارد. پس بر شما باد [ازدواج با] زن متدیّن» «مَن تَزَوَّجَ امرَأَةً لا يَتَزَوَّجُها إلّا لِجَمالِها، لَم يَرَ فيها ما يُحِبُّ. و مَن تَزَوَّجَها لِمالِها لا يَتَزَوَّجُها إلّا لَهُ، وكَلَهُ

---

۱. بحار الأنوار، ج۱۸، ص۲۸۱

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/7458

اللّهُ إلَيهِ. فَعَلَيكُم بِذاتِ الدّينِ.»[۱]

از سوی دیگر پیامبر گرامی اسلام اسوه اخلاق بودند لذا نمی‌توان پذیرفت که ایشان از طرفی از ازدواج با زنان به خاطر انگیزه زیبایی نهی کند و سپس خودش با انگیزه زیبایی تن به ازدواج با دیگران دهد، در حالی که خداوند می‌فرماید:

«تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری» (قلم، آیه ۴) ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ و می‌فرماید؛ «برای شما در زندگی رسول خدا سر مشقی نیکویی است» (احزاب، آیه ۲۱) ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾

۲. پیامبر گرامی اسلام تماما دغدغه هدایت تمام مردم داشت و برای هدایت شدن مردم از هیچ اقدامی دریغ نمی‌کرد، چنانچه که خداوند در این رابطه فرمود:

«گویی می‌خواهی، خود را به خاطر اعمال آنها از غم و اندوه هلاک کنی اگر به این گفتار ایمان نیاورند!». شبیه همین معنا در آیه ۳ سوره شعراء آمده است: ﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾

و در آیه ۱۲۸ سوره توبه آمده است ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ «به یقین، پیامبری از میان شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است».

۳. پیامبر گرامی اسلام بسیار به جایگاه دادن به بردگان و تکریم و آزادی آنان تاکید داشت تا جایی که در روایتی امیر مومنان علیه‌السلام فرمود:

«خدا را، خدا را، در باره زنان و مملوکانتان؛ زیرا آخرین سخنی که پیامبرتان به زبان آورد، این بود که فرمود: شما را در باره (رعایت حالِ) دو ضعیف سفارش می‌کنم: زنان و مملوکانتان» «اللّهَ اللّهَ فِي النِّساءِ و فيما مَلَكَت أيمانُكُم، فَإِنَّ آخِرَ ما

۱. تهذیب الأحکام، ج۷، ص۳۹۹، ح۱۵۹۲ روضة الواعظین، ص۴۱۰، بحار الأنوار، ج۱۰۳، ص۲۳۵، ح۱۹

تَكَلَّمَ بِهِ نَبِيُّكُم عليه السلام أن قالَ: اوصيكُم بِالضَّعيفَينِ: النِّساءِ، و ما مَلَكَت أيمانُكُم.»[۱]

حال در مورد ازدواج پیامبر گرامی اسلام با ریحانه بنت زید گفتنی است:

مرحوم ابن شهر آشوب نقل می‌کند که «ریحانه بنت زید از کنیزان اهدایی حاکم مصر بوده است که پیامبر گرامی او را به مانند همسر خود برگزید یا به تعبیر و نقلی او را آزاد کرد و با او ازدواج کرد»: «وَ كَانَ لَهُ سُرِّيَّتَانِ يَقْسِمُ لَهُمَا مَعَ أَزْوَاجِهِ مَارِيَةُ بِنْتُ شَمْعُونَ الْقِبْطِيَّةُ وَ رَيْحَانَةُ بِنْتُ زَيْدٍ الْقُرَظِيَّةُ أَهْدَاهُمَا الْمُقَوْقِسُ صَاحِبُ الْإِسْكَنْدَرِيَّةِ وَ كَانَتْ لِمَارِيَةَ أُخْتٌ اسْمُهَا سِيرِينُ فَأَعْطَاهَا حَسَّانَ فَوَلَدَتْ عَبْدَ الرَّحْمَنِ فَتَوَفَّتْ مَارِيَةُ بَعْدَ النَّبِيِّ عليه السلام بِخَمْسِ سِنِينَ وَ يُقَالُ إِنَّهُ أَعْتَقَ رَيْحَانَةَ ثُمَّ تَزَوَّجَهَا.»[۲]

طبق نقل فوق ریحانه اسیر شده در جنگ پیامبر اسلام با یهودیان نبود، بلکه از قبل برده و به دست حاکم مصر بوده که حاکم مصر او را به پیامبر اهدا کرد.

پیامبر اسلام هم با این که شخص اول مملکت اسلامی بود اما برای جایگاه دادن به بردگان و نیز آموزش کیفیت معاشرت نیک با بردگان، ریحانه بنت زید را به مانند همسر خود برگزید یا اساسا او را از بردگی آزاد کرد و با او ازدواج کرد و از طریق بر جایگاه و شخصیت افراد برده افزود.

علمای اهل‌سنت نیز نقل می‌کنند که ریحانه بنت زید در جنگ مسلمین با یهودیان اسیر شد و شوهرش نیز در همان جنگ کشته شد، پیامبر او را مخیر گردانید و او به اختیار خودش اسلام را برگزید و خود را به همسری پیامبر اسلام در آورد تا جایی که پس از مدتی پیامبر گرامی به خاطر بد رفتاری ریحانه او را طلاق داد اما ریحانه به قدری به خاطر این طلاق و دوری از پیامبر اسلام گریه می‌کرد که پیامبر اسلام مجددا به او رجوع کرد: «فخيرها رسول الله بين الاسلام وبين دينها

---

۱. الکافی، ج۷، ص۵۲

۲. مناقب آل أبي طالب، ج۱، ص۱۶۱

فاختارت الاسلام فأعتقها رسول الله وتزوجها وضرب عليها الحجاب فغارت عليه غيرة شديدة فطلقها تطليقة وهي في موضعها لم تبرح فشق عليها وأكثرت البكاء فدخل عليها رسول الله وهي على تلك الحال فراجعها فكانت عنده حتى ماتت عنده قبل أن توفي»[1]

طبق نقل فوق هم ازدواج پیامبر گرامی اسلام با ریحانه بنت زید به خاطر علاقه زیاد ریحانه به پیامبر گرامی اسلام بوده و از سوی دیگر پیامبر نیز انگیزه گسترش اسلام و تالیف قلوب دشمنان اسلام را داشت لذا با ریحانه بنت زید که یهودی الاصل بود، ازدواج کرد تا از این طریق قلوب یهودیان را به سوی اسلام جذب کرده و قدمی در مسیر هدایتشان برداشته باشد.

۴. آیا پیامبر اسلام به زیبایی زنان نامحرم نگاه می‌کرد و سپس با همسران خود همبستر می‌شد!!!

پرسش چهارم:

این حقیقت دارد که در کتاب کافی آمده است که پیامبر اسلام به زنی نگاه کرد و تحریک جنسی شد و رفت با ام سلمه همبستر شد؟

برخی می‌گویند این قضیه نگاه پیامبر به زنان نامحرم در در سوره احزاب، آیه ۵۲ هم مورد اشاره قرار گرفته است؟

پاسخ:

روایت مورد اشکال این نقل از کتاب کافی است که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«رسول خدا زنی را دید و تحت تاثیر قرار گرفت. در آن دم نزد اُم سلمه رفت و با او که آن روز نوبتش بود همبستر شد. سپس سوی مردم راهی شد و در حالی که

---

۱. الطبقات الکبری، ابن سعد، ج۸، ص۱۳۰

قطرات آب غسل از سر ایشان می‌چکید فرمود: ای مردم! نگاه (حرام) از سوی شیطان است، هر که این نگاه برایش روی داد باید نزد همسرش برود» «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام قَالَ: رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله امْرَأَةً فَأَعْجَبَتْهُ فَدَخَلَ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ وَ كَانَ يَوْمُهَا فَأَصَابَ مِنْهَا وَ خَرَجَ إِلَى النَّاسِ وَ رَأْسُهُ يَقْطُرُ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا النَّظَرُ مِنَ الشَّيْطَانِ فَمَنْ وَجَدَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً فَلْيَأْتِ أَهْلَهُ.»[1]

نکات لازم:

۱. روایت فوق از نظر سندی ضعیف است و قابل احتجاج نیست: «ضعیف علی المشهور»[2]

از سوی دیگر بر خلاف روایت فوق، خود پیامبر گرامی اسلام توصیه می‌کرد که انسان نباید با تحت تاثیر قرار گرفتن از زن بیگانه با همسر خود همبستر شود زیرا خوف آن است که فرزندان ناقص الخلقه‌ای به وجود بیایند: «يَا عَلِيُّ لَا تُجَامِعِ امْرَأَتَكَ بِشَهْوَةِ امْرَأَةِ غَيْرِكَ فَإِنِّي أَخْشَى إِنْ قُضِيَ بَيْنَكُمَا وَلَدٌ أَنْ يَكُونَ مُخَنَّثاً أَوْ مُؤَنَّثاً مُخَبَّلا»[3]

۲ ـ ما اگر از وجوه ضعف روایت مورد بحث هم چشم پوشی کنیم، باز هم گفتنی است که طبق روایات، نگاه اول به زن نامحرم که غیر اختیاری است، بی‌اشکال است:[4]

پیامبر گرامی اسلام هم نگاه غیر اختیاری اولش به نامحرم افتاد و از آنجایی که او نیز به مانند سایرین انسان است و تمایلات انسانی در او است ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ...﴾ (کهف، آیه ۱۱۰) لذا تحت تاثیر قرار گرفت و نهایتا به سوی

---

۱. الکافی، ج۵، ص۴۹۴
۲. مراة العقول، ج۲۰، ص۳۰۲
۳. من لا یحضره الفقیه، ج۳، ص۵۵۲
۴. وسائل الشیعه، ج۲۰، ص۱۹۵

همسرش رفت و با او همبستر شد.

بی‌شک شان پیامبر اسلام که قرآن تصریح به طهارتش کرده است، اجل و برتر از آن است که نگاه حرامی به نامحرم داشته باشد چنانچه که خداوند در موردش فرمود:

«تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری» (قلم، آیه ۴) ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ ـ «برای شما در زندگی رسول خدا سر مشقی نیکویی است» (احزاب، آیه ۲۱) ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾

۳ـ در مورد آیه سوره احزاب هم گفتنی است که خداوند می‌فرماید: ﴿لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا﴾ بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست و نمی‌توانی همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی (بعضی را طلاق دهی و همسر دیگری بجای او برگزینی) هر چند نیکویی آنها مورد توجه تو واقع شود» (سوره احزاب، آیه ۵۲)

در این آیه خداوند از کلمه «حسنهن» استفاده کرده است که به معنای نیکویی و خوبی است نه از کلمه «جمالهن» که به معنای زیبایی باشد، یعنی پیامبر به امر خداوند دیگر اجازه ازدواج مجدد را ندارد حتی اگر زنانی را ببیند که شیفته ایمان و صالح بودن آنان شود، بنابراین سخن از شیفتگی در نیکویی و ایمان و اخلاق زنان است نه زیبایی ظاهری آنان.

۵. آیا شیعه معتقد است که امام علی از پیامبر اسلام شجاع‌تر بوده است؟

پرسش پنجم:

تو کتاب الانوار النعمانیه جلد اول صفحه ۱۹ اومده امام علی شجاع‌تر از پیامبره، آیا این کفر نیست؟!!؟

پاسخ:

در این شکی نیست که پیامبر گرامی اسلام شجاع‌ترین افراد بوده است به گونه‌ای که حتی خود امیر مومنان علیه‌السلام تصریح می‌کنند که در جنگ‌ها در پناه پیامبر اسلام قرار می‌گرفته است، چنان که در نهج البلاغه فرمود:

«كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله، فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ» هرگاه آتش جنگ، سخت شعله‌ور می‌شد ما به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پناه می‌بردیم و در آن هنگام هیچ‌یک از ما به دشمن از او نزدیک‌تر نبود»[۱]

شارحین در مورد کلام فوق می‌نویسند:

«این مسئله واقعاً عجیب است، فرمانده دشمن معمولاً در تیررس دشمن قرار نمی‌گیرد آن هم به‌گونه‌ای که از همه به تیررس دشمن نزدیک‌تر باشد تا بتواند مدیریت لشکر را انجام دهد. این نشانه مهمی از شجاعت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و توکل او بر ذات پاک پروردگار و آرامش بخشیدن به نفرات لشکر است تا آن‌ها بدانند یاری خداوند در انتظارشان است و به یقین پیروز می‌شوند و هرگز احتمال شکست را در وجود خود راه ندهند که این خود عامل مهم پیروزی در میدان نبرد است.»[۲]

علامه مجلسی در جلد شانزدهم بحارالانوار در بحث شجاعت پیامبر اکرم این حدیث را به نقل از کتاب مکارم الاخلاق از علی علیه‌السلام نقل می‌کند:

«لَقَدْ رَأَيْتُنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَنَحْنُ نَلُوذُ بِالنَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَهُوَ أَقْرَبُنَا إِلَى الْعَدُوِّ وَكَانَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ بَأْساً» من در روز جنگ بدر شاهد و ناظر بودم که ما به پیامبر پناه می‌بردیم و او از همه ما به دشمن نزدیک‌تر و از برجسته‌ترین جنگجویان در آن روز

---

۱. نهج البلاغه، حکمت ۹

۲. پیام امام امیر المومنین علیه‌السلام، ج۱۴، ص۲۱۵

بود».[۱]

همینطور از انس نقل می‌کند:

«پیغمبر ﷺ شجاعترین و نیکوترین و سخی‌ترین مردم است، یک شب بانگی هولناک برآمد چنان که همه مردم مدینه به فزع آمدند و به طرف صدا به راه افتادند، پیغمبر با ایشان برخورد کرده در حالی که بر آنان سبقت داشت وی گفت چرا می‌ترسید؟! و در این حال بر فرس و اسب ابی طلحه سوار بود و شمشیر بر گردن داشت. انس گوید مردم شروع کردند به این سخن که از چه میترسید. که این دریا و سرابی بود (یعنی بانگ ترسناک ریشه و اصل مهمی نداشت).» «عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَشْجَعَ النَّاسِ وَ أَحْسَنَ النَّاسِ وَ أَجْوَدَ النَّاسِ قَالَ فَزِعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ لَيْلَةً فَانْطَلَقَ النَّاسُ قِبَلَ الصَّوْتِ قَالَ فَتَلَقَّاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ قَدْ سَبَقَهُمْ وَ هُوَ يَقُولُ لَنْ تُرَاعُوا وَ هُوَ عَلَى فَرَسٍ لِأَبِي طَلْحَةَ وَ فِي عُنُقِهِ السَّيْفُ قَالَ فَجَعَلَ يَقُولُ لِلنَّاسِ لَمْ تُرَاعُوا وَجَدْنَاهُ بَحْراً أَوْ إِنَّهُ لَبَحْرٌ»[۲]

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود از «واقدی» نقل می‌کند که در روز احد هنگامی که آن صدمات را بر وجود پیامبر ﷺ وارد کردند علی ﷺ فرمود: قسم به خدایی که او را به حق مبعوث کرد «ما زالَ شِبْراً واحد إنّه لَفِي وَجْهِ الْعَدُوّ تَثُوبُ إِلَيْهِ طائِفَةٌ مِنْ أَصْحابِهِ مَرّةً وَتَتَفَرَّقُ عَنْهُ مَرَّةً»

«آن حضرت ﷺ حتی یک وجب از برابر دشمنان عقب‌نشینی نکرد و در این حال، گاه گروهی از یارانش به سوی او می‌آمدند و گاه پراکنده می‌شدند (اما او همچون کوه ایستاده بود).»[۳]

حال در مورد سوال مطرح شده گفتنی است که روایت معروفی است که در

---

۱. بحار الانوار، ج۱۶، ص۲۳۲؛ مکارم الاخلاق، ص۱۹

۲. همان منابع

۳. شرح نهج البلاغه، ج۱۵، ص۱۹

کتاب ابن شاذان قمی نقل شده است که پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«به من سه چیز داده شده که علی هم در آنها شریک است، و به علی سه چیز داده شده که من در آنها شریک نیستم».

پرسیده شد: ای پیامبر خدا! آن سه چیز که علی؈ در آن با تو شریک است، چیست؟

فرمود: بیرق حمد (ستایش)، از آنِ من است و علی، بر دوش کشنده آن است؛ و کوثر، از آنِ من است و علی، ساقی آن است؛ و بهشت، از آنِ من است و علی، تقسیم‌کننده آن است.

و امّا آن سه چیز که به علی داده شده و من در آن شریک نیستم: به او پیامبر خدا به عنوان پدرْ زن داده شده و به من داده نشده؛ و همسری چون فاطمه زهرا به وی داده شده که به من داده نشده؛ و دو فرزندش حسن و حسین، به وی داده شده‌اند که به من داده نشده است. «اعطيتُ ثَلاثا وعَلِيٌّ مُشارِكي فيها، واعطِيَ عَلِيٌّ ثَلاثَةً ولَم اشارِكهُ فيها، فَقيلَ: يا رَسولَ اللهِ، ومَا الثَّلاثُ الَّتي شارَكَكَ فيها عَلِيٌّ؟ فَقالَ: لِواءُ الحَمدِ لي وعَلِيٌّ حامِلُهُ، وَالكَوثَرُ لي وعَلِيٌّ ساقيهِ، وَالجَنَّةُ لي وعَلِيٌّ قاسِمُها. و أمَّا الثَّلاثُ الَّتي اعطِيَت عَلِيّا ولَم اشارِكهُ فيها: فَإِنَّهُ اعطِيَ رَسولَ اللهِ صِهرا ولَم اعطَ مِثلَهُ، واعطِيَ زَوجَتَهُ فاطِمَةَ الزَّهراءَ ولَم اعطَ مِثلَها، واعطِيَ وَلَدَيهِ الحَسَنَ وَالحُسَينَ ولَم اعطَ مِثلَهُما»[1]

این حدیث را مرحوم جزائری در کتاب الانوار النعمانیه نقل کرده و در آن به اشتباه و به صورت سهوی به جای بخش «پدر زن» تعبیر «شجاعت» نقل شده، یعنی پیامبر می‌گوید به علی شجاعتی داده شده که به من داده نشده است:

---

۱. الفضائل لابن شاذان، ص۹۵، بحار الأنوار، ج۳۹، ص۹۰، ح۳؛ الأمالي للطوسي، ص۳۴۴، ح۷۰۸

«فانه اعطی شجاعه و لم اعط مثله»[۱]

مرحوم نعمانی می‌گوید که شیخ صدوق چنین نقل کرده، در حالی که نقل شیخ صدوق چنین است که پیامبر فرمود:

«ای علی! سه چیز به تو داده شده که پیش از تو، به هیچ کس داده نشده است». گفتم: پدر و مادرم فدایت! چه چیز به من داده شده است؟ فرمود: «پدرْ زنی چون من به تو داده شده؛ و زنی چون همسرت؛ و فرزندانی چون حسن و حسین به تو داده شده است». «یا عَلِيُّ، إنَّكَ اعطیتَ ثَلاثا لَم یُعطَها أحَدٌ مِن قَبلِكَ. قُلتُ: فِداكَ أبي وامّي، وما اعطیتُ؟ قالَ: اعطیتَ صِهرا مِثلي، واعطیتَ مِثلَ زَوجَتِكَ، واعطیتَ مِثلَ وَلَدَیكَ الحَسَنِ وَالحُسَینِ.»[۲]

بنابراین مرحوم نعمانی اشتباه کرده است و در نقل روایت خطا کرده و بخش شجاعت را به اشتباه نقل می‌کند، در حالی که در اصل روایت بخش مذکور نیست، با این وجود مرحوم جزائری در توجیه مطلب مذکور می‌گوید که:

«مقصود از شجاعت در حدیث مذکور، اِعمال و به کارگیری شجاعت و شرکت در جنگها است نه مبدا شجاعت و آن قوت قلب و جرات داشتن بر ورود در جنگها زیرا از این نظر پیامبر شجاع‌ترین افراد بوده و بهره کافی و کامل از شجاعت را داشته است اما از آنجایی که پیامبر اسلام حاکم و سلطان بوده است (معمولا) علی علیه‌السلام را پرچم‌دار نبردها کرده و در میدان وارد می‌کردند لذا علی علیه‌السلام بیشتر اِعمال شجاعت کردند و شجاعت ورزی از خود نشان دادند: و ینبغي ان یراد بالشجاعة هنا اعمالها و ممارسة الحروب و الدخول فیها لا مبدءها من قوة القلب و الجرأة علی اقتحام الحروب لان النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله منها الحظ الاوفر. نعم لما کان هو

---

۱. الانوار النعمانیه، ج۱، ص۱۹

۲. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام: ج۲، ص۴۸، ح۱۸۸

الملك و السلطان لم يباشر الحروب بنفسه المباركة بل تصدى لها علي عليه السلام»[1]

۶. آیا شیعه معتقد است که عایشه همسر پیامبر با طلحه پس از شهادت پیامبر اسلام ازدواج کرد و ارتباط گرفت؟

پرسش ششم:

میخواستم درباره تهمت زنا به عایشه و طلحه که تو کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده سوال کنم؟!!!

پاسخ:

برخی از آیاتی که در مذمت عایشه و حفصه نازل شده است، آیات ابتدایی سوره تحریم است، خداوند می‌فرماید:

«اگر از کار خود توبه کنید (به نفع شما است) زیرا دلهایتان از حق منحرف گشته و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور او است، و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنها پشتیبان او هستند. امید است اگر او شما را طلاق دهد پروردگارش بجای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه‌کار، عابد، هجرت‌کننده زنانی ثیبه و باکره.» (احزاب، آیه ۴ و ۵)

بخاری نقل می‌کند که ابن عباس گفت:

«یک سال بود که می‌خواستم از عمر خطاب راجع به آیه‌ای سؤال کنم، اما از هیبت (و ترس) او نتوانستم آن را بپرسم، تا اینکه وقتی به قصد حج از مدینه خارج شد، من نیز با او بودم، هنگام مراجعت در میان راه از وی پرسیدم: آن دو زنی که جزء زنان پیغمبر بودند و خداوند می‌فرماید بر ضدّ حضرت همدستی

---

۱. الأنوار النعمانية، ج۱، ص۱۹-۲۰

کردند، چه کسانی بودند؟ عمر گفت: آنان حفصه و عایشه بودند. به او گفتم به خدا سوگند یکسال است که می‌خواستم این سوال را از تو بپرسم اما ترس از تو اجازه نمی‌داد»

«مَكَثْتُ سَنَةً أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ عَنْ آيَةٍ فَمَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَسْأَلَهُ هَيْبَةً لَهُ، حَتَّى خَرَجَ حَاجًّا فَخَرَجْتُ مَعَهُ فَلَمَّا رَجَعتُ وَ كُنَّا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ عَدَلَ إِلَى الْأَرَاكِ لِحَاجَةٍ لَهُ قَالَ: فَوَقَفْتُ لَهُ حَتَّى فَرَغَ ثُمَّ سِرْتُ مَعَهُ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: مَنْ اللَّتَانِ تَظَاهَرَتَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَزْوَاجِهِ؟ فَقَالَ: تِلْكَ حَفْصَةُ وَ عَائِشَةُ. قَالَ فَقُلْتُ: وَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُ لا أريد أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ هَذَا مُنْذُ سَنَةٍ فَمَا أَسْتَطِيعُ هَيْبَةً لَكَ»[1]

در ادامه خداوند در آیه ۱۰ سوره تحریم می‌فرماید:

«خداوند مثلی برای کسانی که کافر شده‌اند زده است، مثل به همسر نوح، و همسر لوط، آنها تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند، و ارتباط آنها با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت. و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می‌شوند» ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ﴾

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ﴾ فرمود:

«این آیه، ضرب المثلی است که خداوند سبحان برای عایشه و حفصه آورده است آن هنگام که آن دو علیه رسول خدا ﷺ همدستی کردند و راز ایشان را فاش کردند.» «روي عن أبي عبد الله علیه السلام أنه قال: «قوله تعالى: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ الآية، مثل ضربه الله سبحانه لعائشة و حفصة إذ

۱. صحیح بخاری، ج۴، ص۱۳۸۷ دار ابن کثیر

تظاهرتا علی رسول الله ﷺ و أفشتا سره».[۱]

علمای اهل‌سنت هم نقل می‌کنند که آیه فوق ناظر به عملکرد عایشه و حفصه در اذیت پیامبر اسلام و افشاء سر ایشان است.

قرطبی می‌گوید:

«این سخن خداوند مثلی است که خداوند به منظور ترساندن عایشه و حفصه نازل کرده است، آن هنگام که مخالفت کردند و علیه پیامبر همپیمان شدند» «مثل ضربه الله یحذر به عائشه و حفصه فی المخالفه حین تظاهرتا علی رسول الله»[۲]

زمخشری نیز متذکر این نکته می‌شود: «في طيّ هذين التمثيلين تعريض بأمّي المؤمنين المذكورتين في أوّل السورة و ما فرط منهما من التظاهر على رسول الله ﷺ بما كرهه و تحذير لهما على أغلظ وجه و أشده، لما في التمثيل من ذكر الكفر.»[۳]

در کتابی هم که علمای اهل‌سنت نوشته‌اند و تفسیر ابن عباس را در آن نقل کرده‌اند، آمده است:

«سپس خداوند عایشه و حفصه را به خاطر اذیت پیامبر می‌ترساند و سرنوشت زن نوح و لوط را برای آنها مثال می‌زند» «ثم خوف عائشه و حفصه لایذائهما النبی...»[٤]

فخر رازی هم نقل میکند که عثمان به آیه فوق در مذمت عایشه استناد نمود، عایشه نیز مردم را بر علیه عثمان تحریک کرد و او را نعثل نامید: «ان عثمان اخر

---

۱. تأویل الآیات، ج۲، ص۷۰۰، ح۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج۵، ص۴۳۰

۲. الجامع لاحکام القرآن، ج۱۸، ص۲۰۲

۳. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج۴، ص۵۷۱

٤. تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس، ج۱، ص۴۷۸

عن عائشه بعض ارزاقها»:[۱]

دیگران از علمای اهل‌سنت هم مطلب فوق را نقل کرده‌اند:[۲]

البته مقصود از خیانتی که در آیه ۱۰ سوره تحریم بیان شده است، خیانت جنسی نیست، چنان که در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

به این ترتیب به دو همسر پیامبر اسلام ﷺ که در ماجرای افشای اسرار و آزار آن حضرت ﷺ دخالت داشتند هشدار می‌دهد که گمان نکنند همسری پیامبر ﷺ به تنهایی می‌تواند مانع کیفر آنها باشد، همانگونه که رابطه همسران نوح و لوط، به خاطر خیانت، از خاندان نبوت و وحی قطع شد، و گرفتار عذاب الهی شدند...

در بعضی از کلمات مفسران آمده است که اسم همسر حضرت نوح «والهة» و اسم همسر حضرت لوط «والعة» بوده است...

به هر حال این دو زن به این دو پیامبر بزرگ خیانت کردند، البته خیانت آنها هرگز انحراف از جاده عفت نبود، زیرا هرگز همسر هیچ پیامبری آلوده به بی‌عفتی نشده است، چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ صریحا آمده است، «ما بغت امرأة نبي قط»: «همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده عمل منافی عفت نشد» خیانت همسر «لوط» این بود که با دشمنان آن پیامبر علیه‌السلام همکاری می‌کرد، و اسرار خانه او را به دشمن می‌سپرد، و همسر نوح نیز چنین بود.

تناسب این داستان با داستان افشای اسرار خانه پیامبر اسلام نیز ایجاب می‌کندکه منظور از خیانت همین باشد[۳]

---

۱. المحصول فی علم الاصول، فخر رازی، ج۴، ص۴۹۲

۲. فتح القدیر، ج۵، ص۲۵۶؛ اعلام الموقعین، ج۱، ص۱۸۹؛ الامثال فی القرآن الکریم، ابن قیم، ج۱، ص۵۷؛ تفسیر زاد المسیر، ج۸، ص۳۱۴ و ....

۳. تفسیر نمونه، ج۲۴، ص۳۰۰

بنابراین شیعه و سنی اتفاق دارند که آیه مذکور ناظر به عملکرد عایشه و حفصه در افشای سر پیامبر است که آنان را وارد وادی کفر به خداوند کرد البته خیانت مطرح شده برای آنان همان افشای سر پیامبر است نه خیانت جنسی.

با این وجود مرحوم قمی در مورد آیه مذکور می‌گوید:

منظور از سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَخَانَتَاهُمَا» چیزی به جز فاحشه نیست، و باید حدّ در خصوص فلان زن به خاطر آن چه در راه بصره از وی سر زده بود، اجرا شود. فلان مرد عاشق او بود، هنگامی که زن خواست به بصره برود، فلان مرد به وی گفت: حرام است که به بصره بروی بدون آن که یک محرم همراه تو باشد؛ بنابراین با فلان مرد ازدواج کرد.» «قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ... وَ اللَّهِ مَا عَنَى بِقَوْلِهِ فَخانَتاهُما إِلَّا الْفَاحِشَةَ - وَ لَيُقِيمَنَّ الْحَدَّ عَلَى فُلَانَةَ فِيمَا أَتَتْ فِي طَرِيقٍ - وَ كَانَ فُلَانٌ يُحِبُّهَا - فَلَمَّا أَرَادَتْ أَنْ تَخْرُجَ إِلَى ... قَالَ لَهَا فُلَانٌ لَا يَحِلُّ لَكِ أَنْ تَخْرُجِي مِنْ غَيْرِ مَحْرَمٍ فَزَوَّجَتْ نَفْسَهَا مِنْ فُلَانٍ قَوْلُهُ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ»[۱]

این سخن مرحوم قمی روایت نیست، بلکه کلام خودش است و ما در بالا روایتی از امام صادق علیه السلام آوردیم که ایشان خیانت عایشه و حفصه را افشای سر پیامبر بیان کردند نه خیانت جنسی، بنابراین این سخن مرحوم قمی منطبق با روایات نیست.

با این وجود در توضیح کلام مرحوم قمی طبق آنچه در روایات اهل‌سنت آمده است می‌توان گفت:

علمای اهل‌سنت نقل می‌کنند که پیامبر اسلام با زنی به نام قتیله ازدواج کرد، این زن پس از رحلت پیامبر مرتد شد و با عکرمه ازدواج کرد، ابوبکر از این قضیه خشمگین شد که چگونه ممکن است ام المومنینی ممنوعیت ازدواج پس

---

۱. تفسیر القمي، ج۲، ص۳۷۷

از پیامبر را نادیده بگیرد و با دیگری ازدواج کند؟

عمر به ابوبکر پاسخ داد که قتیله ابتدا مرتد شده و بعد ازدواج کرده است، او با ارتداد از عنوان ام المومنینی خارج شده و دیگر به عنوان ام المومنین و همسر پیامبر ازدواج نکرده تا نیازی به ناراحتی باشد!!! «أخبرنا المعلى بن أسد عن وهيب عن داود بن أبي هند أن النبيﷺ. توفي و قد ملك امرأة من كندة يقال لها قتيلة فارتدت مع قومها فتزوجها بعد ذلك عكرمة بن أبي جهل فوجد أبو بكر من ذلك وجدا شديدا. فقال له عمر: يا خليفة رسول الله إنها و الله ما هي من أزواجه ما خيرها و لا حجبها و لقد برأها الله منه بالارتداد الذي ارتدت مع قومها.»[۱]

بر این اساس می‌توان گفت که مرحوم قمی معتقد بوده است که عایشه وقتی بر علیه امیر مومنان علیه‌السلام لشکر کشی کرده و نصب و عداوت خود را ظاهر کرده است، از طریق اسلام و پیوند با پیامبر گرامی و ام المومنین بودن خارج شده است، چنان که ما در ذیل این قضیه را بررسی کرده‌ایم:[۲]

بنابراین عایشه به عنوان همسر پیامبر و ام المومنین تن به ازدواج ممنوعه نداده تا بگوییم همسر پیامبر چنین کاری کرده است، بلکه عایشه در ابتدا با نصب و عداوت نسبت به امیر مومنان از مسیر اسلام و ام المومنین بودن خارج شده و بعد ازدواج کرده است، مانند قتیله، بنابراین کلام مرحوم قمی ناظر به فردی که همسر پیامبر است، نمی‌باشد.

با این وجود علامه مجلسی در تبیین کلام مرحوم قمی می‌گوید:

شاید مقصود مرحوم قمی از «فاحشه» همان ازدواجش با طلحه است و مقصود از اقامه حد بر او، اقامه حد توسط قائم علیه‌السلام بر او در زمان رجعت باشد (بابت تهمتی که به ماریه زده است)، مقصود از فلان هم طلحه است، زیرا او در

---

۱. الطبقات الکبری، ابن سعد، ج۸، ص۱۱۷؛ اسد الغابه، ج۶، ص۲۴۰

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12917

زمان حیات پیامبر اسلام به عایشه اظهار علاقه می‌کرد:

«إلا الفاحشة لعلها مؤولة بمحض التزويج قوله و ليقيمن الحد أي القائم في الرجعة كما سيأتي و المراد بفلان طلحة كما مر ما يومئ إليه من إظهاره ذلك في حياة الرسول ﷺ»[۱]

طبق توضیح علامه مجلسی هم کلام مرحوم قمی ناظر به ازدواج عایشه با طلحه بوده و منظور از حدی هم که بر عایشه اقامه می‌شود، ناظر به تهمتی است که او به ماریه زده است که ما در ذیل در این رابطه توضیح داده‌ایم:[۲]

در ذیل نیز طبق روایات اهل‌سنت توضیح داده‌ایم که طلحه در زمان حیات پیامبر اسلام قصد داشت که پس از رحلت پیامبر با عایشه ازدواج کند:[۳]

البته عده‌ای از علما اساسا معتقدند که سخن مذکور ممکن است برای علی بن ابراهیم نباشد زیرا تمام آنچه در تفسیر قمی است، نوشته علی بن ابراهیم عالم بزرگ شیعه نیست، بلکه تنها تفسیر سوره فاتحه، بقره و کمی از آل عمران از ایشان است و بقیه آن از شاگرد ایشان ابوالفضل العباس می‌باشد.[٤]

۷. آیا بعثت پیامبر اسلام در ابطح بوده و شیعه به دروغ ادعا دارد که در غار حراء بوده است؟

پرسش هفتم:

بعثت پیامبر در غار حراء یا ابطح؟!

در اینکه رسول خدا ﷺ در غار حراء خلوت می‌کرده شکی نیست، اما اینکه آغاز اعلام رسالتشان در غار حراء باشد نادرست است، بلکه ایشان در ابطح بوده و

---

۱. بحار الأنوار (ط ـ بيروت)، ج۲۲، ص۲۴۱

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14851
3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9874

٤. کلیات فی علم الرجال، سبحانی، ص۳۰۱

همچنین تنها هم نبوده بلکه امیرالمؤمنین، و جناب جعفر و جناب حمزه علیهم‌السلام هم به همراه ایشان بوده‌اند و حضرت جبرائیل علیه‌السلام در همان دیدار نخست شهادت به نبوت پیامبر و وصایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام داده است. و این خیلی تفاوت دارد در اینکه نقل کرده‌اند پیامبر در غار تنها بود و جبرئیل نازل شد...!!!

پاسخ:

علمای اهل‌سنت نقل می‌کنند که پیامبر گرامی اسلامی، وقتی که در غار حراء بودند، وحی بر ایشان نازل شد و مبعوث به رسالت شدند: «هو فی غار حراء فجاءه الملك...»[1]

در برخی از نقلهای شیعه نیز آمده است که مبعث پیامبر گرامی اسلام در غار حراء بوده است.

در تفسیر امام عسکری علیه‌السلام آمده است:

«هنگامی که رسول خدا تجارت به شام را ترک کرد و هر آنچه خداوند از راه این تجارت‌ها به او ارزانی فرموده بود، بخشید، هر روز صبح به غار حراء می‌رفت و بر بلندای غار می‌رفت و از آنجا به آثار و نشانه‌های رحمت الهی، و به انواع شگفتی‌های رحمت و حکمت خداوند می‌نگریست و به کرانه‌های آسمان و زمین و دریاها و بیابان‌ها نگاه می‌کرد و از این نشانه‌ها عبرت می‌گرفت و از آن‌ها متذکّر می‌شد و خداوند را به گونه‌ای شایسته عبادت می‌کرد. هنگامی که سن چهل سالگی را کامل کرد و خداوند به قلب ایشان نگریست و آن را بهترین و برترین و خاشع‌ترین و خاضع‌ترین قلب یافت، به درهای آسمان اجازه داد و باز

---

۱. اسد الغابه، ج۱، ص۲۵؛ انساب الاشراف، ج۱، ص۱۰۵؛ امتاع الاسماع، ج۱، ص۳۰؛ البدایه و النهایه، ج۳، ص۲؛ تاریخ ابن خلدون، ج۲، ص۴۱۰؛ تاریخ الاسلام، ج۱، ص۱۱۷؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۳۰۰

شدند و محمد بدان نگریست. و به فرشتگان اذن داد و آنان فرود آمدند و محمد بدان‌ها نگریست. و به رحمت امر فرمود و رحمت الهی از بطن عرش بر سر و پیشانی محمد فرود آمد و به جبرئیل روح امین احاطه شده به نور و طاووس فرشتگان نگاه کرد، و جبرئیل فرود آمد و بازوی پیامبر را گرفت و تکان داد و گفت: ای محمد بخوان. فرمود: چه چیز بخوانم؟ گفت: ای محمد بخوان اقرأ باسم ربک الذی خلق... سپس آنچه را که خداوند عزّ و جلّ به او وحی کرده بود به پیامبر وحی نمود سپس به بالا رفت و محمد از کوه پایین آمد ...کَانَ يَغْدُو كُلَّ يَوْمٍ إِلَى حِرَاءَ يَصْعَدُهُ، وَ يَنْظُرُ مِنْ قُلَلِهِ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ أَنْوَاعِ عَجَائِبِ رَحْمَتِهِ ... نَزَلَ مُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله مِنَ الْجَبَلِ ـ وَ قَدْ غَشِيَهُ مِنْ تَعْظِيمِ جَلَالِ اللَّهِ، وَ وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ كَبِيرِ شَأْنِهِ مَا رَكِبَهُ بِهِ الْحُمَّى وَ النَّافِضُ.»[1]

در نقل دیگری از ابن عباس آمده است:

«چون پیامبر با حضرت خدیجه ازدواج کرد و سنّ ایشان چهل سال تمام شد، روزی به سوی کوه حراء بیرون رفت. در آن جا جبرئیل علیه‌السلام برای آن حضرت ندا سر داد و بر ایشان پدیدار نشد. ... خدیجه از این خبر شادمان شد و عرض کرد: چون صبح فردا رسید، به همان جایگاهی که روز پیش او را در آن جا دیدی بازگرد. پیامبر فرمود: بله، چنین می‌کنم. ایشان خارج شد و ناگاه جبرئیل علیه‌السلام را با زیباترین چهره و خوش‌ترین بو مشاهده کرد. جبرئیل علیه‌السلام عرض کرد: ای محمّد! پروردگارت تو را سلام می‌رساند و از برایت درود و بزرگداشتی ویژه می‌فرستد و می‌فرماید: تو فرستاده من به سوی انس و جنّ هستی، پس ایشان را دعوت کن تا مرا بپرستند و بگویند: هیچ خدایی جز الله نیست و محمّد رسول اوست و علی ولیّ اوست...»

---

۱. تفسیر امام عسکری، ص۱۵۷؛ حلیه الابرار، ج۱، ص۶۶؛ مدینه معاجز، ج۱، ص۴۴۵؛ بحار الانوار، ج۱۸، ص۲۰۶

«قال ابن عباس: إن أول ما ابتدئ به رسول الله من الوحي الرؤيا الصالحة في النوم، و كان لا يرى رؤيا إلا جاءت كفلق الصبح؛ و لما تزوج بخديجة و كمل له من العمر أربعون سنة، قال: فخرج ذات يوم إلى جبل حراء، فهتف به جبرئيل...»[۱]

همینطور روایاتی که می‌گوید وحی بر پیامبر زمانی نازل شد که ایشان بین کوهها بودند: «كَانَ بَيْنَ الْجِبَالِ» (اعلام الوری، ص۳۶؛ قصص الانبیاء راوندی، ص۳۱۷؛ کشف الغمه، ج۱، ص۸۷)، تاییدکننده نزول وحی بر پیامبر در غار حراء است، زیرا این غار در بین کوهها قرار دارد، چنان که در مورد غار حراء می‌نویسند:

«غار حرا بر فراز کوهی قرار دارد که امروز جبل النور نامیده می‌شود. سابقا این کوه در خارج مکه بود؛ ولی امروز به سبب گسترش شهر مکّه جبل النور و غار حرا در داخل مکّه قرار دارد و پیمون آن از پای کوه تا فراز آن حدود یک ساعت به طول می‌انجامد. غار مزبور غار کوچکی است که گنجایش یک نفر ایستاده در حال عبادت و دو سه نفر نشسته را دارد؛ ولی در کنار آن محل نسبتا وسیعی است که جای نشستن گروهی است. جالب اینکه دو طرف غار باز است و هوای لطیفی در غار جریان دارد و در گرم‌ترین اوقات سال، انسان احساس گرما نمی‌کند و از همه گذشته، جای خلوت و مملوّ از روحانیت است. پیامبر اکرم ﷺ قبل از بعثت و حتی گاه بعد از بعثت برای دور ماندن از غوغای بت‌پرستان جاهل و جامعه مملوّ از خرافات آن عصر، به غار حرا می‌رفت و ساعتها و روزها به راز و نیاز با خدا می‌پرداخت و در اسرار آسمان و زمین می‌اندیشید. قابل توجه است که داخل غار اگر کسی رو به دهانه شمالی غار بایستد هم رو به کعبه ایستاده و هم رو به بیت المقدس. از پاره‌ای روایات استفاده می‌شود که پیامبر اکرم حتی بعد از نبوت گاهی به غار حراء می‌رفت و دور از اذیت و آزار مشرکان متعصب به عبادت و راز و نیاز با خدا می‌پرداخت و علی و خدیجه با آن حضرت بودند و

---

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج۵، ص۶۹۶؛ حلیه الابرار، ج۱، ص۶۷

می‌دانیم نخستین شعاع وحی در همانجا درخشید»[1]

همینطور در نهج البلاغه آمده است که امیر مومنان علیه‌السلام مساله نزول وحی بر پیامبر را مرتبط با غار حراء دانسته و می‌فرماید:

«از همان زمان که رسول خدا از شیر بازگرفته شد، خداوند بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگان خود را مأمور ساخت تا در طول شب و روز وی را به راههای فضیلت و محاسن اخلاق جهانیان وادارد و من هم مانند کودکی که به دنبال مادرش حرکت می‌کند از او پیروی می‌کردم. هرروز نکته تازه‌ای از اخلاق برجسته خود برای من آشکار می‌ساخت و مرا فرمان می‌داد که به او اقتدا کنم.

او در هرسال مدتی را در مجاورت غار حرا به سر می‌برد (و به عبادت خدا می‌پرداخت) من او را می‌دیدم و کسی دیگر او را نمی‌دید (و از برنامه عبادت او خبر نداشت و هنگامی که آن حضرت به نبوت مبعوث شد) در آن روز خانه‌ای که اسلام در آن راه یافته باشد، جز خانه پیامبر نبود تنها او و خدیجه در آن بودند و من نفر سوم بودم. من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوّت را استشمام می‌کردم. من صدای ناله شیطان را در آغاز نزول وحی بر آن حضرت شنیدم و گفتم ای رسول خدا این ناله (از کیست و برای) چیست؟ فرمود: این ناله شیطان است، زیرا از اینکه پیرویش کنند مأیوس شده است.

(سپس پیامبر به من فرمود:) تو آنچه را من می‌شنوم می‌شنوی و آنچه من می‌بینم می‌بینی (و چشم و گوش تو حقایق عالم غیب را درک می‌کند) جز اینکه تو پیامبر نیستی؛ ولی وزیر منی و در مسیر خیر و سعادت قرار داری!»

«لقد كان يجاور في كلّ سنة بحراء فأراه، و لا يراه غيري. و لم يجمع بيت واحد يومئذ في الإسلام غير رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و خديجة و أنا ثالثهما. أرى نور الوحي و

---

۱. پیام امام امیر المومنین، مکارم شیرازی، ج۷، ص۵۰۵

الرّسالة، و أشمّ ریح النّبوّة.»[۱]

در مورد ابطح هم گفتنی است که «ابطح مکانی بین مکّه و منی است. این مکان امروزه جزء شهر مکّه است، میدان فعلی معابده و خیابان آن به سمت منی، ابطح قدیم است. از آن در باب حج سخن گفته شده است.»[۲]

اشکال‌کننده با استناد به یک روایتی مدعی شده بود که اولین نزول وحی بر پیامبر در ابطح بوده است. روایت مذکور به نقل علامه مجلسی چنین است که پیامبر فرمود:

«در ابطح بر دست خود تکیه کرده خوابیده بودم و علی در جانب راست من و جعفر طیار در جانب چپ من و حمزه در پایین پای من خوابیده بودند ناگاه صدای بال جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را شنیدم و از صدای بال ایشان دهشتی مرا عارض شد پس شنیدم که اسرافیل به جبرئیل می‌گفت: بسوی کدامیک از این چهار نفر

مبعوث شده‌ایم؟ پس جبرئیل اشاره کرد بسوی من و گفت: بسوی این مبعوث شده‌ایم که محمد نام دارد و بهترین پیغمبران است، و آن که در جانب راست او خوابیده است برادر و وصیّ اوست و او بهترین اوصیای پیغمبران است، و آن که در جانب چپ او خوابیده است جعفر پسر ابو طالب است که با دو بال رنگین در بهشت پرواز خواهد کرد، آن دیگری حمزه است که سیّد شهیدان در روز قیامت»[۳]

این روایت در مقام بیان اولین وحی نازل شده بر پیامبر نیست، زیرا روشن شد که اولین وحی در غار حراء بوده است و امیر مومنان علیه‌السلام هم تنها همراه پیامبر بوده

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

۲. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، ج۱، ص۲۲۰

۳. حیاة القلوب، ج۳، ص۶۷۷

است و طبق نقل نهج البلاغه و نقلهای دیگر، در آغاز نزول وحی، جز علی و خدیجه علیهما السلام ، فرد دیگری به پیامبر ایمان نیاورده بود: «أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام مَا أَجَابَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَحَدٌ قَبْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ خَدِيجَةَ علیها السلام»[1]

بنابراین در توضیح روایت مذکور که سخن از ایمان آوردن افراد دیگری هم به میان آورده گفتنی است:

مطابق سایر روایات: پس از نزول آغازین وحی و ایمان آوردن امام علی و حضرت خدیجه علیهما السلام و آغاز دعوت پنهانی پیامبر اسلام به تدریج افراد دیگری نیز به پیامبر گرامی اسلام ایمان آوردند تا زمانی که سه سال دعوت پنهانی گذشت و پیامبر مامور به دعوت آشکارا شدند: «ثُمَّ أَسْلَمَتْ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ زَوْجَةُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ثُمَّ دَخَلَ أَبُو طَالِبٍ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ يُصَلِّي وَ عَلِيٌّ علیه السلام بِجَنْبِهِ - وَ كَانَ مَعَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام جَعْفَرٌ فَقَالَ لَهُ أَبُو طَالِبٍ صِلْ جَنَاحَ ابْنِ عَمِّكَ - فَوَقَفَ جَعْفَرٌ عَلَى يَسَارِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَبَدَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ بَيْنِهِمَا - فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُصَلِّي - وَ عَلِيٌّ وَ جَعْفَرٌ وَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ وَ خَدِيجَةُ يَأْتَمُّونَ بِهِ - فَلَمَّا أَتَى لِذَلِكَ ثَلَاثُ سِنِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ...»[2]

روایت مورد بحث در مورد ابطح می‌تواند ناظر به این نکته باشد که وقتی پیامبر اسلام در ابطح بودند و افرادی مسلمان شده بودند و سه سالی از دعوت گذشته بود، جبرئیل بر پیامبر مبعوث می‌شود و ماموریت اظهار و دعوت علنی را بر پیامبر عرضه می‌کند لذا مطابق نقل یعقوبی، پیامبر اسلام از ابطح دعوت علنی و آشکار خود را آغاز کرد: «ثم امره الله عز و جل ان يصدع بما ارسله فاظهر امره و اقام بالابطح...»[3]

---

۱. كمال الدين و تمام النعمة، ج۱، ص۳۲۸

۲. تفسیر قمی، ج۱، ص۳۷۸؛ سعد السعود، ص۸۶؛ مراة العقول، ج۷، ص۱۷۷

۳. تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۲۴

۸. یکی از ملحدین مدعی شده است که جریان تنیده شدن تار عنکبوت بر غار ثور در جریان هجرت پیامبر اسلام جعلی بوده و این قضیه از یهودیان تقلید شده است؟

پرسش هشتم:

زئوس ملحد مدعی شده است که جریان تنیده شدن تار عنکبوت بر غار ثور در جریان هجرت پیامبر اسلام جعلی بوده و این قضیه از یهودیان تقلید شده است که نقل کرده‌اند بر غاری که داوود در آن بود تار عنکبوت تندیده شد تا از گزند پادشاه در امان باشد؟!!!

پاسخ:

متاسفانه این سخنان نیز دروغی دیگر از زئوس دروغگو برای فریب مخاطبینش است.

مولف کتاب فروغ ابدیت در جریان هجرت پیامبر می‌نویسد:

قیافه‌شناس معروف مکّه، «ابو کرز» با ردّ پای پیامبر آشنا بود، روی این اصل تا نزدیکی غار آمد و گفت: خط مشی پیامبر تا این محل بوده است؛ احتمال دارد که او در غار پنهان شده باشد، کسی را مأمور کرد که به داخل غار برود. آن شخص هنگامی که برابر غار آمد، دید تارهای غلیظی بر دهانه آن تنیده شده و کبوتران وحشی در آنجا تخم گذارده‌اند. وی بدون اینکه وارد غار شود، برگشت و گفت: تارهایی در دهانۀ غار هست و حکایت از آن دارد که کسی آنجا نیست. این فعالیّت، سه شبانه روز ادامه داشت و پس از سه روز تلاش جملگی مأیوس شدند و از فعالیّت دست برداشتند. (این کرامت را عموم سیره نویسان در اینجا نقل کرده‌اند و نظر به بحث‌هایی که پیرامون معجزه، در سرگذشت ابرهه نموده‌ایم؛

نباید بی‌جهت این سلسله از کرامات را تأویل و یا تحریف کنیم)»[۱]

چنان که مولف کتاب فوق تصریح می‌کند، جریان مذکور را عموم سیره نویسان از بزرگان اهل‌سنت نقل کرده‌اند که ذیلا به برخی از اسناد آن اشاره می‌شود:[۲]

جریان مذکور در روایات شیعه نیز مورد نقل قرار گرفته است، چنان که علامه مجلسی می‌نویسد:

«به اسانید معتبره منقول است که: چون کفار قریش مطلع شدند که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از ایشان پنهان گردیده، در طلب رسول خدا به هر سو جمعی را فرستادند و ابو جهل امر کرد که ندا کنند در اطراف مکه که: هر که محمد را بیاورد یا ما را نشان دهد که او در کجاست صد شتر به او می‌دهیم؛ پس ابو کرز خزاعی را طلبیدند که کار او این بود که نقش قدم هر کس را می‌شناخت و گفتند: ای ابو کرز! امروز است و امروز اگر برای ما کاری کردی همیشه از تو ممنون خواهیم بود، باید پی پای آن حضرت را پیدا کنی تا از پی بی‌آن برویم و معلوم کنیم به کجا رفته است، ابو کرز چون نقش قدمها را ملاحظه کرد گفت: این نقش پای محمد است و خواهر آن نقش پائی است که در مقام ابراهیم است ـ یعنی پای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شبیه است به پای ابراهیم خلیل علیه‌السلام ـ و نقش پای دیگری می‌نماید که کسی با او رفیق بوده است و آن دیگری می‌باید یا ابو قحافه باشد یا پسر او، و ایشان را از پی

---

۱. فروغ ابدیت، ص۴۱۱ (متن و پاورقی)

۲. اسد الغابه، ج۴، ص۱۷۰؛ الاصابه، ج۵، ص۴۳۶؛ انساب الاشراف، ج۱، ص۲۶۰ «فرای کرز علیه نسج العنکبوت فقال هاهنا انقطع الاثر فانصرفوا» ـ امتاع الاسماع، ج۱، ص۵۸؛ البدایه و النهایه، ج۳، ص۱۸۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج۲، ص۳۷۶؛ سبل الهدی، ج۳، ص۲۴۱؛ عیون الاثر، ج۲، ص۳۵۴؛ البدء و التاریخ، ج۴، ص۱۷۱؛ تاریخ الاسلام، ج۱، ص۳۲۳؛ دلائل النبوة، ج۲، ص۴۸۲؛ الطبقات الکبری، ج۱، ص۱۷۷

بی‌آن نقش قدمها آورد تا به در غار رسانید، و چون به در غار رسیدند دیدند که به امر الهی و اعجاز رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عنکبوت بر در غار تنیده است و یک جفت کبوتر ـ و به روایت دیگر: کبک ـ بر در غار آشیان و تخم گذاشته‌اند، چون این را دیدند گفتند: تا اینجا آمده است و داخل این غار نشده است اگر داخل غار می‌شد می‌بایست خانه عنکبوت خراب شود و مرغان رم کنند، یا به آسمان رفته است یا به زمین فرو رفته است...»[1]

دیگران از بزرگان شیعه نیز این جریان را روایت کرده‌اند:[2]

بنابراین جریان فوق مورد اتفاق روایات شیعی و سنی است و دلیل روشنی بر حقانیت پیامبر اسلام تلقی می‌شود، چنان که در تفسیر نمونه در این رابطه می‌خوانیم:

«اگر در حادثه هجرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درست بیندیشیم به این نکته برخورد می‌کنیم که آنها حد اکثر نیروی فکری و جسمانی خویش را برای نابود کردن پیامبر اسلام به کار بردند، و حتی پس از آنکه پیامبر از چنگال آنها بیرون رفت یکصد شتر که در آن روز سرمایه عظیمی بود برای یافتن پیامبر جایزه تعیین کردند و افرادی بسیار بخاطر تعصب مذهبی و یا بدست آوردن این جایزه بزرگ کوه‌ها و بیابانهای اطراف مکه را زیر پا گذاردند، و حتی تا دم در غار آمدند ولی خداوند با یک وسیله بسیار ساده و کوچک ـ چند تار عنکبوت ـ همه این طرح‌ها را نقش بر آب کرد، و با توجه به اینکه مسئله هجرت سر آغاز مرحله نوینی از تاریخ اسلام بلکه تاریخ بشریت بود نتیجه می‌گیریم که خداوند بوسیله چند تار عنکبوت

---

۱. حیاة القلوب، ج۴، ص۸۴۲

۲. تفسیر قمی، ج۱، ص۲۷۶ «بَعَثَ اللهُ الْعَنْكَبُوتَ فَنَسَجَتْ عَلَى بَابِ الْغَارِ». اعلام الوری، ج۱، ص۱۴۸؛ تفسیر صافی، ج۲، ص۲۹۷؛ اثباة الهدی، ج۱، ص۳۸۲؛ تفسیر البرهان، ج۲، ص۶۷۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج۲، ص۱۵۰؛ الخرائج و الجرائح، ج۱، ص۱۴۴ و...

مسیر تاریخ بشریت را تغییر داد! این منحصر به جریان هجرت نیست بلکه تاریخ انبیاء نشان می‌دهد که همواره خداوند برای در هم کوبیدن گردنکشان از ساده‌ترین وسائل استفاده می‌کرده گاهی از وزش باد، و زمانی از انبوه پشه‌ها، و گاهی از پرنده کوچک ابابیل، و و مانند اینها، تا ضعف و ناتوانی بشر را در برابر قدرت بی‌پایانش آشکار سازد، و او را از فکر طغیان و سرکشی باز دارد.»[۱]

زئوس مدعی شده است که جریان تنیده شدن تار بر غار در جریان داوود نبی علیه‌السلام نیز اتفاق افتاده آن زمانی که شائول پادشاه، داوود علیه‌السلام را دنبال می‌کرد و این قضیه در تورات، کتاب اول سموئیل فصل ۲۴ آمده است، در حالی که مجددا دروغ می‌گوید و اتفاقا در آدرس داده شده تصریح شده که داوود می‌توانست شائول را بر در غار بکشد اما این کار را نکرد و بعد در همان جای غار خود را به شائول نشان داد و شائول نیز از عملکرد خود پشیمان شد، چنان که تورات می‌گوید:

«آنگاه اوود برخاسته از غار بیرون آمد و شائول را از پشت سر صدا زده و گفت ای سرورم ای پادشاه. چون شائول به عقب نگریست داوود خم شده روی بر زمین نهاد و تعظیم کرد ... و گفت در این روز به چشمان خود دیدی که چگونه خدا تو را امروز در غار به دست من تسلیم کرد، برخی گفتند تو را بکشم اما من بر تو رحم کرده گفتم دست بر سرور خود دراز نخواهم کرد زیرا که او مسیح خداوند است...»

در ادامه نیز دارد که شائول هم از کرده خود در دشمنی با داوود پشیمان شد و گفت که تو پادشاه اسرائیل خواهی شد»[۲]

زئوس در کلیپ مورد اشاره نکاتی نیز در مورد آیه غار و همراهی ابوبکر با پیامبر و نزول سکینه مطرح می‌کند که ما در پاسخ ذیل در این رابطه بحث

---

۱. تفسیر نمونه، ج۷، ص۱۴۸

۲. تورات، اول سموئیل، فصل ۲۴، شماره ۴-۲۲

مفصلی داشته‌ایم و پاسخ او را داده‌ایم:[1]

۹. یکی از ملحدین شبهه کرده است که تخریب مسجد ضرار توسط پیامبر اسلام برای منحرف کردن ذهن مردم از جنگ بی‌حاصل تبوک بوده است؟

پرسش نهم:

زئوس ملحد در کلیپی که اخیرا ساخته است، مدعی شده است که تخریب مسجد ضرار توسط پیامبر اسلام برای منحرف کردن ذهن مردم از جنگ بی‌حاصل تبوک بوده است و پیامبر برای آنکه بتواند از پاسخ سوالات و اشکالات مردم در مورد نتائج جنگ تبوک فرار کند به ناحق رفت مسجدی را تخریب کرد؟

پاسخ:

این سخنان بی‌مبنا و بی‌محتوا ارزش نقد کردن ندارد اما به هر حال توضیحاتی در این رابطه می‌دهیم.

در مورد علت جنگ تبوک و نتائج حاصله از این جنگ، توجه به این نکته لازم است که مرحوم قمی در مورد علت این جنگ روایت می‌کند:

«در مدینه این سخن را پراکندند که رومیان اجتماع کرده‌اند و با سپاهی عظیم در پی نبرد با رسول خدا می‌باشند. به گونه‌ای که هرقل با سپاهیانش حرکت کرده است و قبایل غسان و جذام و فهرا و عامله را همراه آنان ساخته است و سپاهیانش در بلقاء اردو زده‌اند و خود نیز در حمص فرود آمده است. با این خبر، رسول خدا به اصحابش فرمان داد که برای رفتن به سوی تبوک که در اطراف بلقاء قرار داشت، آماده گردند. و فرستادگانی به سوی قبایل اطراف خود و مکیان و مسلمانان قبایل خزاعه و مزینه و جهینه گسیل داشت و آنان را به جهاد برانگیخت...» «أَنَّ الصَّیَّافَةَ کَانُوا یَقْدَمُونَ الْمَدِینَةَ مِنَ الشَّامِ مَعَهُمُ الدُّرْمُوكُ وَ

---

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5222

الطَّعَامُ وَ هُمُ الْأَنْبَاطُ فَأَشَاعُوا بِالْمَدِينَةِ أَنَّ الرُّومَ قَدِ اجْتَمَعُوا ـ يُرِيدُونَ غَزْوَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي عَسْكَرٍ عَظِيمٍ ـ وَ أَنَّ هِرَقْلَ قَدْ سَارَ فِي جُنُودٍ ـ رَحَلَتْ مَعَهُمْ غَسَّانُ وَ جُذَامَ [حِزَامَ] وَ بَهْرَاءَ [فِهْراً] وَ عَامِلَةَ وَ قَدْ قَدِمَ عَسَاكِرُهُ الْبَلْقَاءَ وَ نَزَلَ هُوَ حِمْصَ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَصْحَابَهُ بِالتَّهَيُّؤِ إِلَى تَبُوكَ...»[1]

بر همین اساس برخی از مورخین در مورد علت و چرایی جنگ تبوک می‌نویسند:

«نفوذ و انتشار سریع اسلام، در شبه جزیرهٔ عربستان و پیروزی‌های درخشان مسلمانان در حجاز، با وسایل آن روز در خارج منعکس می‌شد و پشت دشمنان را به لرزه در آورده، رومیان را به فکر چاره می‌افکند. سقوط حکومت مکه و پیروی سران بزرگ حجاز تعالیم اسلام و دلاوریها و جان بازی‌های سربازان آیین توحید، امپراتور روم را بر آن داشت که با ارتش مجهز و منظم بر سر مسلمانان بتازد و آنان را غافل‌گیر سازد، زیرا با گسترش و نفوذ فوق العادهٔ اسلام، پایه‌های حکومت خود را متزلزل دیده، از فزونی قدرت نظامی و سیاسی مسلمانان بیش از حد بیمناک بود.»[2]

در تفسیر نمونه نیز در مورد جنگ تبوک و نتایج آن می‌خوانیم:

«نفوذ سریع اسلام در جزیره عربستان سبب شد که آوازه پیامبر ﷺ در تمام کشورهای اطراف بپیچد، و با اینکه تا آن روز برای حجاز اهمیتی قائل نبودند طلوع اسلام و قدرت ارتش پیامبر ﷺ که حجاز را در زیر یک پرچم بسیج کرده بود، آنها را از آینده کار خود بیمناک ساخت.

روم شرقی که هم مرز با حجاز بود فکر می‌کرد ممکن است یکی از نخستین قربانیان پیشرفت سریع اسلام باشد، لذا سپاهی در حدود چهل هزار نفر با اسلحه

---

۱. تفسیر قمی، ج۱، ص۲۹۰

۲. فروغ ابدیت، ص۸۵۸

کافی و مجهز، آن چنان که درخور دولت نیرومندی همانند امپراطوری روم در آن زمان بود، گردآوری کرد، و در مرز حجاز متمرکز ساخت، این خبر وسیله مسافران به گوش پیامبر ﷺ رسید، و پیامبر برای اینکه درس عبرتی به روم و سایر همسایگان بدهد بی‌درنگ فرمان آماده باش صادر کرد سخنگویان پیامبر ﷺ در مدینه و نقاط دیگر صدای پیامبر ﷺ را به گوش مردم رساندند و چیزی نگذشت که سی هزار نفر برای پیکار با رومیان آماده شدند که از میان آنها ده هزار سوار و بیست هزار پیاده بود....

هنگامی که پیامبر ﷺ به تبوک رسید اثری از سپاهیان روم ندید، گویا به هنگامی که از حرکت سپاه عظیم اسلام با آن شهامت و شجاعت عجیبی که در جنگها نشان داده بودند و کم و بیش به گوش رومیان رسیده بود با خبر شدند، صلاح در این دیدند که ارتش خویش را به درون کشور فرا خوانده چنین وانمود کنند که خبر تمرکز ارتش روم در مرزها به قصد حمله به مدینه، شایعه بی‌اساسی بیش نبوده است، چرا که از دست زدن به چنین جنگ خطرناکی که مستمسک و مجوزی نیز نداشت وحشت داشتند.

حضور سپاه اسلام با این سرعت در میدان تبوک چند درس به دشمنان اسلام داد:

اولا: این موضوع به ثبوت رسید که روحیه جنگی سربازان اسلام آن چنان قوی است که از درگیری با نیرومندترین ارتش آن زمان نیز بیمی ندارد.

ثانیا: بسیاری از قبائل و امرای اطراف تبوک به خدمت پیامبر ﷺ آمدند و پیمان عدم تعرض با پیامبر ﷺ امضا کردند و فکر مسلمانان از ناحیه آنان آسوده شد.

ثالثا: امواج اسلام به داخل مرزهای امپراطوری روم نفوذ کرد و به عنوان یک واقعه مهم روز این صدا همه جا پیچید، و زمینه را برای توجه رومیان بهاسلام

فراهم ساخت.»[۱]

برخی دیگر نیز در مورد فوائد و نتائج غزوه تبوک می‌نویسند:

«پیامبر، در این مسافرت پرمشقّت با دشمن رو به رو نشد و نبردی نکرد، ولی یک سلسله بهره‌های معنوی و روانی عاید وی گردید که عبارتند از:

۱. حیثیت و اعتبار ارتش اسلام را بالا برد و عظمت و قدرت خود را در قلب‌های ساکنان حجاز و مرزبانان شام مستحکم کرد و دوست و دشمن فهمیدند که قدرت نظامی اسلام به جایی رسیده است که می‌تواند با بزرگ‌ترین قدرت‌های جهان مقابله و به اصطلاح دست و پنجه نرم کند و رعب و هراسی در دل آنان بیفکند. انتشار این مطلب در میان قبایل عرب که روح عصیان‌گری و طغیان جزء خمیرهٔ آن‌ها بود، موجب شد که فکر طغیان و مخالفت را برای مدتی از مغز خود بیرون کرده و گرد این افکار نگردند. از این رو، پس از بازگشت پیامبر به مدینه نمایندگان قبایلی که تا آن روز سر تسلیم فرود نیاورده بودند، وارد مدینه شده و اسلام و اطاعت خود را ابراز داشتند، تا آنجا که سال نهم را «عام الوفود» نامیدند.

۲. مسلمانان با بستن پیمان‌های گوناگونی با مرزبانان حجاز و سوریه، ایمنی این منطقه را تأمین کرده، مطمئن شدند که سران آن‌ها با سپاه روم همکاری نخواهند کرد.

۳. در این بسیج عمومی، مؤمن و منافق از یک دیگر شناخته شد و تصفیهٔ عمیقی در جمعیت مسلمانان به عمل آمد.»[۲]

بنابراین هم علت جنگ تبوک معلوم است و هم نتایج حاصله از این جنگ و چنین نبود که این جنگ علت و فایده‌ای نداشته باشد و پیامبر برای منحرف

---

۱. تفسیر نمونه، ج۸، ص۱۷۶

۲. فروغ ابدیت، ص۸۷۷

کردن اذهان مسجد ضرار را تخریب بکند.

تخریب مسجد ضرار به دستور خداوند برای منهدم کردن پایگاه منافقینی بود که قصد داشتند مقر اقدامات خود بر علیه مسلمین را مسجد ضرار قرار دهند، چنان که خداوند در این رابطه فرمود:

«(گروهی دیگر از آنها) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به مسلمانان) و (تقویت) کفر و تفرقه میان مومنان و کمینگاه برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود، آنها سوگند یاد می‌کنند که نظری جز نیکی (و خدمت) نداشته‌ایم اما خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغگو هستند! ـ هرگز در آن قیام (و عبادت) مکن، آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوی بنا شده شایسته‌تر است که در آن قیام (و عبادت) کنی، در آن مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.» (توبه، آیه ۱۰۷-۱۰۸)

در ذیل بیشتر در مورد چرایی تخریب مسجد ضرار توسط پیامبر اسلام توضیح داده‌ایم:[1]

نکته پایانی:

زئوس به نقلی از کتاب مغازی واقدی استناد کرده است که پیامبر به دیگران می‌گفت که به جنگ تبوک بروید تا دختران رومی را به دست بیاورید!!!

این نقل واقدی بدون سند صحیح بوده و برای ما قابل قبول نیست و اساسا خود علمای اهل‌سنت تصریح کرده‌اند که واقدی در نقل حدیث دروغگو و کذاب بوده است و نقلهایش به خودی خود معتبر نیست.

«بخاری و ابوحاتم در مورد واقدی می‌گفتند متروک است و به نقلهای او توجه نمی‌شود، احمد در موردش می‌گفت احادیث رادگرگون می‌کند، ابوحاتم و نسائی می‌گویند وضع و جعل حدیث می‌کرده است، ابن راهویه می‌گوید او در نزد من از

---

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/8848

جاعلان حدیث است، ابن معین گفته است او ثقه نیست، دار قطنی گفته است در او ضعف است، ابن خلکان گفته است او را در حدیث تضعیف کرده‌اند، یافعی گفته است، ائمه حدیث او را ضعیف می‌دانند، ذهبی نیز گفته است بر ترک نقلهای او اجماع است»[1]

در ذیل نیز مفصلا و با استدلال به منابع شیعه و سنی توضیح داده‌ایم که هیچگاه پیامبر اسلام به خاطر غنائم به جهاد نمی‌رفت و دیگران را هم نهی می‌کرد که مبادا چنین باشد که برای به دست آوردن غنائم در مسیر جهاد قرار بگیرند:[2]

۱۰. آیا معاذ الله پیامبر اسلام با ام هانی ارتباط نامتعارف داشت و از خانه ام هانی به معراج رفت؟

پرسش دهم:

پیامبر اسلام از منزل خانمی به نام ام هانی شروع به سفر فضایی خود کرده است حال این پرسش پیش میاید که ام هانی کیست و چه نقشی در معراج محمد داشته است؟

ام هانی دختر ابوطالب و فاطمه بنت اسد بن هاشم. محمد قبل از ازدواج با خدیجه ام هانی را از ابوطالب خواستگاری کرده ولی به علت فقر مالی محمد ابوطالب با این وصلت مخالفت می‌کند.

و این داستان زمانی جالبتر میشود که رسول الله در منزل عشق سابقش که در ان زمان گیر میافتد و به دروغ مدعی میشود که به معراج رفته است!!!

---

۱. میزان الاعتدال، ج۶، ص۲۷۳؛ المغنی فی الضعفاء، ج۲، ص۳۵۴؛ الکاشف، ج۳، ص۶۵؛ مراة الجنان، ج۲، ص۳۶؛ الانساب، ج۵، ص۵۶۷؛ تقریب التهذیب، ج۲، ص۱۱۷؛ طبقات الحفاظ، ص۱۴۹ (به نقل از الرسائل العشر، میلانی، ص۴۷۵)

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9618

در اینجا باید از مسلمانان سوال کرد که چرا سکوی پرتاب ایشان به فضا در خانه ام هانی بوده است؟

مثلا چرا از منزل خودش و در کنار خدیجه نمیتوانسته به اسمان‌ها برود؟!!!

پاسخ:

قرآن با صراحت تصریح می‌کند که پیامبر گرامی اسلام از مسجد الحرام به معراج رفتند نه از خانه افراد و بستگانشان، چنان که می‌فرماید:

«پاک و منزه است خدایی که بنده‌اش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی که گرداگردش را پر برکت ساختیم برد، تا آیات خود را به او نشان دهیم» ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا﴾ (اسراء، آیه ۱)

مفسرین می‌نویسند:

«آغاز این سیر (که مقدمه‌ای بر مساله معراج به آسمانها بوده و بعدا دلائل آن ذکر خواهد شد) «مسجد الحرام» در مکه و انتهای آن «مسجد الاقصی» در «قدس» بوده است. البته در اینکه پیغمبر ﷺ از کنار خانه کعبه به این سیر پرداخت و یا در خانه یکی از بستگانش بود، در میان مفسران گفتگو است، ولی بدون شک ظاهر آیه این است که مبدء سیر او مسجد الحرام بوده است.»[۱]

«شروع معراج پیامبر ﷺ از بیرون مسجد الحرام مسلم نیست، و احتمال دارد که از خود مسجد، صورت گرفته باشد، ما دلیلی نداریم که آیه مورد بحث را از ظاهرش بازگردانیم، بنا بر این موضوع بحث در این آیه خود مسجد الحرام است.»[۲]

---

۱. تفسیر نمونه، ج۱۲، ص۹

۲. تفسیر نمونه، ج۱۴، ص۶۴

در روایات متعدد شیعه نیز تصریح شده است که شروع معراج پیامبر گرامی اسلام از مسجد الحرام بوده است و پیامبر در حجر اسماعیل خواب بودند که توسط جبرئیل بیدار شده و بر براق سوار شده و سیر آسمانی خود را آغاز کردند: «بينما أنا في الحجر أتاني جبرئيل فهرني برجلي فاستيقظت فأخذ بضبعي فوضعني في شيء كوكر الطير فلما أطرقت ببصري طرفة فرجعت إلي و أنا في مكاني فقال أ تدري أين أنت فقلت لا يا جبرئيل فقال هذا بيت المقدس بيت الله الأقصى» ـ «أُعْطِيَ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا إِنَّهُ سُرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى مَسِيرَةَ شَهْرٍ وَ عُرِجَ بِهِ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ مَسِيرَةَ خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ فِي أَقَلَّ مِنْ ثُلُثِ لَيْلَةٍ حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَاقِ الْعَرْش» ـ «كُنْتُ نَائِماً فِي الْحِجْرِ إِذْ أَتَانِي جَبْرَئِيلُ فَحَرَّكَنِي تَحْرِيكاً لَطِيفاً... جَنَاحَانِ مِنْ جَوْهَرٍ يُدْعَى الْبُرَاق»[1]

در مورد ام هانی هم گفتنی است که نقل کرده‌اند که او در فتح مکه مسلمان شده است: «كان اسلام ام هانى يوم الفتح»[2]

در هنگامی که ام هانی مسلمان می‌شود، همسرش هبیره مخزومی بر کفر خود باقی می‌ماند، لذا این دو از هم جدا می‌شوند.

پس از این جریان پیامبر گرامی اسلام برای تقویت روحیه ام هانی که تازه مسلمان شده و به خاطر اسلام از همسر سابقش جدا شده بود و نیز به جهت تحت پوشش قرار دادن و سرپرستی ام هانی، اقدام به خواستگاری از او می‌کند که ام هانی عذر می‌آورد که من فرزندان یتیمی را تحت پوشش دارم و می‌ترسم نتوانم حق همسری پیامبر اسلام را ادا کنم، به این دلیل درخواست ازدواج پیامبر

---

۱. سعد السعود، ص۱۰۰؛ تفسیر نور الثقلین، ج۵، ص۶۵۶؛ مستدرک الوسائل، ج۴، ص۲۸؛ الاحتجاج، ج۱، ص۲۲۰؛ اثباة الهداه، ج۱، ص۳۶۱؛ الیقین باختصاص مولانا علی علیه‌السلام بامره المومنین، ص۲۸۸؛ بحار الانوار، ج۱۸، ص۳۹۰

۲. الاستیعاب، ج۴، ص۱۸۹۰

را اجابت نمی‌کند:

«خَطَبَ النَّبِيُّ ﷺ ـ أُمَّ هَانِئٍ بِنْتَ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي مُصَابَةٌ فِي حَجْرِي أَيْتَامٌ وَ لَا يَصْلُحُ لَكَ إِلَّا امْرَأَةٌ فَارِغَةٌ»[۱]

بنابراین:

اولا: معراج پیامبر اسلام از خانه ام هانی نبوده است بلکه از حجر اسماعیل بوده است.

ثانیا: طبق روایت شیخ کلینی، قضیه خواستگاری پیامبر اسلام از ام هانی سالها پس از معراج اتفاق افتاده است، آن هم به دلیل دلجویی و تحت پوشش قرار دادن ام هانی که تازه مسلمان شده بود.

۱۱. آیا تاریخ وفات پیامبر اسلام در ماه ربیع است و مراجع شیعه به دروغ تاریخ وفات پیامبر را ماه صفر اعلام کردند؟

پرسش یازدهم:

تاریخ شهادت پیامبر ﷺ و کلاهی که بر سر عوام رفته است!!!

از جمله بدعتهای شوم مرجعیت شیعه که قرنهاست عوام الناس را سر کار گذاشته‌اند، تاریخ شهادت مرسوم پیامبر ﷺ نیز تاریخی ساختگی و انحرافی است.

تاریخ شهادت پیامبر ﷺ دوم ربیع است:

از طریق ابن خشاب نقل می‌کند که امام باقر ؈ فرمودند: رسول خدا ﷺ در سن شصت وسه سالگی و در سال دهم هجرت از دنیا رفت. آن حضرت چهل سال در مکه اقامت گزید، در پایان چهل سالگی وحی بر او نازل شد و بعد از آن سیزده سال در مکه باقی ماند و در سن پنجاه و سه سالگی به مدینه هجرت کرد و ده سال در آن اقامت نمود و در روز دوشنبه دو شب از ماه ربیع الاول گذشته بود که از دنیا

---

۱. الکافي، ج۵، ص۳۲۷

رفت!!!

پاسخ:

بزرگان مورخین شیعه تصریح کرده‌اند که تاریخ بیست و هشتم صفر سالروز شهادت پیامبر گرامی اسلام است، شیخ مفید و شیخ طوسی و... به این نکته تصریح کرده‌اند:

«وَ كَانَ ذَلِكَ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ لِلَيْلَتَيْنِ بَقِيَتَا مِنْ صَفَرٍ سَنَةَ إِحْدَى عَشْرَةَ مِنْ هِجْرَتِهِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ سَنَةً.»[1]

در کتاب اعلام الوری نیز روایتی در این رابطه به امام صادق علیه‌السلام نسبت داده شده که فرمود:

«جبرئیل گفت: ای محمد! این آخرین باری است که به دنیا می‌آیم. تو فقط خواسته من از دنیا بودی. نیز فرمود: فاطمه سلام الله علیها پس از اینکه پیامبر از دنیا رفت فریاد زد و مسلمانان فریاد زدند و خاک بر سرهایشان ریختند. و پیامبر در بیست و هشتم صفر سال دهم هجرت وفات یافت.» «قَالَ الصَّادِقُ علیه‌السلام قَالَ جَبْرَئِيلُ علیه‌السلام يَا مُحَمَّدُ هَذَا آخِرُ نُزُولِي إِلَى الدُّنْيَا إِنَّمَا كُنْتَ أَنْتَ حَاجَتِي مِنْهَا قَالَ وَ صَاحَتْ فَاطِمَةُ وَ صَاحَ الْمُسْلِمُونَ وَ صَارُوا يَضَعُونَ التُّرَابَ عَلَى رُءُوسِهِمْ وَ مَاتَ لِلَيْلَتَيْنِ بَقِيَتَا مِنْ صَفَرٍ سَنَةَ عَشْرٍ مِنْ هِجْرَتِه»[2]

علمای بزرگ شیعه بیان کرده‌اند که روایتی که می‌گوید سالروز شهادت پیامبر گرامی اسلام در روز دوم ربیع بوده است از روی تقیه و موافق نقلهای اهل‌سنت صادر شده باشد، چنان که شیخ عباس قمی می‌نویسد:

---

۱. الارشاد، ج۱، ص۱۸۹؛ تهذیب الاحکام، ج۶، ص۲؛ روضة الواعظین، ج۱، ص۷۱؛ تاج المواليد، ص۷۱؛ قصص الانبیاء راوندی، ص۳۱۷؛ البلد الامین، ص۲۷۵؛ الوافی، ج۳، ص۷۲۳

۲. اعلام الوری، ج۱، ص۲۶۹؛ بحار الانوار، ج۲۲، ص۵۲۹

«بدان که اکثر علمای فریقین را اعتقاد آن است که ارتحال سیّد انبیاء ﷺ به عالم بقا، در روز دوشنبه بوده است، و اکثر علمای شیعی را اعتقاد آن است که آن روز بیست و هشتم ماه صفر بوده است ... واقع شدن وفات آن حضرت در دوّم ربیع الأوّل موافق با قول بعضی از اهل سنّت است و از علمای شیعه کسی قائل به آن نشده، پس شاید این فقره از روایت محمول بر تقیّه باشد.»[۱]

حدیث شناس برجسته یعنی علامه مجلسی نیز در مورد روایت دوم ربیع همین سخن را تکرار کرده و می‌گوید:

«به این قول کسی از علمای شیعه قائل نشده است، شاید محمول بر تقیّه بوده باشد»[۲]

مورخین اهل‌سنت روز دوم ربیع را به عنوان روز وفات پیامبر گرامی اسلام نقل کرده‌اند: «كانت وفاته يوم الاثنين لليلتين خلتا من ربيع الاول»[۳]

بنابراین روایت واقع شدن وفات پیامبر اسلام در دوم ربیع چون موافق اقوال اهل‌سنت است نمی‌تواند مورد

پذیرش ما باشد و طبق بیان امام صادق علیه‌السلام ما ماموریم که در هنگام تعارض، روایاتی را اخذ کنیم که خلاف نقلهای اهل‌سنت است: «مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فَفِيهِ الرَّشَاد»[٤]

۱۲. آیا پیامبر اسلام، زنان بی‌حجاب را نهی از منکر نمی‌کرد؟

پرسش دوازدهم:

---

۱. منتهی الآمال، ج۱، ص۲۴۹

۲. جلاء العیون، ص۱۲۱

۳. امتاع الاسماع، ج۱۴، ص۴۱۲؛ البدایه و النهایه، ج۵، ص۲۵۵؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج۱، ص۵۶۸؛ دلائل النبوة، ج۷، ص۲۳۵

٤. الكافي، ج۱، ص۶۸

با توجه به بحث گشت ارشاد یک حدیثی در کتاب کافی است که اگر صحیح باشد نشان می‌دهد حجاب اجبار نبوده. در کتاب کافی جلد ۵، صفحه ۵۰۵ آمده است که زنی برهنه آمد خدمت پیامبر و از همسرش شکایت کرد که چرا با کنیزی بوده است اگر حجاب اجباری بوده است چرا پیامبر این زن را مجازات و توبیخ نکرد که برهنه از خانه بیرون آمده است. در روایت آمده برهنه حالا نگیم لخت بوده حداقل بی‌حجاب بوده اما پیامبر فقط به شوهر آ ن زن گفته زنان حساس هستند و حتی شوهر را مورد عتاب قرار نداده که چرا همسرت حجاب ندارد. اگر روایت ضعیف است دلیل ضعف سند را بیان کنید؟!!!

پاسخ:

چنان که مفصل بیان کرده‌ایم، حجاب حکم مسلم آیات و روایات است و حکومت اسلامی به دستور ائمه علیهم‌السلام موظف است که در جهت ترویج حجاب در جامعه و مقابله با بی‌حجابی بکوشد، در ذیل بخوانید:[1]

حال برخی برای زیر سوال بردن این حکم، شبهاتی پوشالی را مطرح می‌کنند که نمونه این شبهات مطلب فوق است که ظاهرا از کتابی که فردی بیسواد به نام ترکاشوند در این رابطه نوشته است، اقتباس شده است.

روایت مورد استناد از قرار ذیل است که عبد الرحمان بن الحجاج می‌گوید:

«رسول خدا نشسته بود ناگهان زن عریانی به خدمت آن حضرت آمد و در مقابل حضرت ایستاد و گفت: ای رسول خدا من زنا کرده ام. مرا پاک گردان. مردی از پشت سر او رسید و جامه و لباسی به دستش بود و بر سر او افکند. حضرت فرمود: این زن با تو چه نسبتی دارد؟ گفت: ای رسول خدا! او همسر من است و من با کنیز خود خلوت کردم و او از روی غیرت چنین کرد. حضرت فرمود: او را نزد خودت بگیر. سپس فرمود: وقتی غیرت بر زنی غالب می‌شود بالای وادی

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12585

را از پایین وادی تشخیص نمی‌دهد.»

«بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَاعِدٌ إِذْ جَاءَتِ امْرَأَةٌ عُرْيَانَةٌ حَتَّى قَامَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي فَجَرْتُ فَطَهِّرْنِي قَالَ وَ جَاءَ رَجُلٌ يَعْدُو فِي أَثَرِهَا وَ أَلْقَى عَلَيْهَا ثَوْباً فَقَالَ صلی الله علیه و آله مَا هِيَ مِنْكَ قَالَ صَاحِبَتِي يَا رَسُولَ اللَّهِ خَلَوْتُ بِجَارِيَتِي فَصَنَعَتْ مَا تَرَى فَقَالَ ضُمَّهَا إِلَيْكَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْغَيْرَاءَ لَا تُبْصِرُ أَعْلَى الْوَادِي مِنْ أَسْفَلِهِ»[۱]

اولاً: این روایت برای افرادی که با معیار سندی در اعتبار سنجی روایات پیش می‌روند، قابل استدلال نیست، زیرا راوی روایت یعنی عبد الرحمان بن الحجاج در زمان امام رضا علیه السلام بوده است:[۲]

این راوی بدون آنکه سلسله سند ارائه کند (رفعه) مستقیما و به صورت مرفوع و مرسل از پیامبر اسلام روایت می‌کند، چنین روایتی که راویان آن ذکر نشده باشد از نظر رجالی ضعیف تلقی می‌شود، لذا علامه مجلسی در ذیل روایت تصریح می‌کند که این نقل ضعیف است:[۳]

ثانیا: این روایت چه ارتباطی به آزادی حجاب دارد؟ پیامبر گرامی تصریح می‌کند که این زن چون غیرتی شده است گویی عقل خود را از دست داده است و در چنین حالتی بالای وادی را از پایین وادی تشخیص نمی‌دهد!!! بر پایه همین از دست دادن درک و شعور آن زن برهنه به نزد پیامبر آمده است و مدعی شده بود که زنا کرده است!!!

پیامبر به شوهرش امر می‌کند که وضعیت او را اصلاح کند آنجایی که فرمود: «ضمها اليك» «یعنی او را به نزد خودت بگیر» و مثلا مانع این عملکرد او بشو.

این که شوهر آن زن در صدد بوده است که حجاب زن را به او برگرداند و با

---

۱. الکافی، ج۵، ص۵۰۵

۲. زبدة المقال من معجم الرجال، ج۱، ص۵۷۹

۳. مراة العقول، ج۲۰، ص۳۱۶

پوششی به دنبال او راه افتاده بود: «الق علیها ثوبا» به روشنی ثابت می‌کند که در زمان پیامبر اسلامﷺ حجاب لازم و اجباری بوده است، لذا آن شوهر در صدد پوشاندن همسرش بوده است و پیامبر اسلام هم به همسر آن زن امر می‌کند که زنش را در بر گیرد.

اما از آنجا که آن زن عقل و درکش را بر پایه غیرت از دست داده بود، دیگر پیامبر مستقیما با آن زن برخورد نمی‌کند و وظیفه تحت پوشش قرار دادنش را به شوهرش می‌سپارد، زیرا افراد جنون زده در اسلام تکلیفی در تنبیه ندارند تا زمانی که هوشیار شوند: «ان القلم رفع عن ثلاث ... عن المجنون حتی یفیق»[1]

بنابراین روایت مورد استناد نه تنها با قانون حجاب ضدیتی ندارد، بلکه در تایید قانون حجاب هم می‌باشد.

۱۳. آیا پیامبر اسلام به رسالتش شک و تردید داشت؟

پرسش سیزدهم:

یکی شبهه کرد که در قرآن آمده که پیامبر به رسالتش شک داشته و خدا می‌گوید که اگر شک داری برو از اهل کتاب سوال بکن!!! آیا این قضیه واقعیت دارد؟!!!

پاسخ:

خداوند در آیه ۹۴ سوره یونس می‌فرماید:

﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ «اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم تردید داری از آنها که پیش از تو کتب آسمانی را می‌خوانند سؤال کن، (بدان) به طور قطع، «حق» از طرف پروردگارت به تو رسیده، بنا بر این هرگز از تردید کنندگان

---

۱. بحار الانوار، ج۵، ص۳۰۳

مباش»

در این آیه اگر چه مخاطب پیامبر است، اما در واقع مشرکین و کسانی که در رسالت پیامبر اسلام تردید می‌کردند، مقصود خداوند هستند که اگر در رسالت پیامبر شک و تردیدی دارند، بروند از اهل کتاب سوال کنند، زیرا چنان که در ذیل توضیح داده‌ایم، نشانه‌های نبوت پیامبر اسلام در تورات و انجیل آمده است و شکاکان با رجوع به اهل کتاب می‌توانستند در این قضیه به یقین برسند:[۱]

بنابراین مقصود اصلی آیه شکاکان از مشرکین و مردم هستند و خداوند اگر چه پیامبر را مخاطب قرار داده اما هدفش تفهیم شکاکین است و به اصطلاح «به در می‌گوید، دیوار بشنوند»: «ایاك اعنی و اسمعی یا جاره»

لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرمود که مقصود آیه من نیستم و به خداوند سوگند من هیچگاه در رسالتم شک نکردم و هیچگاه مامور به سوال کردن نشدم: «فوالله ما شك و ما سأل».[۲]

امامان علیهم السلام هم می‌فرمودند که مقصود آیه پیامبر اسلام نیست، بلکه مقصود جاهلانی هستند که در رسالت پیامبر اسلام تشکیک می‌کردند: «فإن المخاطب بذلك رسول الله، و لم يكن في شك مما أنزل الله عز و جل، و لكن قالت الجهلة ... فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُنَ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكَ بمحضر من الجهلة»[۳]

لذا در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

چون در آیات گذشته قسمتهایی از سرگذشتهای انبیاء و اقوام پیشین ذکر شده بود، و ممکن بود بعضی از مشرکان و منکران دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله در صحت آنها تردید کنند، قرآن از آنها می‌خواهد که برای فهم صدق این گفته‌ها به اهل

---

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/4312

۲. تفسیر قمی، ج۱، ص۳۱۷؛ بحار الانوار، ج۳۶، ص۹۴

۳. علل الشرایع، ج۱، ص۱۲۹؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج۳، ص۵۳

کتاب مراجعه کنند، و چگونگی را از آنها بخواهند، چرا که در کتب آنها بسیاری از این مسائل آمده است.

ولی به جای اینکه روی سخن را به مخالفان کند، پیامبر را مخاطب ساخته چنین می‌گوید:

«اگر از آنچه بر تو نازل کردیم در شک و تردید هستی از آنها که کتب آسمانی را قبل از تو می‌خوانند بپرس» ﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ﴾

تا از این طریق ثابت شود که آنچه بر تو نازل شده حق است و از طرف پروردگار» ﴿لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾

«بنا بر این هیچگونه شک و تردید هرگز به خود راه مده» ﴿فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾

این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق بحث تازه و مستقلی را در باره صدق دعوت پیامبر ﷺ عنوان می‌کند و به مخالفان می‌گوید که اگر در حقانیت او تردید دارند، نشانه‌های او را که در کتب پیشین مانند تورات و انجیل نازل شده از اهل کتاب بپرسند.

شان نزولی که در بعضی از تفاسیر نقل شده (تفسیر ابو الفتوح رازی جلد ۶، صفحه ۲۲۷ ذیل آیه) نیز این معنی را تایید می‌کند و آن اینکه: جمعی از کفار قریش می‌گفتند: این قرآن از طرف خدا نازل نشده بلکه شیطان به محمد ﷺ القا می‌کند!، این سخن سبب شد که عده‌ای در شک و تردید فرو روند، خداوند با آیه فوق به آنها پاسخ گفت.

ممکن است در ابتدا چنین به نظر برسد که آیه حکایت از این دارد که پیامبر ﷺ در حقانیت آیاتی که بر او نازل می‌شد تردید داشت، و خداوند از طریق فوق تردید او را زایل کرد.

ولی با توجه به اینکه پیامبر ﷺ مساله وحی را با شهود و مشاهده دریافته بود، چنان که آیات قرآن حاکی از همین معنی است، شک و تردید در این مورد معنی نداشت، به علاوه این تعبیر رائج است، که برای تنبیه دوردستان افراد نزدیک را مخاطب می‌کنند و سخنی را القا می‌نمایند، این همان است که عرب با ضرب المثل معروف «ایاك اعنی و اسمعی یا جاره» (بتو می‌گویم ولی همسایه تو بشنو) از آن یاد می‌کند که نظیر آن را نیز در فارسی داریم، و این گونه سخن در بسیاری از موارد تاثیرش از خطاب صریح بیشتر است.

به علاوه ذکر جمله شرطیه، همیشه دلیل بر احتمال وجود شرط نیست، بلکه گاهی برای تاکید روی یک مطلب و یا برای بیان یک قانون کلی است، مثلا در آیه ۲۳ سوره اسراء می‌خوانیم ﴿وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ﴾: «پروردگار تو فرمان داده که جز او را پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی کنید، هر گاه یکی از این دو نزد تو (توجه داشته باشید در این جمله مخاطب ظاهرا فقط پیامبر است) به پیری برسند هیچگاه کمترین سخن ناراحت کننده‌ای به آنها مگو».

با اینکه می‌دانیم پیامبر ﷺ پدرش را قبل از تولد و مادرش را در دوران طفولیتش از دست داد، با این حال حکم احترام به پدر و مادر به عنوان یک قانون کلی بیان شده است هر چند مخاطب ظاهرا پیامبر است.

و نیز در سوره طلاق می‌خوانیم ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ﴾: «ای پیامبر هنگامی که زنان را طلاق گفتید...» این تعبیر دلیل بر این نیست که پیامبر زنی را در عمرش طلاق گفته بلکه بیان یک قانون کلی است و جالب اینکه مخاطب در آغاز این جمله پیامبر است و در آخر جمله همه مردم.

و از جمله قرائنی که تایید می‌کند منظور اصلی در آیه مشرکان و کافران است، آیات پشت سر این آیه است که از کفر و بی‌ایمانی آنها سخن می‌گوید.

نظیر همین موضوع در آیات مربوط به مسیح دیده می‌شود که وقتی خداوند در روز رستاخیز از او می‌پرسد آیا تو مردم را به عبادت خویش و مادرت دعوت کردی؟! او صریحا این مساله را انکار می‌کند و اضافه می‌کند ﴿إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ﴾: «اگر من چنین سخنی را گفته بودم تو می‌دانستی» (سوره مائده، آیه ۱۱۶)[۱]

۱۴. آیا ادعای سلمان رشدی واقعیت دارد که شیطان بر پیامبر اسلام آیاتی را نازل می‌کرد؟

پرسش چهاردهم:

آیا ادعای سلمان رشدی واقعیت دارد که شیطان بر پیامبر اسلام آیاتی را نازل می‌کرد؟

پاسخ:

سلمان رشدی فرد مسلمان زاده هندی الاصل است که آلت دست آمریکا و اسرائیل شد و با تدوین کتاب آیات شیطانی و توهین و فحاشی به پیامبر اسلام ﷺ گور خود را با دست خود کند!

نکته مورد توجه در این رابطه نام کتاب است که به اسم آیات شیطانی نام گرفته است، یعنی آیاتی که شیطان بر پیامبر اسلام ﷺ نازل کرد که اشاره به جریان غرانیق است که متاسفانه توسط علمای اهل‌سنت این قضیه نقل شده است.

نقل مذکور چنین است که سران قریش مانند «ولید»، «عاص»، «اسود» و «امیّه» با پیامبر ملاقات و درخواست کردند که برای رفع اختلاف، طرفین خدایان یک دیگر را بپذیرند. در همین موقع، سورهٔ «الکافرون» در پاسخ درخواست آنان نازل شد و پیامبر مأمور گشت که در پاسخ آن‌ها چنین بگوید: ﴿لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ

---

۱. تفسیر نمونه، ج۸، ص۳۸۱

* ﴿وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾؛ من آنچه را شما می‌پرستید عبادت نمی‌کنم و شما نیز پرستنده خدای من نخواهید بود. با این حال، پیامبر علاقه‌مند بود که با قریش کنار بیاید و با خود می‌گفت: ای کاش! دستوری نازل می‌گردید که فاصله ما را از قریش کمتر می‌ساخت. روزی در کنار کعبه با صدای دل‌نشین خود، سورهٔ و النجم را می‌خواند؛ هنگامی که به این دو آیه رسید: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى،وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى﴾؛ مرا از «لات» و «عزّی» و «منات» (نام‌های بتان بت‌پرستان بودند) خبر دهید. ناگهان شیطان بر زبانش این دو جمله را جاری ساخت: «تلك الغرانيق العلى، منها الشّفاعة ترتجى؛ اینها غرانیق عالی‌مقامند، شفاعت آن‌ها مورد رضایت است.» سپس باقی آیات را خواند. هنگامی که به آیهٔ سجده رسید، خود پیامبر و تمام حاضران اعم از مسلمان و مشرک در برابر بت‌ها سجده کردند؛ جز «ولید» که بر اثر پیری موفق به سجده نشد. غلغله و شادی در مسجد بلند شد و مشرکان گفتند: «محمد» خدایان ما را به نیکی یاد کرده است. خبر صلح «محمد» با قریش به گوش مهاجران مسلمان حبشه رسید و این صلح وسیله‌ای شد که گروهی از آن‌ها از اقامتگاه خود (حبشه) برگشتند، ولی پس از بازگشت، دیدند، وضع دو مرتبه دگرگون شده و فرشتهٔ وحی بر پیامبر نازل شده و او را بار دیگر به پیکار با مشرکان مأمور ساخته و گفته است که این دو جمله را شیطان بر زبان تو جاری ساخته است و من هرگز چنین جمله‌هایی نگفته بودم.»

طبری عالم بزرگ اهل‌سنت این جریان را نقل می‌کند:[1]

سیوطی عالم دیگر اهل‌سنت هم این جریان را نقل می‌کند و می‌گوید علمای بزرگ دیگری از اهل‌سنت چون بزار و طبرانی و ابن مردویه و ضیاء با سندی که راویان آن ثقه هستند این جریان را نقل کرده‌اند: «بسند رجاله ثقات»[2]

---

۱. تفسیر طبری، ج۱۷، ص۱۸۷؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۷۵

۲. در المنثور، ج۶، ص۶۵

همین موضوع به صورت اشاره در کتاب بخاری نیز آمده و توسط شارحان کتاب تفصیل داده شده است:

«پیامبر برای سوره نجم سجده کرد و همراه با پیامبر، مسلمانان، مشرکان، جن و انس نیز سجده کردند» «سجد بالنجم و سجد معه المسلمون و المشرکون و الجن و الانس»[1]

ابن حجر عسقلانی نیز تصریح می‌کند که قضیه آیات شیطانی در نزد اهل‌سنت ثابت و قطعی است: «دل ذلك علی ان لها اصلا و قد ذکرت ان ثلاثه اسانید منها علی شرط الصحیح»[2]

متاسفانه مذهب جعلی اهل‌سنت است که موجب رشد سلمان رشدی‌ها می‌شود، اهل سقیفه به جای خوشحالی کردن از ترور سلمان رشدی باید فکری به حال این روایات و مذهب جعلی خودشان کنند تا اساسا سلمان رشدی رشد نکند!!!

علمای شیعه این جریان را از اساس باطل می‌دانند و در رد این داستان می‌نویسند:

«سازندهٔ این داستان، تصور نکرده است که قرآن بر بطلان این داستان گواهی می‌دهد، زیرا خدای پیامبر به او نوید داده است که هرگز باطل در آن راه نخواهد یافت. چنان که می‌فرماید: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾؛ (فصلت، آیه ۴۲) و نیز به او وعدهٔ قطعی داده که در تمام دوران تاریخ بشر، قرآن را از هرگونه پیشامد بد نگاه خواهد داشت. چنان که فرمود: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾. (حجر، آیه ۹)

با این حال، چطور راندهشدهٔ درگاه خدا (شیطان) توانست بر برگزیدهٔ خدا

۱. صحیح بخاری، ج۱، ص۳۶۴
۲. فتح الباری، ج۸، ص۳۳۳

پیروز آید و در قرآن وی، باطلی را جای دهد و قرآنی را که اساس آن، مبارزهٔ با بت‌پرستی است، مروّج دستگاه بت‌پرستی سازد. شگفتا! سازندهٔ این افسانه نغمهٔ بسیار ناموزونی را در جای نامناسبی ساز کرده و در جایی بر توحید افترا بسته است که چند لحظهٔ قبل، خود قرآن به تکذیب آن برخاسته است، زیرا خدا در همین سوره، چنین می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾؛ از روی هوس سخن نمی‌گوید، این قرآن نیست مگر وحیی که به او نازل شده است. (نجم، آیه ۳ و ۴)

خداوند چطور با این نوید قطعی، پیامبر خود را بی‌نگهبان می‌گذارد و اجازه می‌دهد که شیطان در دل و فکر او تصرف کند؟!

همینطور قرآن تسلط شیطان را بر بندگان واقعی خدا را نفی می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾؛ بر بندگان من تسلطی نداری. (حجر، آیه ۴۲) و باز می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾؛ شیطان بر بندگان مؤمن و متوکل به خدا، تسلطی ندارد.» (نحل، آیه ۹۹)[۱]

در روایات اهلبیت عليهم‌السلام هم تاکید شده است که حجتهای الهی در هنگام دریافت وحی دارای آرامش و وقاری هستند که یقین می‌کنند آنچه بر آنان نازل شده است وحی الهی است نه القائات شیطانی لذا شیطان نمی‌تواند آنان را فریب دهد: «یلق علیه السکینه ـ یعطی السکینه و الوقار ـ الا بالتوفیق»[۲]

در ذیل دلائل متقنی عقلی و نقلی ارائه داده‌ایم که ثابت می‌کند که شیطان نمی‌تواند در وحی پیامبران مداخله و نفوذ کند:[۳]

نکته دیگر آن است که سلمان رشدی در کتاب آیات شیطانی از یک بحث

---

۱. فروغ ابدیت، ص۳۲۹

۲. بصائر الدرجات، ج۱، ص۳۱۸؛ الکافی، ج۱، ص۲۷۱؛ بحار الانوار، ج۱۸، ص۲۵۶

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/8836

علمی خارج شده است و روی به توهین و فحاشی به پیامبر گرامی اسلام آورده است، بنابراین نمی‌توان کار او را با آزادی بیان توجیه کرد، زیرا تهمت و فحاشی و اهانت با آزادی بیان متفاوت است، او اگر تنها بحث علمی می‌کرد علمای مسلمان هم پاسخ او را می‌دادند اما او پای را فراتر گزارده و فحاشی و اهانت به مقام پیامبر اسلام ﷺ کرده است، و از این طریق با حمایت دولتهای معاند با اسلام دشمنی و عناد ورزیده است لذا باید با او برخورد شود و به جرم فحاشی به پیامبر اسلام ﷺ مستحق اعدام و مرگ است، چنان که روایتی است که امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید؛

مردی از قبیله هذیل رسول خدا را ناسزا می‌گفت، به رسول خدا خبر رسید و گفت کسی هست که (زبان او را کوتاه کند؟) و با او برخورد کند؟ دو تن از انصار مدینه برخاستند و گفتند: یا رسول الله، ما آماده ایم. آن دو به راه افتادند تا به محل آن مرد رسیدند و سراغ او را گرفتند تا در نیمه راه مرتع او را دریافتند که برای سرکشی به گوسفندانش می‌رفت، به او نزدیک شدند و سلام نگفتند، آن مرد پرسید: شما که هستید و نام شما چیست؟ گفتند: تو فلانی فرزند فلانی هستی؟ آن مرد گفت: بلی. آن دو از شتر پیاده شدند و گردن او را زدند.

(راوی می‌گوید) من به ابو جعفر باقر علیه‌السلام گفتم؛

«بفرمائید که اگر در این روزگار ما کسی یافت شود که رسول خدا را ناسزا بگوید، باید او را بکشند؟ ابو جعفر گفت: اگر به جان خود نترسی، باید او را بکشی»

«إِنَّ رَجُلًا مِنْ هُذَيْلٍ كَانَ يَسُبُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ـ فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ مَنْ لِهَذَا فَقَامَ رَجُلَانِ مِنَ الْأَنْصَارِ ـ فَقَالَ نَحْنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ـ فَانْطَلَقَا حَتَّى أَتَيَا عَرَبَةَ فَسَأَلَا عَنْهُ فَإِذَا هُوَ يَتَلَقَّى غَنَمَهُ فَقَالَ مَنْ أَنْتُمَا وَ مَا اسْمُكُمَا فَقَالا لَهُ أَنْتَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ قَالَ نَعَمْ فَنَزَلَا فَضَرَبَا عُنُقَهُ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ ـ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام أَ رَأَيْتَ

لَوْ أَنَّ رَجُلًا الْآنَ سَبَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَ يُقْتَلُ قَالَ إِنْ لَمْ تَخَفْ عَلَى نَفْسِكَ فَاقْتُلْهُ»[۱]

پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«مَنْ سَبَّ نَبِيّاً قُتِل» «کسی که به پیامبری، ناسزا گوید، کشته می‌شود»[۲]

در نقل دیگری از امام رضا علیه السلام آمده است:

«کسی که از محمد یا یکی از اهلبیتش به بدی یاد کند و چیزی‌هایی بگوید که شایسته آنان نیست، و به آنان طعن بزنند، قتلش واجب است» «أَنَّهُ مَنْ ذَكَرَ السَّيِّدَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله أَوْ وَاحِداً مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ [بِالسُّوءِ وَ] بِمَا لَا يَلِيقُ بِهِمْ أَوِ الطَّعْنِ فِيهِمْ صلی الله علیه و آله وَجَبَ عَلَيْهِ الْقَتْلُ.»[۳]

علمای اهل‌سنت تصریح کرده‌اند که اگر کسی به پیامبر گرامی اسلام سب کند و بغض و کینه و دشمنی ورزد و دشنام دهد، باید کشته شود، حتی اگر مسلمان باشد: «ان ساب الرسول يقتل و لو اسلم»[٤]

لذا امام خمینی به خوبی فتوای قتل سلمان رشدی را صادر کرد و فرمود:

به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم مؤلف کتاب «آیات شیطانی» که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم و چاپ و منتشر شده است، همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند، سریعاً آنها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود، شهید است ان شاء اللّه. ضمناً اگر کسی دسترسی به مؤلف کتاب دارد ولی

---

۱. الکافی، ج۷، ص۲۶۷

۲. وسائل الشیعه، ج۲۸، ص۲۱۳؛ بحار الانوار، ج۷۶، ص۲۲۲.

۳. الفقه المنسوب الی الامام الرضا علیه السلام، ص۲۸۵؛ بحار الانوار، ج۷۶، ص۲۲۲

٤. المجموع، نووی، ج۱۹، ص۴۲۷؛ الدر المختار، حصفکی، ج۴، ص۴۲۲؛ حاشیه رد المختار، ابن عابدین، ج۱، ص۶۰۴؛ فتاوی السبکی، ج۲، ص۵۶۹

خود قدرت اعدام او را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد.»[۱]

یا در بیانیه‌ای دیگر، دفتر مرحوم امام خمینی چنین منتشر کرد:

«[رسانه‌های گروهی استعماری خارجی به دروغ به مسئولین نظام جمهوری اسلامی نسبت می‌دهند که اگر نویسنده کتاب آیات شیطانی توبه کند حکم اعدام درباره او لغو می‌گردد. امام خمینی‌ﷺ فرمودند:].

این موضوع صد در صد تکذیب می‌گردد. سلمان رشدی اگر توبه کند و زاهد زمان هم گردد، بر هر مسلمان واجب است با جان و مال تمامی همّ خود را به کار گیرد تا او را به دَرَک واصل گرداند. [حضرت امام اضافه کردند:].

اگر غیر مسلمانی از مکان او مطلع گردد و قدرت این را داشته باشد تا سریعتر از مسلمانان او را اعدام کند، بر مسلمانان واجب است آنچه را که در قبال این عمل می‌خواهد به عنوان جایزه و یا مزد عمل به او بپردازند.»[۲]

این که مرحوم امام خمینی می‌گوید حتی اگر سلمان رشدی توبه هم کند باز هم باید کشته شود از این جنبه است که او مصداق مرتد فطری گشته است و مطابق روایات توبه مرتد فطری پذیرفته نمی‌شود و باید کشته شود:[۳]

در ذیل در رابطه با چرایی این حکم بیشتر توضیح داده‌ایم:[۴]

چنان که گفتیم حرکت سلمان رشدی خارج از بحث آزادی بیان و بحث علمی بود، او با همراهی دولتهای معاند در صدد ضربه زدن به اسلام و دسیسه بر علیه اسلام با توهین و فحاشی به پیامبر اسلام بود، لذا مستحق مرگ و مجازات

---

۱. صحیفه امام، ج۲۱، ص۲۶۲

۲. صحیفه امام، ج۲۱، ص۲۶۸

۳. وسائل الشیعه، ج۲۸، ص۳۲۳ به بعد «ابواب حد المرتد»

4. https://t.me/Rahnamye_Behesht/4887

می‌باشد، چنان که برخی می‌نویسند:

با این حال عجیب نیست که دشمنان اسلام و مخصوصاً مستشرقان معاند سرمایه‌گذاری زیادی روی این روایت (غرانیق) کرده و آن را با آب و تاب نقل کرده‌اند، و دیدیم در این اواخر نویسنده‌ای از تبار شیاطین را وادار کردند کتابی تحت عنوان «آیات شیطانی» بنویسد، و با تعبیرات بسیار موهن و زننده ضمن یک داستان تخیلی نه تنها مقدسات اسلام را زیر سؤال برد، بلکه حتی نسبت به انبیاء بزرگی که همه ادیان آسمانی برای آنها احترام قائلند (همچون ابراهیم علی نبینا و آله علیه السلام) اهانت کند.

و باز عجیب نیست که متن انگلیسی این کتاب با سرعت عجیبی به زبانهای مختلف کفر ترجمه شود و در دنیا پخش گردد، و هنگامی که امام خمینی﷿ فتوای تاریخی خود را دائر بر مرتد بودن نویسنده این کتاب یعنی «سلمان رشدی» و لزوم قتل او صادر کردند، چنان حمایتی از ناحیه دولتهای استعماری و دشمنان اسلام از نویسنده کتاب شد که در دنیا سابقه نداشت، این حرکت عجیب، حقیقت را روشن ساخت که سلمان رشدی در این کار تنها نبوده، و مسأله از تألیف یک کتاب ضد اسلامی فراتر است، و در واقع توطئه‌ای است که از سوی غرب استعمارگر و صهیونیستها برای کوبیدن اسلام طراحی شده و جدّاً پشت سر آن ایستاده‌اند.

ولی ایستادگی محکم امام خمینی﷿ در فتوای خود، و ادامه راهش از سوی جانشینان او، و پذیرش این فتوای تاریخی از سوی غالب توده‌های مسلمین جهان، سبب ناکامی توطئه‌گران گشت، و تا این تاریخ که ما این بحث را می‌نویسیم نویسنده کتاب مزبور در اختفای کامل به سر می‌برد و از سوی دول استعماری دقیقاً مراقبت می‌شود، و ظاهراً مجبور است تا آخر عمر چنین زندگی

کند، و شاید به دست خود آنها به قتل برسد تا از این رسوائی نجات یابند.»[۱]

مقام معظم رهبری نیز به این نکته اشاره کرده و می‌گوید:

«آن روزی که استکبار، ماجرای سلمان رشدی را علم کرد، برای همین بود که شاید بتوانند از راه آن موجود حقیر سیه‌روز و سیه‌رو و کتاب شیطانی او، به روحیه‌ی مسلمانان لااقل در بخشی از دنیا لطمه بزنند. با دشنام و بدگویی در این کتاب، شاید بتوانند قدری مسلمانان را تضعیف کنند. همین عمل، وبال جانشان شد. عکس‌العمل امام در مقابل این توطئه، آن‌چنان قاطع و کوبنده بود که همه‌ی آن‌ها را غافلگیر کرد. آنان خواستند با نشر و بزرگ کردن آن کتاب، روحیه‌ی مسلمانان را تضعیف کنند. شاید شماها ندانید، ولی من دیده بودم؛ چون مجلات را برای من می‌آورند. یکی، دو ماه بود که این کتاب در مطبوعات دنیای غرب مخصوصاً مجلات امریکایی آن‌چنان تبلیغ می‌شد که هرکسی نگاه می‌کرد، می‌فهمید این یک توطئه است. لزومی ندارد که یک کتاب را هرچند هم که خوب باشد این‌قدر بزرگ کنند، در مجلات بنویسند، راجع به آن رپرتاژ بدهند، از فروشش بگویند، از ناشرش بگویند، از مطالبش بگویند، خلاصه کنند و عکس و فیلم بگیرند، اینجا و آنجا پخش کنند و همه به مسلمانان بخندند! هرکسی می‌فهمید که این کار، عادی نیست. با جنجال، این کتاب را وسط انداختند، شاید بتوانند با آن، روحیه‌ی مسلمانان را تضعیف کنند و بشکنند.»[۲]

در پایان گفتنی است که برخی مطرح کرده‌اند که مگر اسلام با ترور مخالف نیست، پس چگونه از ترور سلمان رشدی حمایت می‌کنید!!!

در پاسخ می‌گوییم بله، اسلام با ترور مخالف است:[۳]

---

۱. پیام قرآن، ج۷، ص۱۶۷

۲. بیانات، ج۱۲، ص۲۸. (۱۳۶۹/۰۳/۱۵)

۳. الکافی، ج۷، ص۳۷۵

اما باید توجه داشت که ترور در لغت به ترساندن و ارعاب و وحشت میان مردم معنا شده است که مناسب است با قتلی که به صورت پنهانی و بدون اطلاع قبلی صورت می‌گیرد.[۱]

همینطور «ولف» فیلسوف آمریکایی ترور را عبارت از به کار بردن غیر مشروع خشونت می‌داند و می‌نویسد:

«تروریسم عبارت است از به کار بردن غیر مشروع زور و خشونت برای رسیدن به اهداف خاص، لذا استفاده مشروع از قدرت و زور داخل در مفهوم ترور نیست»[۲]

سایت ویکی پدیا نیز ترور را استفاده غیر قانونی از خشونت و ترساندن می‌داند و می‌نویسد:

«تروریسم استفاده غیرقانونی از خشونت یا ارعاب است، به خصوص علیه غیر نظامیان، برای دنبال کردن اهداف سیاسی است»[۳]

بنابراین ترور دو رکن اساسی دارد:

۱ ـ به صورت پنهانی و ارعاب باشد چرا که در ترور عنصر پنهان کاری نهفته است ـ ۲ ـ به صورت استفاده غیر قانونی از خشونت و قدرت باشد.

حال اگر قتلی صورت گیرد که به صورت قانونی و مشروع بوده و از قبل هم به صورت عمومی اعلام شده باشد که مثلا دیگر جان فلانی که مجرم است، حرمتی ندارد، چون دو رکن ترور در آن نیست، ناپسند محسوب نمی‌شود.

در مورد سلمان رشدی نیز تروری محقق نشده است، زیرا پنهان کاری رخ

---

۱. فرهنگ کامل انگلیسی، فارسی؛ دکتر عباس آریان‌پور، ج۵، ص۵۷۰۹؛ فرهنگ علوم سیاسی، احمد شاملو، ص۵۶۳

۲. الارهاب، مصطفی مصباح، ص۴۴

3. https://b2n.ir/q29817

نداده است و علنا اعلام کرده‌ایم که هر جا سلمان رشدی را ببینیم می‌زنیم و نیز استفاده غیر مشروع از قدرت نیست، زیرا سلمان رشدی فحاشی و اهانت به مقدسات اسلامی کرده است و هر جامعه‌ای حکم به برخورد با افراد هنجار شکن و توهین‌کننده به مقدسات می‌کند و بین توهین و آزادی بیان فرق می‌گذارد و افراد جوامع مختلف حاضر نمی‌شوند که بپذیرند دیگران به بهانه آزادی بیان به آنها و مقدساتسان توهین و فحاشی کنند، بلکه با چنین افرادی برخورد می‌کنند

بنابراین سلمان رشدی با فحاشی و اهانت و دشنامی که در کتاب آیات شیطانی به پیامبر اسلام نثار کرده است، عملا با مسلمین اعلان جنگ کرده است و دشمن حربی مسلمین محسوب می‌شود، مسلمین هم اعلام کرده‌اند که سلمان رشدی دشمن ما است و جانش احترامی ندارد و هر جا ببینیم حتی با حربه و نیرنگ و پنهانی او را می‌کشیم، و از آنجایی که چون بر این قضیه اعلان عمومی صورت گرفته است و استفاده از خشونت هم در این رابطه مشروع است، لذا مفهوم ترور مصداق پیدا نمی‌کند.[۱]

آنچه در مورد سلمان رشدی در آمریکا توسط جوان مجاهد لبنانی مصداق پیدا کرده است نیرنگ در برابر دشمن حربی است که مطابق روایات ما چنین نیرنگ زدنی جایز است.

امام باقر علیه‌السلام فرمود؛

«به درستی که علی علیه‌السلام می‌فرمود: «اگر پرندگان، مرا بُربایند، برایم دوست داشتنی‌تر است از این‌که چیزی را به پیامبر خدا نسبت دهم که نفرموده است. از پیامبر خدا شنیدم که در روز [جنگ] خندق می‌فرمود؛ «جنگ، نیرنگ است»

«الإمام الباقر علیه‌السلام: إنّ عَلِيّا علیه‌السلام كانَ يَقولُ: لَأَن تَخَطَّفَنِي الطَّيرُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِن أن أقولَ عَلى رَسولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله ما لَم يَقُل، سَمِعتُ رَسولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَقولُ في يَومِ الخَندَقِ:

---

۱. جواهر الکلام، ج۲۱، ص۷۹

الحَربُ خُدعَةٌ»[1]

امام علی﵇ در یکی از حکمت‌های خود فرمود؛

«در نبرد، به نیرنگ خویش بیشتر اعتماد کن تا به نیرویت، و [نیز] به پرهیز و احتیاط خود، شادمان‌تر باش تا به کارزار و دلیری ات؛ چرا که جنگ، جنگِ بی‌باکان، و غنیمتِ محتاطان است.»

«كُن فِي الحَربِ بِحيلَتِكَ أوثَقَ مِنكَ بِشِدَّتِكَ، وبِحَذَرِكَ أفرَحَ مِنكَ بِنَجدَتِكَ؛ فَإِنَّ الحَربَ حَربُ المُتَهَوِّرِ، وغَنيمَةُ المُتَحَذِّرِ»[2]

۱۵. پیامبر اسلام با آن علم غیبش نمی‌دانسته که امراض روانی و ضعف عقل و ضعف بینایی اساساً مسری نیست! چه برسد به آنکه بخواهد از طریق شیر مادر یا دایه به کودک منتقل شود!؟

پرسش پانزدهم:

معاند شبهه کرده و می‌گوید پیامبر اسلام با آن علم غیبش نمی‌دانسته که امراض روانی و ضعف عقل و ضعف بینایی اساساً مسری نیست! چه برسد به آنکه بخواهد از طریق شیر مادر یا دایه به کودک منتقل شود؟!!!

پاسخ:

مطابق روایات ویژگی‌ها و صفات شخصیتی و خصوصیات زن شیرده از طریق تغذیه شیر به فرزند منتقل می‌شود، لذا کسی را باید برای شیر دهی انتخاب کرد، که مشکلات اخلاقی و جسمانی خاصی نداشته باشد.

پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«کودکان خود را از شیرِ زنان بدکاره و دیوانه دور نگه دارید؛ چرا که شیر،

۱. تهذیب الاحکام، ج۶، ص۱۶۲

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۲۰، ص۳۱۲

[ویژگی‌های دایه را] سرایت می‌دهد.» «فَإِنَّ اللَّبَنَ يُعدِي»[۱]

یا فرمود:

«از زن احمق، درخواست شیر دادن [به فرزند] نکنید؛ چرا که شیر [ویژگی‌های دایه را] سرایت می‌دهد و فرزند، شباهت به [صاحب] شیر می‌برد؛ یعنی در حماقت و نادانی، همانند دایه می‌شود.» «لا تَستَرضِعُوا الحَمقاءَ؛ فَإِنَّ اللَّبَنَ يُعدي...»[۲]

یا فرمود:

«از زن احمق و زنی که چشمش ضعیف بوده است و آب ریزش دارد، درخواست شیردهی نکنید؛ چرا که شیر [ویژگی‌های دایه را] سرایت می‌دهد.»[۳]

خوراکی‌ها و میوه‌ها و گوشت‌ها بر روی اخلاقیات انسان و نیز برخی از ویژگی‌های جسمانی انسان تاثیر می‌گذارد، چنان که یافته‌های علمی این نکات را تایید می‌کند:[٤]

و ما نیز در ذیل در این رابطه بحث مفصلی داشتیم:[٥]

و مطابق روایت مورد بحث هم شیر مادر و دایه که غذای نوزاد است هم بر اخلاقیات نوزاد تاثیر می‌گذارد و هم بر برخی از ویژگی‌های جسمانی او و امروزه نیز علم تاثیر غذا بر خلقیات و ویژگی‌های جسمانی را تایید کرده است و این تاثیر از باب تاثیر تغذیه بر انسان است نه از باب مسری بودن یا نبودن یک بیماری.

بنابراین هیچ مانعی برای پذیرش روایت مذکور نیست و روایت مورد بحث

---

۱. الخصال، ص۶۱۵، ح۱۰ تحف العقول، ص۱۰۵، مکارم الأخلاق، ج۱، ص۴۷۹، ح۱۶۵۵

۲. الکافي، ج۶، ص۴۳

۳. عیون أخبار الرضا، ج۲، ص۳۴، ح۶۷

4. https://b2n.ir/e19400

5. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14380

موافق با یافته‌های علمی امروز نیز می‌باشد، چنان که برخی از محققین در تایید روایت مورد بحث، مفصلا یافته‌های علمی بر صحت تاثیر شیر مادر بر اخلاقیات و ویژگی‌های جسمانی نوزاد و انتقال ویژگی‌های مادر و دایه به نوزاد را ذکر و مورد بحث قرار می‌دهند: «و هذا الحديث يعطي بعدا علميا دقيقا ما تعرّفت إليه البشرية إلا بعد جهد متواصل من الأبحاث العلمية. و نشير إلى ما دلت عليه المعطيات العلمية ليتضح للقارئ عوامل انتقال العدوى»[1]

ما اصلا فرض بگیریم که علم به حکمی که روایت مورد بحث بیان می‌کند، هنوز نرسیده است، آیا این عدم رسیدن و کشف نکردن می‌تواند گواه بر باطل بودن ادعای مطرح شده در روایت باشد!!!

روشن است که پاسخ منفی است زیرا بسیاری از چیزها است که هنوز علم به آن نرسیده است، چنان که «الکسیس کارل» می‌نویسد:

«به خوبی واضح است که مساعی تمام علومی که انسان را مورد مطالعه قرار داده است، تا کنون به جایی نرسیده، و شناسایی ما از خود هنوز نقایص زیادی در بر دارد»[2]

جالب این است که او به همین دلیل نام «انسان موجود ناشناخته» را برای کتاب با ارزش خود انتخاب کرده است، وقتی شناخت انسان از خودش تا این حدّ محدود باشد وضع دانش او درباره سایر جهان هستی روشن است.

بر همین اساس برخی از محققین می‌نویسند:

«معلومات فعلی انسان نسبت به مجهولات او بسیار کم و بی‌ارزش است و در پیرامون هر مسأله حل شده علمی، هزاران مسأله مجهول وجود دارد که به تدریج با مجاهدات فراوان دانشمندان پرده از روی آنها برداشته می‌شود. به راستی

---

۱. إعجاز القرآن في ما تخفيه الأرحام، ص۴۷۷

۲. انسان موجود ناشناخته، ص۵

اگر بخواهیم نسبت معلومات و مجهولات کنونی را با هم مقایسه کنیم، نتیجه آن یک کسر فوق العاده کوچکی می‌شود که با صفر فاصله زیادی ندارد.

از همه چیز نزدیک‌تر به خود ما، حیات و زندگی ماست و باید با کمال تأسّف اعتراف کرد که هنوز از حقیقت آن کمترین اطّلاعی نداریم. یکی از دانشمندان می‌گوید زندگی و کیفیّات حیاتی جانداران، مانند دریای وسیع و پهناوری است که ما فقط از دور، پرتوی از امواج آن را مشاهده می‌کنیم.

الکسیس کارل ـ دانشمند بزرگ فرانسوی ـ در کتاب انسان موجود ناشناخته می‌گوید: «انسان در واقع یک مجموعه سرا پا راز و ابهام است که نمی‌توان او را به سادگی درک کرد.» و در جای دیگر می‌گوید: «در واقع جهل ما از خود، زیاد و هنوز نواحی وسیعی از دنیای درونی ما ناشناخته مانده است و بیشتر پرسش هایی که محقّقین و مطالعه کنندگان زندگی انسان، طرح می‌کنند بدون پاسخ می‌ماند».[۱]

بنابراین صرف کشف نشدن واقعیتی توسط یافته‌های تجربی نمی‌تواند دلیل بر انکار آن واقعیت تلقی شود.

۱۶. برده ساختن مجدد یک برده پس از آزادیش توسط پیامبر اسلام؟

پرسش شانزدهم:

پیامبر اسلام برده‌ای را که به وصیت صاحبش آزاد شده بود، مجدد به بردگی در آورد و در بازار برده فروشان فروخت:

«أَعْتَقَ رَجُلٌ مِنَّا عَبْدًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ، فَدَعَا النَّبِيُّ بِهِ، فَبَاعَهُ»

ترجمه: از جابر بن عبدالله روایت است که گفت: مردی از ما برده‌ی خویش را پس از مرگ خویش آزاد کرد. اما پیامبر آن برده را فراخواند و او را فروخت.[۲]

---

۱. آفریدگار جهان، ص۲۳۲

۲. منبع: صحيح البخاري، حديث ۲۵۳۴

سوال از ماله‌کشان مسلمان: پیامبری که این چنین وقیحانه برده‌ی تازه آزاد شده را به قید بردگی برمی‌گرداند چگونه می‌تواند مدعی لغو تدریجی برده‌داری باشد؟؟؟

پاسخ:

متاسفانه معاند جاهل با استدلال اشتباه به روایت فوق بر اسلام و پیامبر گرامی اسلام اشکال وارد کرده است لذا ما بر آن شدیم که پاسخ معاند را دهیم و الا ما ملزم نیستیم که از روایات کتاب دروغین صحیح بخاری دفاع کنیم.

در روایت فوق از تعبیر «عن دبر» استفاده شده است، یعنی سخن از برده‌ای است که به عنوان برده «مدبر» شناخته می‌شود. در توضیح برده مدبر می‌نویسند:

«تدبیر: مشروط کردن آزادی برده به وفات مولا. تدبیر، از اسباب آزادی برده و عبارت است از اینکه مولا آزادی برده خود را به وفاتش مشروط کند، مانند اینکه به برده‌اش بگوید: تو آزادی پس از وفات من. چنین برده‌ای «مدبّر» نامیده می‌شود.... برده تدبیر شده پس از مرگ مولا از ثلث مال او آزاد می‌شود»[1]

بنابراین برده مدبر، برده‌ای است که به وصیت مولایش پس از مرگ مولا آزاد می‌شود، چنان که امام صادق علیه‌السلام هم به این نکته تصریح کردند: «فَإِنَّ الْمُدَبَّرَ حُرٌّ إِذَا مَاتَ سَيِّدُهُ وَ هُوَ مِنَ الثُّلُث»[2]

روشن شد که برده مدبر، برده‌ای است که مولی گفته پس از مرگ من آزاد باشد، حال اگر مولی در زمان حیاتش که هنوز برده مدبر در ملکیت او است، گرفتار مشکل مالی شدید شود که مثلا مجبور شود برده مدبر را که قرار بود بعد از مرگش آزاد شود را بفروشد، تکلیف چیست، آیا مولی می‌تواند برده مدبر خود را بفروشد!!!

---

۱. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، ج۲، ص۴۱۹

۲. تهذیب الاحکام، ج۸، ص۲۵۹

در روایات ما آمده است که مولی این اختیار را دارد که اگر گرفتاری مالی برایش پیش آمد، برده مدبر خود را بفروشد تا با پول حاصل آن مشکل خود را رفع کند:

«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام رَجُلٌ دَبَّرَ مَمْلُوكَهُ ثُمَّ يَحْتَاجُ إِلَى الثَّمَنِ قَالَ إِذَا احْتَاجَ إِلَى الثَّمَنِ فَهُوَ لَهُ يَبِيعُ إِنْ شَاءَ وَ إِنْ شَاءَ أَعْتَقَ فَذَلِكَ مِنَ الثُّلُثِ.»[1]

روایت مورد استناد معاند از صحیح بخاری نیز ناظر به همین معنا است، که مولی برده اش را برده مدبر کرده بود یعنی قرار بود پس از مرگش آزاد شود، اما قبل از آزادی و در زمان حیات خود مولا، مولایش گرفتاری مالی پیدا کرد و نیاز شده بود که برده مدبر خود را بفروشد، پیامبر هم برده اش را فروخت و پولش را هم برای صاحب برده فرستاد، چنان که مسلم نیشابوری همان روایت را که بخاری به صورت خلاصه نقل کرده است، مفصل‌تر به همان گونه که بیان کردیم، نقل کرده است که جابر می‌گوید:

«مردی از انصار برده اش را مدبر کرده بود که پس از مرگش آزاد شود، (اما گرفتار مشکل مالی شد) و مالی جز همان برده نداشت، خبر این جریان به پیامبر رسید و پیامبر گفت که چه کسی این برده را از من می‌خرد؟ نعیم بن عبدالله به هشتصد درهم آن برده را خرید، پیامبر هم پولش را به صاحب برده از انصار داد»

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّ رَجُلًا مِنْ الْأَنْصَارِ أَعْتَقَ غُلَامًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ غَيْرُهُ. فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم . فَقَالَ «مَنْ يَشْتَرِيهِ مِنِّي؟ فَاشْتَرَاهُ نُعَيْمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بِثَمَانِمِائَةِ دِرْهَمٍ. فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ.»[2]

بنابراین و بر خلاف تصور معاند بیسواد، پیامبر برده‌ای را پس از آزادی دو مرتبه برده نکرد، بلکه برده مذکور هنوز برده بود و تنها قرار بود که بعد از مرگ

---

۱. وسائل الشیعه، ج۲۳، ص۱۱۷

۲. صحیح مسلم، ج۳، ص۱۲۸۹

صاحبش آزاد شود، اما این حکم جوازی جعل شده است که اگر ارباب برده در زمان حیاتش گرفتاری مالی شدیدی پیدا کرد، بتواند برده مدبرش را بفروشد و آن انصاری نیز گرفتار مشکلی مالی شد و پیامبر هم برده اش را به وکالت از آن انصاری فروخت و پولش را هم به آن مرد انصاری داد.

در مورد برنامه اسلام برای آزاد سازی تدریجی بردگان، در ذیل پاسخ مفصلی داده‌ایم:[1]

۱۷. پاسخ به شبهه معاند در مورد جنگ بنی المصطلق و ازدواج پیامبر با جویریه؟!

پرسش هفدهم:

آیا می‌دانستید پیامبر اسلام ناجوانمردانه و بدون اعلام قبلی به کفار حمله می‌کرد و زنان وکودکانشان را به بردگی می‌گرفت؟!

از ابن عون روایت است که گفت: من برای نافع نامه‌ای فرستادم و از وی در باب دعای قبل از جهاد پرسیدم. او در جواب من نوشت: در اول اسلام بود که پیامبر ناگهان بر بنی مصطلق تاخت؛ در حالی که آنان غافل بودند و حیوانات آنان بر سر آب بود. مردان جنگی آنان را کشت و زنان و اطفالشان را به اسارت گرفت. در همین روز جویریه، دختر حارث سهم پیامبر شد. این موضوع را عبدالله بن عمر به من گفته است که در آن وقت در همان لشکر بود. (صحیح مسلم ـ حدیث شماره ۱۷۳۰!!!)

پاسخ:

ما این نقلهای اهل‌سنت را جعلی و تحریف شده می‌دانیم و طبق سخن امام صادق ﷺ معتقدیم که پیامبر اسلامﷺ هیچگاه به صورت پنهانی و شبانه بر دشمن حمله نمی‌کرد:

---

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9613

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ مَا بَيَّتَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَدُوّاً قَطُّ لَيْلًا.»[۱]

و طبق نقل علمای شیعه، دشمن از حمله پیامبر اسلام در جنگ بنی المصطلق آگاه بود و همین امر سبب شد که عده‌ای از آنان از جنگیدن با پیامبر انصراف دهند، چنان که علامه مجلسی می‌نویسد:

«شیخ طبرسی و شیخ مفید و دیگران روایت کرده‌اند که قبیله بنی المصطلق بر سر چاهی منزل داشتند که آن را «مریسیع» می‌گفتند و سرکرده ایشان حارث بن ابی ضرار بود، پس قوم خود را با گروه دیگر جمع کرد که به جنگ رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بیاید، چون خبر به حضرت رسید متوجه جنگ او شد ... چون خبر توجه حضرت به ایشان رسید اکثر عربها که با حارث جمع شده بودند ترسیدند و پراکنده شدند و حضرت در مریسیع با ایشان مقاتله نمود»[۲]

این جنگ پیامبر اسلام هم جنگی دفاعی و برای دفع شر و توطئه دشمن بود، چنان که می‌نویسند:

«بنی المصطلق، تیره‌ای از قبیلهٔ خزاعه‌اند که با قریش هم‌جوار بودند. گزارش‌هایی به مدینه رسید که «حارث بن ابی ضرار» رئیس قبیله، در صدد جمع کردن سلاح و سرباز است و می‌خواهد مدینه را محاصره کند. پیامبر گرامی، بسان مواقع دیگر تصمیم گرفت فتنه را در نطفه خفه کند. از این رو یکی از یاران خود به نام «بریده» را برای تحقیق رهسپار سرزمین قبیله یاد شده کرد. وی به صورت ناشناس با رئیس قبیله تماس گرفت و از جریان آگاه شد. سپس به مدینه برگشت و گزارش را تأیید کرد. در این موقع، پیامبر با یارانش به طرف قبیلهٔ «بنی المصطلق» حرکت کرد و در کنار چاه «مریسیع» با آن‌ها روبه‌رو شد. جنگ میان دو دسته آغاز شد. جانبازی مسلمانان و رعبی که در دل قبایل عرب افتاده بود،

---

۱. تهذیب الاحکام، ج۶، ص۱۷۴

۲. حیاة القلوب، ج۴، ص۱۰۷۳

سبب شد که پس از زد و خورد کوتاهی با کشته شدن ده نفر از دشمن و یک نفر از مسلمانان، ـ آن هم به طور اشتباهی ـ سپاه دشمن متفرق شوند.»[۱]

کسانی هم که در این جنگ اسیر شدند، آزاد شدند و ازدواج پیامبر هم با جویریه به درخواست خود دختر رئیس قبیله آن هم پس از آزادی او بود، چنان که علامه مجلسی از شیخ مفید نقل می‌کند:

«جویریه دختر حارث بن ابی ضرار را علی﷼ سبی کرد و به خدمت حضرت آورد ... پس پدرش بعد از مسلمان شدن بقیه قوم به خدمت پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! دختر من زن کریمه‌ای است و سزاوار نیست که او را اسیر کنند، حضرت فرمود: برو و او را مخیّر گردان هرچه او اختیار کند ما به آن عمل می‌کنیم، گفت: احسان کردی، پس به نزد دختر خود آمد و گفت: ای دختر! قوم خود را رسوا مکن، آن نیک اختر گفت: من اختیار خدا و رسول می‌کنم؛ پس پدر او را دشنام داد و برگشت و حضرت او را آزاد کرد و نکاح کرد. چون خبر این ازدواج به مردم رسید گفتند: این قبیله رابطه مصاهرت نسبت به آن جناب بهم رسانیدند، آنچه از زنان قبیله ایشان به غنیمت گرفته بودند که قریب به صد خانه می‌شدند همه را آزاد کردند، پس هیچ زن بر قوم خود مبارک نبود مثل او.» «وَ جَاءَ إِلَيْهَا أَبُوهَا فَقَالَ لَهَا يَا بُنَيَّةِ لَا تَفْضَحِي قَوْمَكِ فَقَالَتْ لَهُ قَدِ اخْتَرْتُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ. فَقَالَ لَهَا أَبُوهَا فَعَلَ اللَّهُ بِكِ وَ فَعَلَ فَأَعْتَقَهَا رَسُولُ اللَّهِﷺ وَ جَعَلَهَا فِي جُمْلَةِ أَزْوَاجِه»[۲]

مورخین اهل‌سنت هم متعرض آزادی اسیران جنگ بنی المصطلق شده‌اند، چنان که می‌نویسند:

«سر انجام همه اسیران بنی مصطلق از زن و مرد به گونه‌ای آزاد شدند و به

---

۱. فروغ ابدیت، ص۶۵۱

۲. حیاة القلوب، ج۴، ص۱۰۷۳؛ الارشاد، ج۱، ص۱۱۹

قبیله خود بازگشتند»[۱]

جویریه هم بسیار از ازدواج با پیامبر خوشحال بود، چنان که علامه مجلسی به نقل از مرحوم طبرسی نقل می‌کند:

«جویریه گفت: چون لشکر پیغمبر بر سر ما آمدند در مریسیع شنیدم که پدرم می‌گفت: لشکری بر سر ما آمدند که ما طاقت مقاومت ایشان نداریم، و من نظر کردم آن قدر از مردم و اسب و سلاح به نظر من آمد که وصف نمی‌توانم کرد از بسیاری، چون مسلمان شدم و حضرت مرا تزویج کرد و برگشتیم دیدم مسلمانان آن قدر نبودند که من دیده بودم، دانستم که آن رعبی بود که خدا در دلهای مشرکان انداخته بود؛ و گفت: پیش از آمدن حضرت به سه شب خواب دیدم که گویا ماه از طرف مدینه حرکت کرد و چون به نزدیک من رسید به دامن من فرود آمد، من خواب را به کسی نگفتم، و چون اسیر شدم از خواب خود بسیار امیدوار بودم پس اثر خواب ظاهر شد و پیامبر مرا آزاد کرد و با پیامبر ازدواج کردم» «رَأَيْتُ قَبْلَ قُدُومِ النَّبِيِّ بِثَلَاثِ لَيَالٍ كَأَنَّ الْقَمَرَ يَسِيرُ مِنْ يَثْرِبَ حَتَّى وَقَعَ فِي حَجْرِي فَكَرِهْتُ أَنْ أُخْبِرَ بِهَا أَحَداً مِنَ النَّاسِ فَلَمَّا سُبِينَا رَجَوْتُ الرُّؤْيَا فَأَعْتَقَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ تَزَوَّجَنِي.»[۲]

پیامبر گرامی اسلام هم با انگیزه سیاسی درخواست جویریه را پذیرفت و با او ازدواج کرد، چنان که برخی در تحلیل این ازدواج می‌نویسند:

«ازدواج، راهی برای پیوند قبایل:

یکی از آداب بسیار مهم زندگی در عصر جاهلیت، انتساب به قبایل بود و در صورت پیوند یک نفر از یک قبیله با فردی از قبیله دیگر رابطه جدیدی بین آن دو قبیله برقرار می‌شد. ازدواج با دختر رئیس قبیله‌ای می‌توانست پیمان عملی بین

---

۱. فروغ ابدیت به نقل از سیرهٔ ابن هشام، ج۲، ص۲۹۵، و تاریخ طبری، ج۲، ص۲۶۴.

۲. إعلام الورى بأعلام الهدى (ط ـ القديمة)، ص۹۴

دو قبیله باشد یا لااقل می‌توانست بین دو قبیله پیوند دوستی برقرار کند و طایفه‌ای که هر لحظه ممکن بود به جان یکدیگر بیفتند به این طریق در صلح و امنیت به سر برند.

با این حکمت در تعدّد زوجات در عصر جاهلیت، نکته برخی از ازدواج‌های پیامبرﷺ روشن می‌شود.

ازدواج پیامبر با جویریه دختر رئیس قبیله بنی مصطلق باعث شد تا مسلمانان، آن قبیله را از خویشاوندان پیامبر بدانند و تمامی اسیران آنان را آزاد سازند و لذا از خوشحالی ازدواج پیامبر با دختر رئیس قبیله، تمامی افراد قبیله به اسلام می‌گرویدند.»[۱]

۱۸. شکنجه کردن کنانه بن ربیع برای گرفتن اعتراف توسط پیامبر اسلام؟!

پرسش هجدهم:

شکنجه دردمنشانه «کنانة بن ربیع» توسط پیامبر اسلام!

پیامبر اسلام به خاطر پیدا کردن محل اختفای گنج، دست به شکنجه فجیع یک یهودی می‌زند:

کنانة بن ربیع را پیش حضرت رسول آوردند و او صاحب کنز بنی النضیر بود حضرت رسول گفت مالهایی که در نزد توست حاضر کن او قبول نکرد پس او را به زبیر داد که وی را عذاب کن تا اقرار کند یک یهودی گفت که من او را در فلان خرابه دیدم که آمد و شد میکرد رسول فرمود تا آن خرابه را شکافتند و مال بسیار بیرون آوردند و زرهای دیگر را از او طلبیدند اقرار نکرد پس او را شکنجه کردند مقر نیامد آن گه او را به محمد مسلمه دادند تا او را به عوض برادر و عم خود که در قلعه کشته بود قصاص کرد (منبع: تفسیر منهج الصادقین/ تألیف ملا فتح الله کاشانی/ جلد ۸،

---

۱. اسلام شناسی، رضوانی، ص۶۵۲

صفحه ۳۸۰!!!)

پاسخ:

کنانه بن ربیع از بزرگان یهودیان خیبر بود که به جرم ترور برخی از افسران اسلام، اعدام شد.

یکی از جنگ‌هایی که میان پیامبر گرامی و یهودیان اتفاق افتاد، جنگ خیبر بود.

جرم بزرگی که یهودیان خیبر داشتند این بود که تمام قبائل عرب را برای کوبیدن حکومت اسلامی تشویق می‌کردند و سپاه شرک با کمک مالی یهودیان خیبر، در یک روز از تمام نقاط مختلف عربستان حرکت کرده و خود را به مدینه رساندند و جنگ احزاب را صورت دادند.

ناجوانمردی یهودیان خیبر پیامبر گرامی را بر آن داشت که این کانون خطر را بر چیند و همه را خلع سلاح کند، زیرا بیم آن می‌رفت که این ملت لجوج و ماجراجو بار دیگر با صرف هزینه‌های سنگین، بت پرستان عرب را بر ضد مسلمین بر انگیزند و صحنه نبرد احزاب بار دیگر تکرار شود.[۱]

از موقعی که یهودیان «بنی النضیر» از مدینه رانده شدند و در خیبر سکنا گزیدند، صندوق تعاونی مشترکی برای امور همگانی و هزینه‌های جنگی و پرداخت خون‌بهای کسانی که به دست افراد قبیله «بنی النضیر» کشته می‌شدند تشکیل داده بودند. گزارش‌های رسیده به پیامبر حاکی بود که این اموال در اختیار «کنانه» شوهر «صفیه» است. پیامبر «کنانه» را احضار کرد و خواستار تعیین جایگاه این صندوق گردید. او اصل مطلب را انکار کرد و گفت. هرگز از چنین امری آگاهی ندارم. دستور توقیف «کنانه» صادر و قرار شد، در این باره

---

۱. فروغ ابدیت، ص۷۲۲

اطلاعات بیشتری به دست آورند. تحقیقات مأموران برای پیدا کردن جای این اموال آغاز شد. سرانجام یک نفر گفت: من فکر می‌کنم که جای این گنج فلان نقطه خاص (خرابه) باشد، زیرا من در ایام جنگ و پس از آن، شاهد رفت و آمد زیاد «کنانه» به این محل بودم. پیامبر بار دیگر کنانه را خواست و گفت: می‌گویند: جای صندوق در فلان جا است، اگر در آنجا گنج به دست آید، شما کشته خواهی شد. او باز خود را به بی‌اطلاعی زد. به دستور پیامبر حفاری در آن آغاز گردید و گنج «بنی النضیر» به دست سربازان اسلام افتاد. اکنون باید «کنانه» به سزای اعمال خود برسد، او علاوه بر جرم کتمان چنین امری، یکی از افسران اسلام را ناجوان‌مردانه ترور کرده بود، یعنی سنگ بزرگی را غافل‌گیرانه بر سر «محمود بن مسلمه» افکنده و او را کشته بود. پیامبر برای اخذ انتقام و ادب کردن سایر یهودیان ـ که بار دیگر با حکومت اسلامی از در حیله و تزویر و دروغ وارد نشوند ـ او را به دست برادر مقتول داد و برادر مقتول او را به انتقام برادر خویش گشت. «کنانه» آخرین فردی بود که به جرم ترور یک سردار بزرگ به قتل رسید.[۱]

آنچه در مورد کنانه بن ربیع و اعدام او در کتابهای تاریخی برای ما قابل قبول است، در همین اندازه که بیان شد مورد قبول است، بنابراین ادعای شکنجه کنانه برای اقرار کردن به جای گنج، برای ما قابل قبول نیست، زیرا مستند اصلی این سخن، روایات جعلی اهل‌سنت است و اگر برخی علمای شیعه هم این نقل را بیان کرده‌اند به نقل از علمای اهل‌سنت بوده است:

«فأمر رسول الله ﷺ الزبير بن العوام، فقال: «عذبه حتى تستأصل ما عنده». فكان الزبير يقدح بزنده في صدره، حتى أشرف على نفسه، ثم دفعه رسول الله ﷺ إلى محمد بن مسلمة، فضرب عنقه بأخيه محمود بن مسلمة»[۲]

---

۱. فروغ ابدیت، ص۷۴۳

۲. سبل الهدی و الرشاد، ج۵، ص۱۳۲ و السیرة الحلبیة، ج۳، ص۴۲ و ۴۳ عن تاریخ الأمم و

مرحوم سید جعفر عاملی، مورخ تحلیلگر معاصر هم به این نقل با دیده شک و تردید نگاه می‌کند و می‌گوید که این نقل زعم و وهم اهل‌سنت است: «یزعمون: أن النبيﷺ قد أمر الزبير بتعذيب كنانة»[۱]

شیعه معتقد است که تهدید و شکنجه متهم برای اقرار و اعتراف جایز نیست، لذا برخی می‌نویسند:

«تهدید و کتک زدن متّهم یا تنگ گرفتن بر او هنگام بازجویی جایز نیست. اگر شخص در بازجویی مجبور به اقرار شود، اقرار او از نظر شرع اعتبار ندارد بنابراین اگر بر اثر تهدید، به چیزی اقرار کند که موجب حد می‌شود، مانند زنا یا سرقت، حد بر او جاری نمی‌شود.»[۲]

امام صادق علیه‌السلام از پدرش روایت می‌کند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

«کسی که هنگام لخت کردن یا زندان کردن او یا از سر ترس و یا تهدید اقرار کند، حد بر او جاری نمی‌شود»

«مَنْ أَقَرَّ عِنْدَ تَجْرِيدٍ أَوْ حَبْسٍ أَوْ تَخْوِيفٍ أَوْ تَهْدِيدٍ فَلَا حَدَّ عَلَيْهِ.»[۳]

امام صادق علیه‌السلام هم می‌فرمود که دست سارقی که از روی اجبار و شکنجه اعتراف کرده است، قطع نمی‌شود: «لَمْ تُقْطَعْ يَدُهُ لِأَنَّهُ اعْتَرَفَ عَلَى الْعَذَابِ.»[٤]

۱۹. پیامبر اسلام معتقد بود که افراد سیاه پوست وارد بهشت نمی‌شوند؟!

پرسش نوزدهم:

الملوک، ج۲، ص۳۰۲ و عن البداية و النهاية، ج۴، ص۲۴۴ و عن السيرة النبوية لابن هشام، ج۳، ص۸۰۰ و السيرة النبوية لابن كثير، ج۳، ص۳۷۴.

۱. الصحیح من سیرة النبی الأعظم (ط ـ جدید)، ج۱۸، ص۵۲

۲. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، ج۲، ص۴۴

۳. قرب الاسناد، ص۵۴؛ الكافی، ج۷، ص۲۶۱

٤. الكافی، ج۷، ص۲۲۴؛ وسائل الشیعه، ج۲۸، ص۲۶۱

بر اساس سخن پیامبر اسلام: دائم الخمر وارد بهشت نمیشود و نه متکبّر و نه شخص بسیار سیاه و نه دیوث و نه مأمور شرطه [امنیت] و نه قاطع رحم و نه قدری؟!

پاسخ:

وهابی به روایتی از کتاب خصال استناد کرده است که مطابق آن پیامبر گرامی اسلام فرمودند:

«بِإِسْنَادٍ لَهُ يَرْفَعُهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مُدْمِنُ خَمْرٍ وَ لَا سِكِّيرٌ وَ لَا عَاقٌّ وَ لَا شَدِيدُ السَّوَادِ وَ لَا دَيُّوثٌ وَ لَا قَلَّاعٌ وَ هُوَ الشُّرْطِيُّ وَ لَا زَنُّوقٌ وَ هُوَ الْخُنْثَى وَ لَا خَيُّوفٌ وَ هُوَ النَّبَّاشُ وَ لَا عَشَّارٌ وَ لَا قَاطِعُ رَحِمٍ وَ لَا قَدَرِيٌّ.»

«دائم الخمر و مست‌کننده و عاق شده و شدید السواد و بی‌غیرت و کارگزار سلطان (جائر) و مخنث و کفن دزد و عُشر دهنده و قطع رحم‌کننده و قدری مسلک در بهشت داخل نمی‌شوند.»[۱]

شیخ صدوق پس از نقل این روایت می‌گوید:

«منظور از شدید السواد، کسی است که با این که سن زیادی دارد، ولی هیچ یک از موهای سر و صورتش سفید نشده است» «قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه يعني بشديد السواد الذي لا يبيض شيء من شعر رأسه و لا من شعر لحيته مع كبر السن»[۲]

اگر مطابق ترجمه وهابی از این روایت، «شدید السواد» را فرد سیاه پوست معنا کنیم و نتیجه بگیریم که سیاه پوستان وارد بهشت نمی‌شوند، در این صورت این روایت برای ما قابل قبول نیست، زیرا در آیات قرآن و سنت متواتر تصریح شده

---

۱. خصال، ج۲، ص۴۳۶

۲. همان مدرک

است که ملاک ورود به بهشت تنها تقوا است، نه تفاوتهای نژادی و پوستی و رنگی.

قرآن می‌گوید؛

«ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است» ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (حجرات، آیه ۱۳)

پیامبر گرامی فرمود:

«خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاه پوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاه پوست مگر به تقوا»

«یا ایها الناس! الا ان ربکم واحد و ان اباکم واحد، الا لا فضل لعربی علی عجمی، و لا لعجمی علی عربی، و لا لاسود علی احمر، و لا لاحمر علی اسود، الا بالتقوی»[1]

لقمان حکیم از کسانی است که مورد مدح قرآن قرار گرفته است تا جایی که یک سوره به نام او نازل شده است. در بعضی از تواریخ آمده است که لقمان غلامی سیاه از مردم سودان مصر بود، و با وجود چهره نازیبا، دلی روشن و روحی مصفا داشت.»[2]

بنابراین سیاه پوستان هم وارد بهشت می‌شوند، روایت مذکور چون خلاف این ادله است برای ما قابل قبول نیست، زیرا به فرموده امام صادق علیه السلام، روایتی را که خلاف قرآن و سنت باشد، نمی‌پذیریم: «لا تصدق علینا الا ما وافق کتاب الله و

---

۱. تفسیر قرطبی، ج۱۶، ص۳۴۲؛ المیزان، ج۱۸، ص۳۳۴

۲. تفسیر نمونه، ج۱۷، ص۴۴

سنه نبیه»[۱]

روایت مذکور از نظر سندی نیز ضعیف است و همه راویان آن ذکر نشده است: «بِإِسْنَادٍ لَهُ يَرْفَعُه»

لذا یکی از مترجمین کتاب خصال در مورد این روایت می‌نویسد:

«ظاهرا این حدیث از ساخته‌های زنادقه است که به پیامبر یا امام نسبت داده‌اند.

زیرا علت و سبب (یعنی سیاه بودن) امریست که از اختیار مکلف خارج است. و این تکلیف ما لا یطاق است. و اللّٰه اعلم.»[۲]

البته می‌توان برای این روایت توجیهی ارائه داد که با استفاده از سخن شیخ صدوق، مقصود از «شدید السواد»، کسانی بودند که با استفاده از موادی مثلا، سر و صورت خود را نمی‌گذاشتند سفید شود و همواره سیاه نگه می‌داشتند، با این که اینان سن زیادی نیز داشتند و پیر بودند.

یا بگوییم در آن زمان سیاه رویانی بوده‌اند که در سیاه‌رویی شهره بوده‌اند، اینان مشهور به فساد و طغیان نیز بوده‌اند و نامشان نیز «شدید السواد»، یعنی افراد بسیار سیاه بوده است.

چنان که گفتیم این افراد به فساد و طغیان نیز معروف بوده‌اند و هر موقع تعبیر «شدید السواد» به کار می‌رفته است، همگان متوجه می‌شدند که مقصود همان افراد فاسد و طاغی بسیار سیاه هستند. این گروه به خاطر فساد و طغیانشان وارد بهشت نمی‌شوند نه سیاه بودنشان.

بر این اساس، مترجم دیگر کتاب خصال در مورد روایت مذکور می‌نویسد:

«شاید منظور از شدید السواد اشخاص معینی باشد که کفر و فساد آنان ثابت

---

۱. وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱۲۳

۲. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج۲، ص۳۳

بوده»[1]

۲۰. چرا پیامبر اسلام نماز باران نخواند تا برهوت عربستان را تبدیل به باغ و جنگل کند؟

پرسش بیستم:

اگر با نماز باران از آسمان باران فرو می‌ریخت پیامبران و امامان و علمای دینی، برهوت عربستان را شالیزار کرده بودند؟!!!

پاسخ:

پیامبر گرامی اسلام و امامان علیهم‌السلام، هر زمان که نماز باران می‌خواندند، خداوند به آبروی آنان باران رحمتش را نازل می‌فرمود.

در نقلی آمده است که جمعی به نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده و گفتند:

«ای رسول خدا همانا بلاد ما دچار قحطی شده و باران بر ما درنگ کرده و چند سال پی در پی خشکسالی است. خدای تبارک و تعالی را بخوان تا باران بر ما بفرستد. رسول خدا دستور داد منبری گذاردند و از خانه بیرون آمد به منبر رفت و مردم نیز گرد آمدند، پس آن حضرت به منبر رفت و دعا کرد و به مردم نیز دستور داد آمین بگویند، طولی نکشید که جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد به مردم بگو خداوند وعده کرده در روز فلان و در ساعت فلان باران بر شما می‌آید....

مردم پیوسته در انتظار آن روز و آن ساعت بودند تا اینکه چون زمان مقرر فرا رسید خدای عز و جل بادی فرستاد، و آن باد ابری را با خود آورد و آسمان را پوشانید و دهنه خود را رها کرد (کنایه از شدت باران است). همان افراد خودشان به نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده گفتند: ای رسول خدا از خدا بخواه تا جلوی باران را بگیرد

---

۱. الخصال / ترجمه کمره‌ای، ج۲، ص۲۰۳

که ما نزدیک است غرق شویم!...»

«أَنَّ رَبَّكَ قَدْ وَعَدَهُمْ أَنَّهُمْ يُمْطَرُونَ يَوْمَ كَذَا وَ كَذَا فِي سَاعَةِ كَذَا وَ كَذَا قَالَ فَلَمْ يَزَلِ النَّاسُ يَتَلَوَّمُونَ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَ تِلْكَ السَّاعَةَ حَتَّى إِذَا كَانَتْ تِلْكَ السَّاعَةُ أَهَاجَ اللَّهُ رِيحاً فَأَثَارَتْ سَحَاباً...»[1]

در نقل دیگری آمده است که:

«گروهی از مردم نزد علی بن أبی طالب علیه‌السلام گرد آمدند و از کمی باران به محضر او شکایت بردند و گفتند: یا امیر المؤمنین دعاهائی در طلب نزول باران برای ما بخوان. پس امیر المؤمنین علی علیه‌السلام دو فرزند خود حسن و حسین علیهماالسلام را طلب کرد و حسن را فرمود: برای ما دعاهائی بخوان. امام حسن علیه‌السلام چنین دعا کرد: بار خدایا ابرها را به گشودن درهای رحمتت به وسیله آبی سیل آسا و بادوام برانگیز، و ما را به وسیله بارانی فراگیر و دامن گستر و بهجت انگیز سیراب فرما....

سپس امیر المؤمنین علیه‌السلام فرزندش حسین علیه‌السلام را به دعا خواندن فرا خواند. و او فرمود: خدایا، ای عطاکننده خیرات از مظان و مواطنش، و ای نازل‌کننده رحمت‌ها از معادنش، و ای روان‌کننده برکات بر مستحقانش، باران فراگیر از جانب توست...

پس هنوز سخن او به پایان نرسیده بود که خدا بارانی فراگیر فرو بارید. از سلمان فارسی پرسیدند: یا ابا عبد اللّه آیا مضامین این دعاها چیزی است که به آن دو تعلیم داده‌اند؟ سلمان گفت: وای بر شما آیا سخن رسول خدا را نشنیده‌اند که فرمود: حکمت بر زبان اهل بیت من روان شده است.»

«فَمَا فَرَغَا مِنْ دُعَائِهِمَا حَتَّى صَبَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيْهِمُ السَّمَاءَ صَبّاً قَالَ فَقِيلَ لِسَلْمَانَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَ عُلِّمَا هَذَا الدُّعَاءَ فَقَالَ وَيْحَكُمْ أَيْنَ أَنْتُمْ عَنْ حَدِيثِ

---

۱. الکافی، ج۸، ص۲۱۷؛ امالی طوسی، ص۶۹۷

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَيْثُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ أَجْرَى عَلَى أَلْسُنِ أَهْلِ بَيْتِي مَصَابِيحَ الْحِكْمَةِ»[۱]

یا شیخ عباس قمی مفصلا جریان باران آمدن به دعای امام سجاد علیه السلام را به نقل از کتابهایی نقل می‌کند:[۲]

یا باز در نقل دیگری آمده است:

«حضرت رضا علیه السلام وقتی ولیعهد مأمون شد، مدتی باران نیامد. گروهی از اطرافیان مأمون و طرفداران او می‌گفتند: ببین! از وقتی که علی بن موسی الرضا علیهما السلام ولیعهد شد، باران قطع گردید. این حرف به گوش مأمون رسید و ناراحت شد. به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: مدتی است باران نمی‌بارد، اگر صلاح بدانید دعا بفرمایید، شاید خداوند باران عنایت کند. فرمود: بسیار خوب. مأمون پرسید: چه وقت برای طلب باران می‌روید؟ (آن روز جمعه بود). حضرت فرمود: روز دوشنبه. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با امیرالمؤمنین علیهما السلام دیشب به خوابم آمدند و فرمودند: پسرم! انتظار روز دوشنبه را داشته باش، پس به صحرا برو و طلب باران کن! خداوند باران می‌بارد و به آنها نشان بده مقامی را که خداوند به تو اختصاص داده تا بیشتر از فضل و مقامت در نزد خدای عزوجل مطلع شوند.

روز دوشنبه به صحرا رفت و مردم تمام به تماشا آمده بودند. حضرت روی منبر رفت، حمد و سپاس خدا را بجای آورد و گفت: بار خدایا! تو مقام ما خاندان نبوت را بالا برده‌ای. مردم به ما توسل می‌جویند، همان طوری که دستور داده‌ای و امیدوارند که مشمول فضل و عنایت و لطف و نعمت تو شوند. خدایا! بارانی نافع و فراگیر و بدون تأخیر و بی‌ضرر بر آنان بفرست....

در این موقع از منبر پایین آمد. مردم بازگشتند. ابر پیوسته در هوا بود، ولی

---

۱. الکافی، ج۸، ص۲۱۷؛ امالی طوسی، ص۶۹۷

۲. منتهی الامال، ج۳، ص۱۱۶۴ (به نقل از احتجاج طبرسی، ج۲، ص۴۹؛ بحار الانوار، ج۴۶، ص۵۰)

نمی‌بارید تا مردم نزدیک منزل‌های خود رسیدند. آنگاه بارانی شدید بارید که تمام نهرها و حوض‌ها و گودی‌ها و بیابان‌ها پر از آب شد. مردم می‌گفتند: واقعا چه مقامی دارد پسر پیامبر! گوارا باد او را این مقام و لطف خدا!»

«نَزَلَ مِنَ الْمِنْبَرِ فَانْصَرَفَ النَّاسُ فَمَا زَالَتِ السَّحَابَةُ مُمْسِكَةً إِلَى أَنْ قَرُبُوا مِنْ مَنَازِلِهِمْ ثُمَّ جَاءَتْ بِوَابِلِ الْمَطَرِ فَمَلَأَتِ الْأَوْدِيَةَ وَ الْحِيَاضَ وَ الْغُدْرَانَ وَ الْفَلَوَاتِ فَجَعَلَ النَّاسُ يَقُولُونَ هَنِيئاً لِوُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَرَامَاتُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ.»[1]

بنابراین هر زمان که امامان ﷺ نماز باران خواندند، به برکت نماز آنان باران باریده است.

در پایان توجه به یک نکته لازم است که مثلا مردمی که همراه عالمی جمع می‌شوند تا نماز باران بخوانند، باید توجه داشته باشند که شرط اصلی در استجابت نمازشان و نزول باران، توبه و استغفار از گناهان است و الا اگر بدون توبه و استغفار توسط مردمان، نماز باران خوانده شود، روشن است که این نماز به اجابت نمی‌رسد و مشکل هم از مامومین و مردم است که توبه و استغفار نکرده‌اند، نه آن عالم زاهد و وارسته‌ای که نماز باران را امامت می‌کند، امیر مومنان در نهج البلاغه به این نکته در آن هنگام که خطبه نماز باران را می‌خواند، اشاره کرده و می‌فرماید:

«خداوند بندگان خویش را هنگامی که اعمال بد انجام دهند، به کمبود میوه‌ها و جلوگیری از نزول برکات آسمان و بستن درهای گنجهای خیرات مبتلا می‌سازد، تا توبه‌کاران توبه کنند، گنهکاران دست از گناه بکشند، پندپذیران پند گیرند، و عاصیان از معصیت باز ایستند.

خداوند سبحان استغفار از گناه را، سبب فزونی رزق و مایه رحمت خلق قرار داده است، و (در قرآن) چنین فرموده است: «از پروردگار خویش آمرزش بطلبید،

۱. عیون الاخبار، ج۲، ص۱۶۸؛ دلائل الامامه، ص۳۷۷

که او بسیار آمرزنده است، برکات خویش را از آسمان بر شما فرو می‌فرستد، و با بخشش اموال و فرزندان، شما را کمک می‌کند، و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار می‌دهد» پس رحمت خدا بر آن کس که به استقبال توبه بشتابد، از خطای خویش پوزش طلبد و (با اعمال صالح) بر مرگ پیشی گیرد»

«إنّ اللّه يبتلي عباده عند الأعمال السّيّئة بنقص الثّمرات، و حبس البركات، و إغلاق خزائن الخيرات، ليتوب تائب، و يقلع مقلع، و يتذكّر متذكّر، و يزدجر مزدجر. و قد جعل اللّه سبحانه الإستغفار سببا لدرور الرّزق و رحمة الخلق، فقال سبحانه: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفَّاراً». فرحم اللّه امرأ استقبل توبته، و استقال خطيئته، و بادر منيّته!»[1]

روایات در وجوب توبه و بازگشت از گناهان در هنگام خشکسالی و خواندن نماز باران متعدد است که محدثین ما تحت عنوان ذیل این روایات را نقل کرده‌اند:

«بَابُ وُجُوبِ التَّوْبَةِ وَ الْإِقْلَاعِ عَنِ الْمَعَاصِي وَ الْقِيَامِ بِالْوَاجِبَاتِ عِنْدَ الْجَدْبِ وَ غَيْرِهِ»[2]

۲۱. آیا پیامبر اسلام معتقد بود که هر کس سه وعده در روز غذا بخورد به مانند حیوانات است؟

پرسش بیست و یکم:

یک روحانی سخنرانی می‌کند و می‌گوید:

اهلبیت را کسی ندیده است که دستشویی بروند زیرا طوری غذا می‌خوردند که اصلا فضولات نداشته‌اند، تنها باید یک وعده غذا خورد پیامبر گفته است کسی که

---

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۴۳

۲. وسائل الشیعه، ج۸، ص۱۳ باب ۷؛ مستدرک الوسائل، ج۶، ص۱۸۸

سه وعده غذا می‌خورد باید افسار به گردنش زد و بردش به طویله؟!!!

پاسخ:

دستور کلی اسلام آن است که انسان نباید پر خوری داشته باشد و از روی سیری غذا بخورد، چنان که در روایت مشهوری امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«پر خوری مکروه و ناپسند است» «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: كَثْرَةُ الْأَكْلِ مَكْرُوهٌ»[۱]

از آنجایی که اگر انسان صبح و شام غذای خوب و مقوی بخورد، دیگر در طول روز نیاز به خوردن غذا پیدا نمی‌کند، در روایاتی توصیه به خوردن غذا در این دو وقت شده است و خداوند هم روزی مخصوص بهشتیان را در صبح و شام می‌داند و می‌فرماید:

«و هر صبح و شام روزی آنها در بهشت مقرر است.» ﴿وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾ (مریم، آیه ۶۲)

در نقلی آمده است که شهاب بن عبد ربّه می‌گوید:

«نزد امام صادق علیه‌السلام، از دردها و بدگواری‌هایی که داشتم، اظهار ناراحتی کردم. به من فرمود: «صبحانه بخور و شام بخور و در فاصله میان آنها چیزی مخور؛ چرا که موجب تباهی تن است. مگر نشنیده‌ای که خداوند عز و جل می‌فرماید: (بهشتیان صبحگاهان و شامگاهان، روزیِ ویژه خویش را دارند)»

«شَكَوتُ إلى أبي عَبدِ اللهِ علیه‌السلام ما ألقى مِنَ الأَوجاعِ وَ التُّخَمِ، فَقالَ لي: تَغَدَّ و تَعَشَّ، ولا تَأكُل بَينَهُما شَيئاً؛ فَإِنَّ فيهِ فَسادَ البَدَنِ، أما سَمِعتَ اللهَ عز و جل يَقولُ: «وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيها بُكْرَةً وَ عَشِيًّا»[۲]

---

۱. المحاسن، ج۲، ص۴۴۶؛ الکافی، ج۶، ص۲۶۹

۲. الکافي، ج۶، ص۲۸۸، ح۲، المحاسن، ج۲، ص۱۹۵، ح۱۵۶۵

حال اگر فردی صبح و شام غذا می‌خورد اما به خاطر طبع بدن یا فعالیت زیاد روزانه، در طول روز نیز نیاز به غذا و نهار پیدا می‌کند، در این صورت تکلیف چیست!!!

در این صورت نیز می‌تواند طعام و نهار بخورد تا رفع گرسنگی شود، در روایاتی به صورت عام تصریح شده است که هر زمان گرسنگی بر فرد غالب شد، باید طعام و غذا بخورد.

خداوند در قرآن بیان می‌دارد که موسی علیه‌السلام چنین دعا می‌کرد:

«پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من بفرستی من به آن نیازمندم!» ﴿فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾ (قصص، آیه ۲۴)

در روایت امام صادق علیه‌السلام آمده است که موسی علیه‌السلام در این دعا از خداوند طعام و غذا می‌خواست تا با آن رفع گرسنگی خود را کند:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حِكَايَةً عَنْ مُوسَى علیه‌السلام رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ فَقَالَ سَأَلَ الطَّعَامَ.»[1]

در نقل دیگری آمده است:

«خداوند عز و جل آدمی‌زاده را میانْ تهی آفریده است و ناگزیر از خوردن و آشامیدن است.» «إنَّ اللّهَ عز و جل خَلَقَ ابنَ آدَمَ أجوَفَ، ولا بُدَّ لَهُ مِنَ الطَّعامِ وَالشَّرابِ»[2]

بنابراین هر زمانی که گرسنگی بر انسان غالب شد باید غذا بخورد، اگرچه در این صورت وعده‌های غذایی از دو وعده هم تجاوز کند.

لذا در روایتی آمده است که امام رضا علیه‌السلام برای چنین افرادی که با دو وعده غذا نیاز غذایی آنان برطرف نمی‌شود، توصیه می‌کردند که هر هشت ساعت غذا

---

۱. الكافي (ط ـ الإسلامية)، ج۶، ص۲۸۷

۲. المحاسن، ج۲، ص۳۹۷

بخورند، یعنی سه وعده غذا در روز:

«مقدار بایسته در خوراک، آن است که چون هشت ساعت از روز می‌گذرد، یک بار غذا بخوری» «الإمام الرضا عليه‌السلام: الَّذي يَجِبُ أن يَكونَ أكلُكَ في كُلِّ يَومٍ عِندَ ما يَمضي مِنَ النَّهارِ ثَمانَ ساعاتٍ أكلَةً واحِدَةً»[1]

بنابراین دو وعده غذا خوردن یا سه وعده غذا خوردن، موافق با آیات و روایات معصومین است، اما روحانی مذکور تاکید دارد که باید در شبانه روز یک وعده غذا خورد.

یک وعده غذا خوردن در نقلهای معتبر شیعی نیست و در نقلهای اهل‌سنت آمده است که چون این نقلها بر خلاف آیه و روایات فوق الذکر است، برای ما قابل قبول نیست.

در نقلی علمای اهل‌سنت از عایشه نقل می‌کنند:

«پیامبر خدا مرا دید که روزی دو بار غذا می‌خورم. فرمود: ای عایشه! همه دنیا را شکم خویش گرفته‌ای! بیشتر از یک بار خوردن در هر روز، اسراف است و خداوند، اسراف‌کنندگان را دوست ندارد». «رَآني رَسولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله و أنَا آكُلُ في يَومٍ مَرَّتَينِ، فَقالَ: يا عائِشَةُ اتَّخَذتِ الدُّنيا بَطنَكِ! أكثَرُ مِن أكلَةٍ كُلَّ يَومٍ سَرَفٌ، وَ اللهُ لا يُحِبُّ المُسرِفينَ.»[2]

این نقل مطابق مبانی رجال خود اهل‌سنت هم ضعیف است، زیرا در سند آن خالد بن نجیح المصری قرار دارد که ضعیف است: «خالد بْن نجيح المِصْرِي أحد الضعفاء»[3]

نقلی که روحانی مورد اشاره در کلامش به آن اشاره داشت، نقلی است که در

---

۱. بحار الانوار، ج۵۹، ص۳۱۱
۲. شعب الایمان، بیهقی، ج۵، ص۳۲
۳. تهذيب الكمال في أسماء الرجال، ج۱۹، ص۳۹۲

کتاب یکی از علمای متاخر یعنی مرحوم عاملی آمده است که مطابق آن پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس که در روز، یک بار غذا می‌خورد، گرسنه نمی‌مانَد؛ هر که دو بار می‌خورد، پرستشگر نیست؛ و هر که سه بار می‌خورد، او را با چارپایان ببندید.»

«مَن أَكَلَ فِي اليَومِ مَرَّةً لَم يَكُن جائِعاً، و مَن أَكَلَ مَرَّتَينِ لَم يَكُن عابِداً، و مَن أَكَلَ ثَلاثَ مَرّاتٍ اربُطوهُ مَعَ الدَّوابِّ.»[1]

این روایت در کتابهای مورد استناد و متقدم ما نیست، حتی در کتاب شریف بحار الانوار هم نیامده است، بنابراین چنین نقلی برای ما قابل اعتماد نیست، خصوصا آنکه گفتیم که نقل یک وعده غذا خوری در روز بر خلاف قرآن و روایات معصومین علیهم السلام است و امام صادق علیه السلام فرمود؛

«روایتی که از ما نقل می‌شود را تصدیق نکنید مگر زمانی که موافق با کتاب خدا و سنت پیامبرش باشد» «لا تصدق علینا الا ما وافق کتاب الله و سنه نبیه»[2]

مرحوم آقا تهرانی بیان می‌دارد که در کتاب المواعظ العددیه، روایات اهل‌سنت هم بیان می‌شود که ظاهرا نقل مورد بحث را مولف کتاب مذکور از روایات اهل‌سنت بیان کرده‌اند: «يبدأ بالمأثورات عن النبي صلی الله علیه و آله من طرق الخاصة ثم من سائر الطرق»[3]

اما این که روحانی مذکور گفتند که اهلبیت علیهم السلام دفع فضولات نداشتند، چون کم می‌خوردند، این سخن نیز صحیح نیست، آن بزرگواران نیز دفع فضولات داشتند، اما مطابق روایتی زمین مامور بوده است که فضولات آنان را در خود فرو ببرد، لذا کسی بول و غائط آن بزرگواران را نمی‌دید:

---

۱. المواعظ العدديّة، ص۱۲۷ (به نقل از موسوعه الاحادیث الطبیه، ج۲، ص۴۸۲)

۲. وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱۲۳

۳. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج۱، ص۱۲۰

«لَا يُرَى لَهُ بَوْلٌ وَ لَا غَائِطٌ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ وَكَّلَ الْأَرْضَ بِابْتِلَاعِ مَا يَخْرُجُ مِنْه»[۱]

همین طور در نقلهای ما آمده است که علی علیه‌السلام وارد بیت الخلاء یا توالت می‌شد و دعای مخصوصی را در آن هنگام می‌خواند:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه‌السلام أَنَّهُ كَانَ إِذَا خَرَجَ مِنَ الْخَلَاءِ قَالَ ـ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنِي لَذَّتَهُ وَ أَبْقَى قُوَّتَهُ فِي جَسَدِي وَ أَخْرَجَ عَنِّي أَذَاهُ يَا لَهَا مِنْ نِعْمَة»[۲]

یا پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله هم وارد بیت الخلاء می‌شد و سر خود را می‌پوشاند، لذا پوشاندن سر در هنگام دستشویی مستحب است: «إِنَّ تَغْطِيَةَ الرَّأْسِ إِنْ كَانَ مَكْشُوفاً عِنْدَ التَّخَلِّي سُنَّةٌ مِنْ سُنَنِ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله.»[۳]

یا راوی می‌گوید که در جنگ نهروان، علی علیه‌السلام نیاز به دستشویی و بیت الخلاء پیدا کرد و مکانی را برای این امر انتخاب کردند که کاملا از دیدگان بقیه پوشیده می‌ماند: «فَمَضَى حَتَّى لَمْ أَرَه»[۴]

بنابراین اهلبیت علیهم‌السلام هم دفع فضولات داشتند و وارد بیت الخلاء می‌شدند.

۲۲. آیا در روایات شیعه آمده است که پیامبر اسلام سحر می‌شد؟

پرسش بیست و دوم:

سحر شدن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مذهب شیعه!

اخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ حَدَّثَنِي مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ

---

۱. الخصال، ج۲، ص۵۲۸؛ الفقیه، ج۴، ص۴۱۸

۲. تهذیب الأحکام، ج۱، ص۲۹

۳. وسائل الشیعة، ج۱، ص۳۰۴

٤. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج۱، ص۳۱۸

بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيٍّ عليه‌السلام أَنَّ ابْنَ أَعْصَمَ سَحَرَ النَّبِيَّ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَقَتَلَهُ!؟!!!

پاسخ:

متاسفانه در کتاب جعلی صحیح بخاری، به پیامبر گرامی اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله نسبت داده شده است که لبید بن اعصم پیامبر اسلام را سحر کرده بود تا جایی که پیامبر گرامی صلى‌الله‌عليه‌وآله زمینگیر شد و نمی‌توانست کارهایش را انجام دهد!!!

بخاری نقل می‌کند که عایشه گفت:

«پیامبر را سحر کردند به طوری که در اثر سحر، ادراک معمولی خود را از دست داده بود و کاری را که نکرده بود خیال می‌کرد که انجام داده است، (مثلا می‌پنداشت که غذا خورده است در صورتی که نخورده بود و خیال می‌کرد که نماز خوانده است اما نخوانده بود)»

«عَائِشَةَ، قَالَتْ: «سُحِرَ النَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وسلم، حَتَّى كَانَ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ، وَ مَا يَفْعَلُه...»[1]

در روایت دیگری، مساله به صورت زشت‌تر و وقیح‌تر آمده است و می‌گوید:

«آن قدر سحر بر پیامبر تاثیر گذارده بود که گاه می‌پنداشت با یکی از همسرانش همبستر شده در حالی که چنین نبود» «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وسلم سُحِرَ، حَتَّى كَانَ يَرَى أَنَّهُ يَأْتِي النِّسَاءَ وَ لَا يَأْتِيهِنَّ»[2]

ما این روایات را جعلی می‌دانیم که متاسفانه برای کاستن از مقام پیامبر اسلام توسط دشمنان اسلام وضع شده است، چنان که جصاص، عالم بزرگ اهل‌سنت تصریح می‌کند که این روایات را ملحدین وضع کرده‌اند: «مثل هذه

---

۱. صحیح بخاری، ج۳، ص۱۱۹۲، ح۳۰۹۵

۲. صحیح بخاری، ج۵، ص۲۱۷۵، ح۵۴۳۲

الأخبار من وضع الملحدين»[1]

قول به سحر شدن پیامبر گرامی اسلام، با قرآن نیز همخوانی ندارد، چرا که قرآن تصریح دارد که خداوند سحر را باطل می‌کند و سحر نمی‌تواند پیامبران را مغلوب خود کند و تحت تاثیر قرار دهد، چنان که سحر نتوانست موسی علیه السلام را مغلوب کند. خداوند می‌فرماید:

«هنگامی که ساحران آمدند موسی به آنها گفت آنچه (از وسایل سحر) می‌توانید بیفکنید، بیفکنید! ـ هنگامی که افکندند موسی گفت آنچه شما آوردید سحر است، که خداوند به زودی آن را ابطال می‌کند، چرا که خداوند عمل مفسدان را اصلاح نمی‌کند.ـ و حق را به وعده خویش تحقق می‌بخشد هر چند مجرمان اکراه داشته باشند.» ﴿فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ * وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾ (یونس، آیه ۸۱-۸۲)

همینطور قرآن مجید این معنی را نفی می‌کند که پیغمبر «مسحور» شده باشد و قول به سحر شدن پیامبر را قول ظالمین و منحرفین می‌داند و می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا * انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا﴾ «ظالمان گفتند شما از یک انسان سحره شده‌ای پیروی می‌کنید، ببین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند؟ آن چنان که نمی‌توانند راه را پیدا کنند»! (فرقان، آیه ۸ و ۹)

و همینطور قرآن تصریح می‌کند که شیاطین هستند که سحر را ایجاد می‌کنند و به افرادی سحر را می‌آموزند و مردم را سحر می‌کنند: ﴿وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ (بقره، آیه ۱۰۲)

---

۱. احکام القرآن، ج۱، ص۵۵

در حالی که روشن است که شیاطین بر بندگان صالح خداوند که در راس آنان پیامبران هستند، تسلطی ندارند، یعنی نمی‌توانند پیامبران را تسخیر کرده و مثلا سحر کنند، چنان که خداوند به عدم تسلط شیطان بر بندگان صالح خداوند تصریح می‌کند: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا﴾ (اسراء، آیه ۶۵)

در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«اگر پیغمبر اکرم ﷺ به این آسانی مورد سحر ساحران قرار گیرد تا آنجا که بیمار شود و در بستر بیفتد، به آسانی ممکن است او را از مقاصد بزرگش بازدارند، مسلما خداوندی که او را برای چنان ماموریت و رسالت عظیمی فرستاده از نفوذ سحر ساحران حفظ خواهد کرد، تا مقام والای نبوت بازیچه دست آنها نشود.

از سوی دیگر، اگر بنا شود سحر در جسم پیغمبر ﷺ اثر بگذارد ممکن است این توهم در مردم پیدا شود که سحر در روح او نیز مؤثر است، و ممکن است افکارش دستخوش سحر ساحران گردد، و این معنی اصل اعتماد به پیامبر ﷺ را در افکار عمومی متزلزل می‌سازد.»[1]

استدلال عقلی که در تفسیر نمونه در نفی سحر از پیامبر گرامی اسلام وارد شده است، مورد بیان سایرین از علمای شیعه به مانند شیخ طوسی و مرحوم طبرسی و شیخ جعفر سبحانی نیز قرار گرفته است:[2]

همینطور استدلال فوق مورد بیان بزرگانی از اهل‌سنت چون شیخ محمد عبده و سید قطب و... نیز قرار گرفته است و آنان نیز مسحور شدن پیامبر گرامی

---

۱. تفسیر نمونه، ج۲۷، ص۴۵۴

۲. التبیان، ج۱، ص۳۸۴؛ مجمع البیان، ج۱۰، ص۵۶۸؛ البرهان فی تقییم موسوعة التفسیر الموضوعی للقرآن، سبحانی، ص۲۹۷

اسلام را رد کرده‌اند:[1]

علامه مجلسی به زیبایی عقیده شیعه پیرامون ممنوعیت سحر شدن پیامبران را بیان می‌دارد و می‌گوید:

«آنچه نزد شیعه امامیه مشهور است، آن است که سحر در انبیاء و ائمه علیهم‌السلام موثر نیست» «المشهور بين الإمامية عدم تأثير السحر في الأنبياء و الأئمة علیهم‌السلام»[2]

و اگر در برخی از روایات شیعه هم آمده است که یک یهودی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله را سحر کرد:[3]

از آنجایی که این روایات بر خلاف قرآن است (چرا که قرآن از پیامبران نفی سحر شدن می‌کند)، لذا این روایات چون ضدیت با قرآن دارد، در نزد ما اعتباری ندارد، زیرا امام باقر و امام صادق علیهماالسلام فرمودند که اگر روایتی بر خلاف قرآن باشد، نباید آن روایت را قبول کرد:

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام لَا تُصَدِّقْ عَلَيْنَا إِلَّا مَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ...»[4]

و اساسا روایات فوق در مورد سحر شدن پیامبر اسلام، از باب تقیه و موافق با روایات اهل‌سنت صادر شده است و امام رضا علیه‌السلام فرمود: روایتی را که موافق با اهل‌سنت است را ترک کنید، زیرا از باب تقیه صادر شده است و روایت خلاف نقل آنان را بپذیرید که رشد و هدایت در همان است: «فَانْظُرُوا إِلَى مَا يُخَالِفُ

---

۱. تفسیر مراغی، ج۱۰، ص۲۶۸؛ تفسیر الکاشف، ج۷، ص۶۲۵؛ تفسیر فی ظلال القرآن، ج۷، ص۷۱۰

۲. بحار الانوار، ج۱۸، ص۷۰

۳. البرهان فی تفسیر القرآن، ج۵، ص۸۱۳ «باب في ما روي من السحر الذي سحر به النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله ....»

۴. وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱۲۳

مِنْهُمَا الْعَامَّةَ فَخُذُوهُ وَ انْظُرُوا إِلَى مَا يُوَافِقُ أَخْبَارَهُمْ فَدَعُوهُ»[۱]

در ذیل در رابطه با چرایی صدور روایات تقیه‌ای که موافق با عقاید اهل‌سنت است، توضیحات مفصلی داده‌ایم[۲]:

۲۳. پاسخی به دکتر احمدی نژاد پیرامون نامه پیامبر اسلام به خسرو پرویز پادشاه ایران!!!

پرسش بیست و سوم:

دکتر احمدی نژاد:

به نظرم برخی خود شیطان هستند و برخی هم جهالت دارند. اما اصل آن شیطان است که می‌خواهد هویت تاریخی ملت ایران را از صحنه حذف کند! چرا می‌خواهند حذف کنند؟

ما یک روایت درست و حقیقی و قطعی داریم که نامه پیامبر خاتم ﷺ که به خسرو پرویز رسید، نه تنها پاره نکرد، بلکه احترام کرد و برای پیامبر هدایایی مانند ابریشم و مشک و... فرستاد اما چرا در گوش ما چنین خواندند که او نامه را پاره کرد؟ قرار بود بیایند به نام اسلام، ایران را اشغال و آن را ویران کنند. پس باید بهانه‌ای بسازند والّا ایرانی‌ها خودشان مسلمان می‌شدند و به استقبال پیامبر ﷺ و حضرت مسیح علیه‌السلام می‌رفتند. ایرانی‌ها آن زمان همه دیندار، پیشرفته و متمدن بودند. البته اواخر، حکومتشان خراب و فاسد شده بود!!

پاسخ:

متاسفانه رئیس جمهور سابق و مفلوک و ورشکسته امروز، جناب احمدی نژاد، بدون توجه به نصوص مسلم تاریخی، دست به جعل و دروغگویی زده است

---

۱. بحار الانوار، ج۲، ص۲۳۵

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13856

تا جایی که مدعی می‌شود: خسرو پرویز نه تنها نامه پیامبر را پاره نکرد، بلکه پیامبر را احترام کرد و برای ایشان هدایایی را نیز فرستاد

ما برای اثبات کذب گویی جناب احمدی نژاد، به برخی از نصوص تاریخی اشاره می‌کنیم که خسرو پرویز پس از آنکه نامه پیامبرﷺ به او رسید، نامه پیامبر را پاره کرد و افرادی را مامور کرد تا پیامبر را دستگیر کرده و به سویش بفرستند!!!

۱. جناب راوندی، مورخ معروف ایرانی می‌نویسد:

(پیامبر اسلام) نامه‌ای برای خسروپرویز، پادشاه ایران، فرستاد:

«بسم الله الرحمن الرحیم. از رسول خدا به خسرو بزرگ ایران. درود بر کسی باد که از راه راست و حق پیروی کند و به خدا و رسول او ایمان آورد و گواهی دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست و من پیامبر او به سوی همه مردم هستم تا هر زنده‌ای را بیم و امید دهم. پس ایمان بیاور تا سالم بمانی و هرگاه نپذیری گناه مجوس بر تو باد»

«چون در این نامه اسم پیغمبر مقدم بر نام خسرو درج شده بود، خسرو در غضب شد و بدون اینکه نامه را بخواند پاره کرد و روی زمین ریخت و گفت: «این غلام را ببینید که اسم خود را جلو اسم من می‌نویسد. سپس فرمان داد حاکم یمن این شخص (پیغمبر) را تحت الحفظ نزد او بفرستد، ولی قبل از آنکه این دستور اجرا شود، خسرو به دست پسرش کشته شد»[1]

۲. مورخ نامی دیگری نیز می‌نویسد:

«اما خسرو پرویز از آن جهت که حضرت رسالت اسم همایون خود را بر نام او مقدم نوشته بود غضبناک شده آن نامه نامی را پاره کرد مثنوی

بدست ستم خسرو بدنهاد   بدرید مکتوب خیر العباد

---

۱. تاریخ اجتماعی ایران، ج۲، ص۲۸

نشـد محـو از صـفحه روزگـار رقمهـــای آن نامـــه نامـــدار

ولـی طـی شـدش نامـه زنـدگی نبردنـــد نـــامش بفرخنـــدگی

و پرویز بارتکاب آن سوء ادب قانع نگشته نشانی بباذان که از قبل او حاکم یمن بود ارسال نمود مضمون آنکه چنان معلوم شد که شخصی در دیار حجاز دعوی نبوت میکند باید که دو کس را بدان جانب فرستی تا او را گرفته نزد من آورند»[1]

۳. مورخ دیگری نیز چنین می‌نویسد:

«اما اگرچه خسرو در تجمل اوضاع پادشاهی از جمیع سلاطین که نامشان در دفاتر ثبت است، پیش بود، و در اجرای لذات و استیفای شهوات از همگنان بیش، ولی هم او مثلی است نیکو به جهت بی‌ثباتی زمانه و ناپایداری بخت انسانی. مؤلفین اسلام نکبات اواخر عمر خسرو را به جهت دریدن کاغذ پیغمبر خدا می‌دانند، و هنوز این خیال در اهالی ایران باقی است.

چنانچه در سنه هزار و هشتصد عیسوی، در کنار قراسو بودم به شخصی ایرانی گفتم: کناره رود خیلی بلند است و مشکل است که آبش به کار زراعت استعمال شود، گفت: وقتی این رودخانه جمیع این ملک را آب می‌داد، لاکن چون خسرو دیوانه کاغذ پیغمبر را پاره کرده، در این آب انداخت، آب فرورفت و قهر الهی بر آن رسیده بی‌فایده ماند.»[2]

۴. مورخ دیگری نیز می‌نویسد:

«چون خسرو پرویز قبول دین مبین حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین ننمود، دولت روی از عجم برتافته، ملک از اولاد او به عرب انتقال یافته و کسر به

---

۱. تاریخ حبیب السیر، ج۱، ص۳۷۴

۲. تاریخ کامل ایران، ج۱، ص۱۰۲

اولاد کسری واقع شد.»[۱]

۵. و باز مورخ دیگری نیز می‌نویسد:

«در سال هفتم هجری حضرت رسول با اینکه هنوز قریش و سایر قبایل عربستان را مطیع خود نساخته و مکّه و بلاد دیگر عرب را مسخر نکرده بود چند تن فرستاده پیش پادشاهان و امرای خارج عربستان روانه داشت و ایشان را باسلام و بگرویدن بخدای محمّد و رسول او خواند از آن جمله کسی را پیش خسرو پرویز پادشاه ساسانی ایران فرستاد و نمایندگانی را نیز نزد امپراطور روم شرقی و حکمران مصر و نجاشی حبشه و امیر غساسنه و امیر بحرین و یمامه بهمین عنوان مأمور کرد.

خسرو پرویز دعوت پیغمبر اسلام را که بر پاره استخوانی نوشته شده بود بدور افگند و بمرزبان ایرانی یمن دستور داد که درصدد دستگیری حضرت رسول برآید.

پادشاهان و امرای دیگر بعضی اسلام آوردند و بعضی دیگر جوابی مناسب و مؤدّب بنامه پیغمبر عرب دادند.»[۲]

۶. طبری نیز می‌نویسد:

«در همین سال پیمبر خدای ﷺ به خسرو نامه نوشت و نامه را با عبد الله بن حذافه سهمی بفرستاد که بدین مضمون بود:

«بسم الله الرحمن الرحیم از محمد پیمبر خدا به خسرو، بزرگ پارسیان، درود بر آنکه پیرو هدایت شود و به خدا و پیمبر وی ایمان آرد و شهادت دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست. من پیمبر خدا به سوی همه کسانم تا همه زندگان را بیم دهم، اسلام بیار تا سالم بمانی و اگر دریغ کنی گناه مجوسان به گردن تو است.» و خسرو نامه پیمبر را بدرید و پیمبر گفت: «ملکش پاره شود.»

---

۱. احیاء الملوک، تاریخ سیستان تا عصر صفوی، ص۵۵

۲. تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه، ص۳۹

یزید بن ابی حبیب گوید: پس از آن خسرو به باذان فرمانروای یمن نوشت که که دو مرد دلیر به نزد این مرد حجازی فرست که او را سوی من آرند و باذان بابویه پیشگار خود را که خط فارسی می‌نوشت و حساب می‌دانست با یکی از پارسیان به نام خسرو فرستاد و نامه‌ای به پیمبر نوشت که با آنها سوی خسرو شود و به بابویه گفت: «به دیار این مرد شو و با او سخن کن و خبر او را برای من بیار.» فرستادگان باذان برفتند تا به طایف رسیدند و کسانی از قرشیان را آنجا دیدند و از کار پیمبر پرسیدند که گفتند وی در مدینه است و از آمدن آنها خوشدل شدند و با همدیگر گفتند: «بشارت که خسرو، شاه شاهان، با او در افتاد و کارش به سر رسید»[1]

۷. ابن اثیر نیز می‌نویسد:

«اما کسری (خسرو) که نامه پیغمبر را از حذاقة گرفت و پاره کرد. پیغمبر فرمود: خداوند ملک او را پاره کند. آن نامه چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحیم. از محمد رسول الله بکسری بزرگ پارسیان. درود بر پیروان حق (هدی ـ هدایت رهنمائی) که بخداوند و پیغمبر او ایمان نمایند بگویند: اشهد ان لا اله الا الله و محمد بنده و رسول خداست من ترا بدعوت خداوند میخوانم. من پیغمبر خدا برای تمام مردم هستم. که بزندگان اخطار و انذار کنم که این پیام حق بر کافرین حجت باشد. مسلمان شو که بسلامت تمتع کنی و اگر رو برگردانی گناه مجوس (مغها) بر تو خواهد بود. چون او نامه را خواند پاره کرد و گفت: بمن چنین چیزی نوشته می‌شود آن هم از بنده خودم سپس بباذان که در یمن (امیر ایرانی) بود نوشت: دو مرد چابک بحجاز بفرست که او را گرفته نزد من آرند.»[2]

---

۱. تاریخ طبری/ ترجمه، ج۳، ص۱۱۴۲

۲. تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران/ ترجمه، ج۷، ص۲۴۹

۸. مورخ دیگری نیز می‌نویسد:

«آغاز آشنائی ایرانیان یمنرا با نهضت اسلامی و پیغمبر اسلام، در سال هفتم هجری و آن را هم به مناسبت نامه‌ای دانسته که خسرو پرویز به کارگزار خود در یمن، یعنی همین باذان که ذکرش گذشت، نوشته و در آن به او دستور داده که دو نفر به مدینه بفرستد تا شخصی را که در آنجا به دعوی پیغمبری برخاسته به مدائن اعزام دارند»[1]

۹. دیگری نیز می‌نویسد:

«و در آخر عهد او مصطفی صلی الله علیه و آله نامه‌ای نوشت و او را به اسلام دعوت کرد. چون پرویز در نامه نظر کرد، نام محمد بالای نام خود دید، در خشم شد و نامه بدرید. خبر به پیغمبر علیه السلام رسید، گفت: مزق الله ملکه کما مزق کتابی. دعای مصطفی علیه السلام مستجاب شد و پرویز به باذان پسر ساسان که ملک یمن بود فرمان نوشت که این مرد که در تهامه دعوی پیغامبری می‌کند بگو تا بازگردد به دین خود، و الا او را پیش من فرست. باذان فیروز دیلمی را بفرستاد»[2]

۱۰. حمد الله مستوفی نیز که وقایع تاریخی را به شعر در آورده، این جریان را چنین نقل می‌کند:

چو نامه ختم شد صاحب نوردش	به عنوان محمّد ختم کردش
به دست قاصدی جلد و سبک‌خیز	فرستاد آن وثیقت سوی پرویز
چو قاصد عرضه کرد آن نامه نو	بجوشید از سیاست خونِ خسرو
به هر حرفی کز آن منشور برخواند	چو افیون‌خورده‌ای مخمور درماند
ز تیزی گشت هر مویش سنانی	ز گرمی هر رگش آتشفشانی

---

۱. تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، ج۱، ص۳۲۵

۲. روضة اولی الالباب في معرفة التواریخ و الانساب، تاریخ بناکتی، ص۶۵

چـو عنـوان‌گـاه عالمتـاب را دیـد تـو گفتـی سـگ گزیـده آب را دیـد
خطـی دیـد از سـواد هیبت‌انگیـز نوشــته «از محمّــد سـوی پرویــز»
غـــرور پادشـــاهی بـــردش از راه که: «گستاخی که یارد با چو من شاه
کـه را زهـره کـه بـا ایـن احتـرامم نویســد نــامِ خــود بــالایِ نــامم»
رخ از سرخی چو آتشگاهِ خود کرد ز خشـم اندیشـه بـد کـرد و بـد کـرد
دریــد آن نامــه گــردن‌شــکن را نـه نامـه، بلکـه نـامِ خویشـتن را...
بـه بـاذان روان شـو بـه ملکِ یمـن بگــو تــا بیایــد بــدان انجمــن
بگیــرد مــر او را و کــرده بــه بنــد فرســـتد بـــدین بارگـــاهِ بلنـــد»[1]

۱۱. و دیگری نیز می‌نویسد:

«پس چون فرستاده پیغامبر بخسرو رسید، و خسرو پرویز عنوان نامه بدید گفت: این کیست که نام خویش پیش یارد داشتن؟ و ناخوانده آن نامه بدرید، و سوی رسول انداخت، و همان ساعت سوی باذان ملک یمن نامه فرمود نوشتن، و گفت: دو مرد معتمد را پیش این مرد فرست که دعوی پیغامبری می‌کند، تا او را پند دهند، و پیش من آورند، تا بکار وی ایذر نگرم، و اگر چنانک نیاید، سپاه فرست تا او را بند کنند»[2]

۱۲. این نکته در کتاب نهایه الارب هم مورد تاکید واقع شده است که خسرو پرویز پس از آنکه نامه پیامبر به او رسید، بسیار غضبناک شد و گفت یکی از بندگان من نام خود را قبل نام من در نامه اش آورده است!!! او عاملش در یمن را مامور کرد که پیامبر را دستگیر کرده و به سویش بفرستد!!!

---

۱. ظفرنامه قسم الاسلامیه، ج۱، ص۲۹۳

۲. مجمـل التـواریخ و القصـص، ملـک‌الشـعراء بهـار، ص۲۵۱؛ مجمـل التـواریخ و القصـص، نجم‌الدین سیف‌آبادی، ص۲۰۲

«فلما وصل کتابه الی کسری، غضب من ذلك غضبا شديدا؛ فقال: عبد من عبيدی بدأ بنفسه فی کتابه الی قبلی. ايتونی بمن يقرأ کتابه، و دلّوه فی تلك البير. فبلغ ذلك رسول الله. ثم ان كسری کتب الی باذان و کان عامله علی ارض اليمن، اما بعد، اذا اتاك كتابی هذا، فسر بخيلك و رجلك، حتی تحلّ بمدينة يثرب، فتحارب هذا الرجل الذی يزعم انه رسول الله. فاذا ظفرت، به، فابعث به الیّ اسيرا. و السلام.»[1]

در رابطه اسلام و تشیع ایرانیان نیز در ذیل مفصل توضیح دادهایم که آنان با اختیار خودشان اسلام و تشیع را پذیرفتند و فتوحات نامشروع خلفا در این زمینه موثر نبوده است:[2]

۲۴. در خصوص پاره کردن نامه پیامبر اسلام توسط خسرو پرویز بعضی ادعا میکنند که در تاریخ یعقوبی که یک تاریخ شیعی و متقدم بر تاریخ طبری و سایر کتب تاریخی است آماده که خسرو پرویز نامه پیامبر را پاره نکرد؟

پرسش بیست و چهارم:

در خصوص پاسخ شما در خصوص پاره کردن نامه پیامبر توسط خسرو پرویز بعضی ادعا میکنند که در تاریخ یعقوبی که یک تاریخ شیعی و متقدم بر تاریخ طبری و سایر کتب تاریخی است آماده است که خسرو پرویز نامه پیامبر را پاره نکرد لطفا در این خصوص توضیح دهید؟!!

پاسخ:

۱. اولا: این ادعا که یعقوبی شیعه بوده است، صحیح نیست، ما در ذیل سنی

---

۱. نهاية الارب في اخبار الفرس و العرب، ص۴۲۶

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12746
https://t.me/Rahnamye_Behesht/1229

بودن او را ثابت کرده‌ایم:[1]

۲. ثانیا: یعقوبی نیز نقل می‌کند که خسرو پرویز نامه پیامبر گرامی اسلامﷺ را پاره کرد!!!

او می‌نویسد:

«گفته شده که چون نامه به خسرو رسید و ارشی از چرم بود ... آن را پاره پاره کرد پس رسول خدا گفت: یمزق الله ملکهم کل ممزق، خدا پادشاهیشان را بمنتهای پراکندگی، پراکنده سازد.»[2]

۳. ثالثا: بله یعقوبی نقلی می‌آورد که خسرو پرویز نامه پیامبر اسلامﷺ را پاره نکرد، اما در همان نقل است که او به پیامبرﷺ ایمان هم نیاورد و قصد ظاهر سازی داشت تا در فرصت مناسب به پیامبر گرامیﷺ ضربه بزند که پیامبر گرامیﷺ متوجه دسیسه او شد!!!

او نقل می‌کند:

«رسول خدا نزد پادشاهان فرستاد و آنان را با سلام دعوت نمود، پس عبد الله بن حذافه سهمی را نزد خسرو فرستاد و باو نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الى كسرى عظيم فارس، سلام على من اتبع الهدى و آمن بالله و رسوله و شهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده و رسوله الى الناس كافة لينذر من كان حيا و يحق القول على الكافرين فاسلم تسلم فان ابيت فان عليك اثم المجوس، بنام خدای بخشنده مهربان، از محمد فرستاده خدا به خسرو بزرگ ایران، سلام بر کسی که راهنمایی را پیروی کند و بخدا و رسولش ایمان آورد و گواهی دهد که معبودی جز خدای یگانه و بی‌انباز نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده او به همه مردم است، تا هر که را زنده باشد بیم دهد و

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13704

۲. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج۱، ص۴۴۳

گفتار بر کافران واجب آید، پس اسلام آور تا سالم بمانی و اگر سرباز زدی همانا گناهان مجوس بر تو است.»

و خسرو بدو نامه‌ای نگاشت و آن را میان دو پاره حریر نهاد و در میان آن دو مشکی گذاشت، پس چون فرستاده آن را به پیامبر داد، آن را گشود و مشتی از مشک برداشت و بویید و به یاران خویش هم داد و گفت: لا حاجة لنا فی هذا الحریر لیس من لباسنا، «ما را در این حریر نیازی نه و از پوشاک ما نیست.» و گفت: لتدخلن فی امری او لاتینك بنفسی و من معی و امر الله اسرع من ذلك، فاما کتابك فانا اعلم به منك فیه کذا و کذا، «باید البته بدین من درآیی یا خودم و یارانم بر سرت خواهیم آمد و امر خدا از آن شتابنده‌تر است، اما نامه‌ات، پس من از خودت بان داناترم و در آن چنین و چنان است.»

و آن را نگشود و نخواند و فرستاده نزد خسرو بازگشت و بدو گزارش داد.»[۱]

بنابراین این نقل نمی‌تواند ادعای برخی را ثابت کند که خسرو پرویز بدون قصد و غرض با پیامبر اسلام برخورد کرد و حتی قصد ایمان آوردن به پیامبر اسلام را هم داشت و پیامبر هم از او استقبال کرد!!!

البته این نقل یعقوبی دو اشکال اساسی دارد:

۱. هم بر خلاف نقل دیگر خودش است که تصریح دارد که خسرو پرویز نامه پیامبر اسلام ﷺ را پاره کرد.

۲. هم بر خلاف نصوص متواتر و یقینی تاریخی اعم از تاریخ اسلام و تاریخ ایران است که تصریح دارند: خسرو پرویز نامه پیامبر را پاره کرد و قصد کشتن پیامبر را داشت، بنابراین این نقل، یک نقل شاذ در برابر نصوص متواتر و مشهور و یقینی محسوب می‌شود که روشن است هیچ کس نقل متواتر و یقینی را به خاطر

---

۱. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج۱، ص۴۴۲

یک نقل شاذ ترک نمی‌کند، در ذیل بیشتر بخوانید:[1]

۲۵. اگر پیامبر اسلام معصوم است پس چرا خداوند به پیامبر دستور می‌دهد که از گناهانش استغفار کند؟

پرسش بیست و پنجم:

در آیه ۵۵ از سوره غافر، خطاب به پیامبر اسلام توصیه به توبه و تقاضای بخشش گناهانش شده است! متن آیه و ترجمه اش چنین است:

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ»

«پس صبر کن (خطاب به محمد) که البته وعده الله حق است و بر گناه خود آمرزش طلب کن و صبح و شام به تسبیح و ذکر و ستایش پروردگار خود بپرداز»

به این آیه دقت کنید در این آیه خطاب به پیامبر اسلام گفته شده که از گناه خود توبه کند. یعنی از نظر نویسندگان قرآن حتی پیامبر اسلام هم عصمت نداشته است؟!!!

پاسخ:

شما اگر در رابطه با عصمت پیامبر گرامی اسلام قرآن برایت ملاک و معیار است، همین قرآن با صراحت تمام در آیه ابتلاء و تطهیر و اولی الامر، عصمت پیامبر گرامی اسلام ﷺ و امامان علیهم‌السلام را به اثبات می‌رساند که ما در ذیل از این آیات بحث کرده‌ایم:[2]

اگر بخواهیم به آیات دیگری نیز در عصمت پیامبر گرامی اسلام استدلال کنیم، می‌توان به آیاتی استدلال کرد که دستور به اطاعت از پیامبر گرامی اسلام به

---

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14301
2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/8271
https://t.me/Rahnamye_Behesht/13894
https://t.me/Rahnamye_Behesht/13232
https://t.me/Rahnamye_Behesht/13610

صورت مطلق می‌دهد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ «آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرد و اجرا کنید، و آنچه را از آن نهی کرده خودداری نمایید، و از مخالفت خدا بپرهیزید که خداوند شدید العقاب است.» (حشر، آیه ۷)

و می‌فرماید: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ «کسی که از پیامبر اطاعت کند اطاعت خدا کرده و کسی که سرباز زند، تو در برابر او مسئول نیستی.» (نساء، آیه ۸۰)

و می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ «به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود مگر این‌که تو را در اختلافات خود به داوری می‌طلبند، و سپس در دل خود از داوری تو احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً تسلیم باشند.» (نساء، آیه ۶۵)

طبق این آیه باید در برابر اوامر و نواهی پیامبرﷺ تسلیم مطلق بود تسلیم و اطاعت بی‌قید و شرط، جز در برابر معصوم ممکن نیست؛ زیرا در صورت خطایا ارتکاب گناه یا معصیت نه تنها نباید تسلیم بود، بلکه باید تذکر داد، یا نهی کرد.

بنابراین در مجموع آیات سه گانه فوق یک حقیقت را با عبارات مختلف و متنوع بیان می‌کند؛ و آن این‌که باید در برابر دستورها، برنامه‌ها و داوری‌های پیامبرﷺ به طور کامل تسلیم بود، و این جز با قبول مقام «عصمت» او ممکن نیست.

قابل توجه این‌که فخر رازی در تفسیر خود پیرامون آیه دوم مورد اشاره می‌گوید:

«این آیه از قوی‌ترین دلایل عصمت پیغمبر اسلام در جمیع اوامر و نواهی، و

در جمیع ابلاغ‌های او از سوی خدا است؛ زیرا اگر او در چیزی خطا کند اطاعت او اطاعت خدا نخواهد بود، و نیز واجب است در افعالش نیز معصوم باشد؛ چرا که خداوند امر به متابعت او ـ به طور مطلق ـ کرده است»[۱]

همینطور خداوند می‌فرماید:

«برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می‌کنند.» ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ (احزاب، آیه ۲۱)

آیا اقتدای کامل و بی‌قید و شرط نسبت به کسی بدون داشتن مقام عصمت امکان‌پذیر است؛ پس این دستور، گواه روشنی بر این حقیقت است که او باید معصوم باشد والّا ممکن نبود در همه چیز و برای هر کس و در هر زمان و مکان سرمشق باشد. روی این جهت آیه فوق از یک نظر هماهنگ با آیاتی که مؤمنان را امر به اطاعت از پیغمبر اکرم بدون قید و شرط می‌کند است.

باز خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾ «او (پیامبر اسلام) هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید ـ آنچه آورده چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است.» (نجم، آیه ۳ و ۴)

از این تعبیر به خوبی به دست می‌آید که پیامبر اسلام هرگز دروغ و خلافی نمی‌گوید، و هیچ‌گاه در سخنش مرتکب خطا نمی‌شود، و گمراهی و انحراف در مورد او وجود ندارد مَا ضَلِّ صَاحِبُكُم وَ مَا غَوى.[۲]

و لذا به گفته بعضی از مفسّران از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که

---

۱. تفسیر کبیر، ج۱۰، ص۱۹۳

۲. پیام قرآن، ج۷، ص۷۵ به بعد

سنّت پیامبر همانند «وحی منزل» است: قرطبی در تفسیر خود می‌گوید: «وَ فِیهَا ایْضاً دلالَةً عَلَی انَّ السُّنَّةَ کَالْوَحیِ الْمُنْزَلِ فِی الْعَمَلِ»[1]

آیات متعدد دیگری نیز بر عصمت تمام پیامبران الهی و پیامبر اسلام علیهم‌السلام وجود دارد که استدلال به آنها بحث را به درازا می‌کشد، جهت آگاهی رجوع کنید به کتاب:[2]

در روایات اسلامی نیز تاکید شده است که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله پاک و مبرا از تمام گناهان است.

در نقلی خود پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین علیهم‌السلام پاک و معصوم هستیم.» «أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ»[3]

در نقل دیگری، امام صادق علیه‌السلام پیرامون پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«ما کان له ذنب، و لا هم بذنب» «پیامبر هیچگاه گناه نکرد و هیچگاه حتی فکر و تصمیم بر گناه نیز نداشت»[4]

یا در نقل دیگر آمده است که جبرئیل خطاب به پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«تو هیچ گناهی نداری تا خداوند بخواهدآن را ببخشد» «قَالَ جَبْرَئِيلُ علیه‌السلام

---

۱. تفسیر قرطبی، ج۱۷، ص۸۵

۲. منشور جاوید، سبحانی تبریزی، ج۷، ص۲۶۵ به بعد ـ ج۳، ص۱۸۹ به بعد

۳. کفایه الاثر، ص۱۹؛ عیون الاخبار، ج۱، ص۶۴؛ کمال الدین، ج۱، ص۲۸۰؛ اعلام الوری، ص۳۹۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج۱، ص۲۹۵؛ کشف الغمه، ج۲، ص۵۰۹

٤. تفسیر قمی، ج۲، ص۳۱۴؛ تفسیر الصافی، ج۵، ص۳۷؛ متشابه القرآن، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۱۰؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج۵، ص۸۵

لَيْسَ لَكَ ذَنْبٌ أَنْ يَغْفِرَهَا لَكَ.»[1]

اگر در آیاتی هم گفته شده است که پیامبر اسلام از گناهش استغفار کند، مقصود گناه اصطلاحی به معنای عصیان و مخالفت با امر خداوند نیست، بلکه مقصود همان است که ما از آن تحت عنوان «حسنات الابرار، سیئات المقربین» یاد می‌کنیم و در ذیل پیرامون آن توضیحات مفصلی دادیم:[2]

لذا در تفسیر نمونه پیرامون آیه مذکور، می‌خوانیم:

مسلم است پیامبر بخاطر مقام عصمت مرتکب گناهی نمی‌شد، ولی چنان که گفته‌ایم این گونه تعبیرات در قرآن مجید در مورد پیغمبر اسلام ﷺ و سایر انبیاء علیهم‌السلام اشاره به گناهان نسبی است، چرا که گاهی اعمالی که در مورد افراد عادی عبادت و حسنات است در مورد انبیای بزرگ گناه محسوب می‌شود چرا که «حسنات الأبرار سیئات المقربين». «کارهای خوب نیکوکاران گناه محسوب می‌شود بالنسبه به مقربین»

یک لحظه غفلت و حتی یک ترک اولی در مورد آنها سزاوار نیست، و به خاطر مقام والا و سطح عالی معرفتشان باید از همه این امور برکنار باشند و هر گاه از آنها سر زند از آن استغفار می‌کنند.»[3]

بنابراین استغفار کردن پیامبر اسلام ﷺ به معنای عصیان و گناه ورزی آن بزرگوار نیست، بلکه این استغفار از همان جهتی بوده است که توضیحش گذشت، لذا می‌بینیم که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«إنَّ رَسولَ اللهِ كانَ يتوبُ إلَى اللهِ عزّ وجلّ ويستَغفِرُهُ فی كلِّ يومٍ ولَيلةٍ مِئَةَ مَرَّةٍ مِن غَيرِ ذَنبٍ»

---

۱. تفسیر فرات الکوفی، ص۴۱۹؛ بحار الانوار، ج۱۷، ص۹۰

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12642

۳. تفسیر نمونه، ج۲۰، ص۱۳۴

«همانا پیامبر خدا همواره توبه می‌کرد و در هر شبانه روز، صد بار استغفار می‌کرد، بدون این که گناهی داشته باشد.»[۱]

۲۶. آیا پیامبر اسلام به یهودیان بنی قریظه فحاشی کرده است!!!

پرسش بیست و ششم:

آیا می‌دانستید پیامبر اسلام جواب فحش را با فحش می‌داد؟!

برخلاف دروغ‌های آخوندها، در کتاب «تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۱۰۸۲» می‌خوانیم که در جریان غزوه بنی قریظه، وقتی یهودیان به محمد فحش می‌دهند واکنش پیامبر اسلام چیزی نیست جز:

۱. فحاشی متقابل (یهودیان را بوزینه خطاب می‌کند!)

۲. تهدید یهودیان به عذابی خوارکننده (خودش و سپاهش را عذابی توصیف می‌کند که قرار است بر سر یهودیان خراب شود!)

۳. کشتن تمام مردان بالغ یهود بنی قریظه (در حالی که خون مسلمانی را نریخته بودند!)

۴. به بردگی گرفتن زنان و کودکان بنی قریظه (در حالی که اصلا در جنگ شرکت نکرده بودند!)

از چنین پیامبری انتظار چه اخلاقیاتی را دارید؟!

این نقل تاریخ طبری در کتب معتبر شیعیان نیز آمده است. به عنوان نمونه:[۲]

پاسخ:

نقلی که معاند به آن استناد کرده است، در تاریخ طبری آمده است که می‌گوید:

---

۱. الکافی، ج۲، ص۴۵۰، ح۲؛ معانی الأخبار، ص۳۸۴، ح۱۵؛ تفسیر القمّی، ج۲، ص۲۷۷.

۲. زندگانی چهارده معصوم، تألیف فضل بن حسن طبرسی، صفحات ۱۳۶-۱۳۵؟!!

«پرچم خویش را با علی بن ابی طالب سوی بنی قریظه فرستاد و مردم روان شدند و چون علی نزدیک قلعه‌های یهود رسید شنید که درباره پیمبر سخن زشت می‌گفتند و بازگشت و پیمبر را در راه دید و گفت: «ای پیمبر، به این مردم نابکار نزدیک مشو.» پیمبر گفت: «چرا؟ شاید شنیده‌ای که به من ناسزا گفته‌اند؟»

گفت: «آری.» گفت: «اگر مرا ببینند چیزی نمی‌گویند؟» و چون پیمبر خدا ﷺ به قلعه‌ها نزدیک شد گفت: «ای همسنگان بوزینه، خدا خوارتان کرد و عذاب خویش بر شما فرود آورد.» گفتند: «ای ابو القاسم، تو که ناسزا گوی نبودی.»[1]

شبیه این نقل در منابع شیعی نیز آمده است، چنان که علامه مجلسی به نقل از کتاب اعلام الوری، مرحوم طبرسی، نقل می‌کند:

«تا آنکه حضرت نزدیک شد و بر درازگوشی سوار شده بود، پس امیر المؤمنین علیه‌السلام به استقبال آن حضرت شتافت و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله نزدیک قلعه میا؛ حضرت دانست که برای این می‌گوید که مبادا حرف سخیفی از ایشان به سمع شریف آن حضرت برسد؛ پس حضرت فرمود: یا علی! چون مرا ببینند خدا ایشان را ذلیل می‌گرداند و آنچه می‌گویند نخواهند گفت، و چنانکه حق تعالی تو را بر کشتن عمرو متمکن ساخت، بر کشتن ایشان نیز متمکن خواهد ساخت و بشارت باد تو را به یاری خدا، و حق تعالی مرا به رعب نصرت داده است که ترس من یک ماه راه در دل دشمن اثر می‌کند.

و چون حضرت به نزدیک قلعه ایشان رسید فرمود: ای برادران میمون و خوک! و ای عبادت کنندگان طاغوت! آیا مرا دشنام می‌دهید؟ ما به ساحت هر گروهی که نازل شویم برای انتقام بد روزی است روز ایشان. پس کعب از قلعه مشرف شد

---

۱. تاریخ طبري، ترجمه پاینده، ج۳، ص۱۰۸۲

و گفت: و الله‌ای ابو القاسم تو هرگز جهول و دشنام دهنده نبودی.

حضرت صادق علیه‌السلام گفت: چون حضرت این سخن را شنید از غایت حیا عصا از دستش و ردا از دوشش افتاد و چند قدم به عقب برگشت»[1]

ما از این نقل دو پاسخ می‌دهیم:

۱. معاند مدعی شده است که پیامبر اسلام جواب فحاشی یهودیان بنی قریظه را با فحاشی داده است، در حالی که پیامبر گرامی فحاشی نکرده است، بلکه در پاسخ بدگویی یهودیان بنی قریظه فرمودند: «یا اخوه القرده» «برادران بوزینگان (میمون‌ها)» یا مطابق نقلهای دیگر فرمود: «ای برادران میمون‌ها و بوزینگان» (عیون الاثر، ج۲، ص۶۹)

کلام پیامبر گرامی اشاره است به بزرگان یهودیان، که وقتی نافرمانی و عصیان خداوند را در ممنوعیت صید در روز شنبه کردند، خداوند آنان را مسخ کرد و تبدیل به میمون و خوک کرد، چنان که فرمود:

«بطور قطع حال کسانی را از شما که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند دانستید، ما به آنها گفتیم بصورت بوزینه‌های طرد شده‌ای در آئید ـ ما این جریان را مجازات و درس عبرتی برای مردم آن زمان و کسانی که بعد از آنان آمدند، و هم پند و اندرزی برای پرهیزکاران قرار دادیم.» ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ * فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ﴾ (بقره، آیه ۶۵-۶۶)

البته در آیات مورد بحث تنها سخن از «قرده» (میمونها) به میان آمده است و از خنازیر (خوکها) سخنی نیست، ولی در آیه ۶۰ سوره مائده گفتگو از جمعیتی به میان آمده است که به هنگام مسخ به هر دو صورت فوق (بعضی قرده و بعضی خنازیر) تغییر چهره دادند، که به گفته بعضی از مفسران مانند ابن عباس، آن آیه

---

۱. حیاة القلوب، ج۴، ص۱۰۶۱؛ اعلام الوری، ج۱، ص۱۹۵

نیز در باره همین اصحاب سبت است که پیر مردان سرجنبانان شکم‌پرست و شهوت‌پرستشان به خوک و جوانان مقلد چشم و گوش بسته که اکثریت را تشکیل می‌دادند به میمون تغییر چهره دادند.[۱]

و چون یهودیان بنی قریظه نهایت پیوند را با آن متمردین داشتند و نافرمانی‌های آنان را تایید کرده و ادامه می‌دادند، و متمردین روز شنبه نیز از برادران و قوم و عشیره بنی قریظه بودند، پیامبر گرامی خطاب به آنان از تعبیر «برادران بوزینگان و خوک‌ها» استفاده می‌کنند، یعنی برادران کسانی که گرفتار عذاب الهی شدند، یعنی مسخ شده و تبدیل به میمون و خوک شدند، بنابراین فحاشی در کار نبوده است، بلکه پیامبر خبر داده است از آنچه در واقع مصداق و حقیقت داشته است و شرح حال نسبی و ارتباطی یهودیان بنی قریظه با متمردین صید شنبه بوده است.

یهودیان به ناحق مدعی شدند که پیامبر اسلام به آنان فحاشی کرده است، در حالی که روشن شد فحاشی صورت نگرفته بود، فقط خبر دادن از احوال نسبی و ارتباطی یهودیان بنی قریظه با متمردین بوده است، و این که نقلی از امام صادق علیه‌السلام می‌گوید که پیامبر پس از سخن و اعتراض یهودیان، حیا کرد و عصا از دستش و عبا از دوش مبارکش افتاد، از این جهت است که پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله بسیار اهل شرم و حیا بودند به گونه‌ای که حتی در مسائلی هم که گفتن آن حق و صحیح بوده، شرم می‌کردند، چنان که قرآن شرم و حیای پیامبر اسلام در بیان مسائلی که حق و راست بوده است را چنین به تصویر می‌کشد:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در بیوت پیامبر داخل نشوید مگر به شما اجازه برای صرف غذا داده شود (مشروط بر اینکه قبل از موعد نیائید و) در انتظار وقت غذا ننشینید، اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید و وقتی غذا خوردید

---

۱. تفسیر نمونه، ج۶، ص۴۲۶

پراکنده شوید، و (بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت ننشینید، این عمل پیامبر را ناراحت می‌کرد ولی او از شما شرم می‌کند، اما خداوند از (بیان) حق شرم ندارد ﴿ذَلِکُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ﴾ (احزاب، آیه ۵۳)

در جریان مورد بحث نیز پیامبر گرامی وقتی دیدند که یهودیان سخن حق و خبر دادن پیامبر از احوال نسبی و ارتباطی بنی قریظه با متمردین صید شنبه را حمل بر فحش و جهالت کردند، شرم و حیا کرد، اگر چه پیامبر سخن خلاف حقی نگفته بود، و آن شرم و حیا هم به خاطر شدت حجب ایشان بود که حتی در مصادیق راست و صحیح هم شرم و حیا داشتند

۲. اگر مطابق با ادعای معاند پیش رویم و بگوییم تعبیر «برادران خوک و میمون» فحاشی به یهودیان بوده است، باز هم مطابق همین ادعای معاند پاسخ می‌گوییم:

عایشه به یهودیان بدگویی می‌کرد و از آنان با تعبیر: «برادران میمون و خوک» یاد می‌کرد که با نهی پیامبر اسلام مواجه می‌شد.

در نقلی امام باقر علیه‌السلام فرمود:

«مردی یهودی وارد شد بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و عایشه هم در حضور آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و گفت: «السام علیکم» (یعنی مرگ بر شما) رسول خدا در پاسخ فرمود: «علیکم» (یعنی بر شما) سپس دیگری (از یهود) آمد و مانند همان گفت و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز مانند رفیقش به او پاسخ داد، پس سومی وارد شد و مانند آن گفت و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همان طور که به دو نفر رفقایش جواب داده بود جواب او را گفت، پس عایشه خشمگین شد و گفت:

«سام» و خشم و لعنت بر شما باد ای گروه یهود و ای برادران میمونها و خوکها»

پس رسول خداﷺ به عایشه فرمود:

«ای عایشه اگر فحش بصورتی مجسم میشد هر آینه بد صورتی داشت، نرمش و مدارا بر هیچ چیز نهاده نشده جز اینکه آن چیز را آراسته است، و از هیچ چیز برداشته نشده جز اینکه آن را زشت ساخته است»

«فَغَضِبَتْ عَائِشَةُ فَقَالَتْ عَلَيْكُمُ السَّامُ وَ الْغَضَبُ وَ اللَّعْنَةُ يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ يَا إِخْوَةَ الْقِرَدَةِ وَ الْخَنَازِيرِ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِﷺ يَا عَائِشَةُ إِنَّ الْفُحْشَ لَوْ كَانَ مُمَثَّلًا لَكَانَ مِثَالَ سَوْءٍ إِنَّ الرِّفْقَ لَمْ يُوضَعْ عَلَى شَيْءٍ قَطُّ إِلَّا زَانَهُ وَ لَمْ يُرْفَعْ عَنْهُ قَطُّ إِلَّا شَانَه»[۱]

این روایت را علمای اهل‌سنت هم نقل کرده‌اند:

عن عائشة أن اليهود دخلوا على رسول الله ﷺ فقالوا: السام عليك، فقال: وعليكم، فقالت عائشة: عليكم السام وغضب الله ولعنته، يا أخوة القردة و الخنازير. فقال رسول الله ﷺ: «يا عائشة عليك بالحلم و إياك والجهل»[۲]

بنابراین عایشه اهل بدگویی به یهود بود که با نهی پیامبر مواجه می‌شد، علمای اهل‌سنت برای آنکه دامان عایشه را از این بدگویی پاک کنند، در نقلهای جعلی خود مدعی شدند که پیامبر هم در جریان غزوه بنی قریظه، خطاب به یهودیان از تعبیر «برادران میمون و خوک» استفاده کرده است، بنابراین اشکالی بر عایشه نیست، بلکه پیامبر نیز مطابق سخن عایشه، سخن می‌گفته است، لذا در نقلهای آنان آمد که پیامبر از تعبیر «برادران میمون و خوک» در جریان غزوه بنی قریظه استفاده کرده است:[۳]

---

۱. الکافی، ج۲، ص۶۴۸

۲. مسند ابن راهويه، ج۳، ص۹۶۹؛ الاستذکار، ابن عبد البر، ج۸، ص۴۶۷

۳. عيون الأثر، ج۲، ص۶۹ ـ سبل الهدى و الرشاد، ج۵، ص۱۲ و تاريخ الخميس، ج۱، ص۴۹۴ و تاريخ الأمم و الملوك، ج۲، ص۲۴۵ و السيرة الحلبية، ج۲، ص۳۳۳ ـ تاريخ الإسلام للذهبي

(در گذشته بر اساس گفته های بزرگان اهل‌سنت، ثابت کرده‌ایم که علمای اهل‌سنت اهل کذب و دروغگویی به پیامبر بودند و جز موارد انگشت شماری، سایر نقلهای آنان از پیامبر جعلی و دروغین است:)[1]

در حالی که در نقلهای شیعه و حتی اهل‌سنت (که به آن اشاره کردیم)، آمد که پیامبر از این بدگویی نهی کرده بود.

بنابراین نقل بدگویی پیامبر اسلام در جریان غزوه بنی قریظه، بر خلاف نقل شیعه و حتی اهل‌سنت است که می‌گوید پیامبر از چنین بدگویی نهی کرده بود، لذا نقل بدگویی کردن پیامبر قابل پذیرش نمی‌باشد، چنان که مرحوم علامه سید جعفر عاملی می‌گوید:

«بسیار محل شک و تردید ما است که پیامبر اسلام با یهودیان به زبان فحش و ناسزا، سخن گفته باشد، به گونه‌ای که موجبات اعتراض آنان را فراهم کرده باشد» «إننا نرتاب كثيرا في دعوى أن يكون رسول الله ﷺ قد كلمهم بكلام فاحش، برر اعتراضهم عليه»[2]

آنچه هم که در روایات شیعه نقل شده است که پیامبر اسلام تعبیر مذکور در قبال یهودیان بنی قریظه را استفاده کرده است، از روی تقیه و موافق با اعتقاد و نقلهای اهل‌سنت بیان شده است، بنابراین نمی‌تواند مستندی برای اشکال تراشی قرار گیرد، در ذیل پیرامون چنین نقلهای تقیه‌ای، توضیح داده‌ایم:[3]

در رابطه با دو ادعای دیگر معاند، یعنی کشته شدن مردان بالغ بنی قریظه و

(المغازي) ص۲۵۵ و ۲۵۶ و السيرة النبوية لابن كثير، ج۳، ص۲۲۶ و ۲۲۸ و المصنف للصنعاني، ج۵، ص۳۷۰ و راجع: دلائل النبوة لأبي نعيم، ص۴۳۸.

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12601

۲. الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج۱۲، ص۱۸

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13856

اسارت زن و فرزندانشان، در ذیل توضیح مفصلی داده‌ایم:[۱]

۲۷. آیا پیامبر اسلام از آزاد سازی بردگان نهی می‌کرد؟

پرسش بیست و هفتم:

در روایات معتبر دین اسلام می‌خوانیم که محمد از اینکه همسرش یکی از کنیزانش را آزاد کرده نه تنها خرسند نمی‌شود بلکه به او می‌گوید «بهتر بود آن کنیز را به خانواده‌ات میدادی تا برایشان چوپانی کند!»

روزی «میمُونَه»، همسر پیامبر ﷺ زنی از کنیزان خود را آزاد کرد. پیامبر ﷺ به او فرمود: اگر او را به خانواده‌ات می‌دادی تا برایشان گوسفند بچراند بهتر بود

منبع: مشارکت اجتماعی زنان از منظر قرآن و روایات / تألیف سیّده رقیه سیّدی جربندی، صفحه ۱۸۹

اگر رسالت محمد، لغو تدریجی برده‌داری بود، پس چگونه از آزادسازی یک کنیز توسط همسرش ناراحت می‌شود؟!

پاسخ:

قرآن در آیات متعددی بر لزوم آزادی بردگان تاکید می‌کند، و مومنین را بر این وظیفه تکلیف می‌کند. آیات قرآن در این رابطه متنوع است، مثلا:

در دسته‌ای از آیات، صرف مال برای آزادی بردگان، را از مصادیق برّ و نیکی می‌داند: ﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ...وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ...وَفِي الرِّقَابِ....﴾ (بقره، آیه ۱۷۷)

و در دسته‌ای دیگر از آیات، سخن از موظّف بودن مؤمنان به پرداخت مال به بردگان، برای آزادسازی آنان به میان می‌آورد:

---

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5237
https://t.me/Rahnamye_Behesht/13844
https://t.me/Rahnamye_Behesht/12947

﴿...وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ...﴾ (نور، آیه ۳۳)

و در آیات دیگر، آزاد کردن برده در راه خدا با انفاق مال و تحمّل مشقّت در راه آن را امری مهمّ و بسان عبور از گردنه‌ای دشوار شمرده است:

﴿يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا ... فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُّ رَقَبَةٍ﴾ (بلد، آیه ۶ و ۱۱-۱۳)[۱]

بنابراین دعوت و تاکید قرآن به آزادسازی بردگان است و همگان موظفند که از قرآن تبعیت کنند و اگر روایتی بر خلاف این حکم روشن قرآن باشد، آن روایت را کنار زنند، چرا که ما باید تنها از قرآن تبعیت کنیم، چنان که خداوند می‌فرماید:

«و این کتابی است پر برکت که ما (بر تو) نازل کردیم، از آن پیروی نمائید و پرهیزگاری پیشه کنید تا مورد رحمت قرار گیرید.» ﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (انعام، آیه ۱۵۵)

و فرمود:

﴿اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ «از آنچه از طرف پروردگارت بر تو وحی شده پیروی کن، هیچ معبودی جز او نیست، و از مشرکان روی بگردان.» (انعام، آیه ۱۰۶)

و فرمود:

﴿وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ «و از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید، پیش از آنکه عذاب (الهی) ناگهانی به سراغ شما آید در حالی که از آن خبر ندارید.» (زمر، آیه ۵۵)

اصل روایتی که معاند مورد اشکال قرار داده است، از منابع اهل‌سنت است و

---

۱. فرهنگ قرآن، ج۶، ص۱۹۲

در پاورقی همان کتابی که معاند از آن یاد کرد، سند روایت مذکور دو کتاب «المعجم الکبیر طبرانی» و «صحیح بخاری» بیان شده است.

روشن شد که نقل مذکور بر خلاف قرآن است لذا باید کنار گذاشته شود، چرا که ما موظفیم که تنها از قرآن تبعیت کنیم، نه از یک روایت جعلی که افرادی شیاد به دروغ به پیامبر گرامی اسلام نسبت داده‌اند.

جالب آن است که در همان صحیح بخاری و سایر منابع اهل‌سنت، تصریح شده است که پیامبر گرامی اسلام همواره به آزاد سازی بردگان تاکید می‌کرد و می‌فرمود:

«هرکس برده مسلمانی را آزاد کند، خداوند به ازای هر عضوی از برده، عضوی از اعضای انسان را از آتش نجات می‌دهد» «مَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مُسْلِمَةً أَعْتَقَ اللَّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْوًا مِنْ النَّارِ»[۱]

یا باز نقل می‌کنند که فرمود:

«هر زن مسلمانی که زن برده مسلمانی را آزاد کند، گویی خودش را از آتش جهنم آزاد کرده است» «أَيُّمَا امْرَأَةٍ مَسْلَمَةٍ أَعْتَقَتِ امْرَأَةً مَسْلَمَةً فَهُوَ فِكَاكُهَا مِنَ النَّارِ»[۲]

یا فرمود:

«هرکس برده‌ای را آزاد کند، خودش را از آتش جهنم نجات داده است» «مَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً فَهُوَ فِدَاؤُهُ مِنَ النَّارِ»[۳]

---

۱. صحیح بخاری، ج۱۰، ص۲۴۵ طبع مصر

۲. سنن نسایی، ج۳، ص۱۶۹

۳. سنن نسایی، ج۳، ص۱۷۰؛ مسند احمد، ج۳۶، ص۴۲۷

۲۸. در کتب شیعه آمده است که پیامبر پس از مرگ به علی آموزش می‌داد؟!

پرسش بیست و هشتم:

در کتب شیعه آمده است که پیامبر پس از مرگ به علی آموزش می‌داد!!!

عن أبان بن تغلب عن أبي عبد الله قال: لَمَّا حَضَرَ رَسُولَ الله الْمَوْتُ دَخَلَ عَلَيْهِ عَلِيٌّ. فَأَدْخَلَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ إِذَا أَنَا مِتُّ فَغَسِّلْنِي وَ كَفِّنِّي ثُمَّ أَقْعِدْنِي وَ سَلْنِي وَ اكْتُبْ.

أبان بن تغلب می‌گوید: امام صادق گفت: وقتی که وفات پیغمبر نزدیک شد، حضرت علی نزد ایشان آمد. پیامبر سر علی را در برگرفت وفرمود: ای علی! وقتی من وفات کردم، مرا غسلم بده و کفن کن، سپس مرا بنشان وسؤال بپرس وبنویس. (اصول کافی، ۱/۲۹۷) قضاوت با خوانندگان!!!

پاسخ:

مطابق روایات ما، روح مطهر پیامبر گرامی در دنیا به عرش می‌رفت و از ناحیه خداوند علوم بیشتری بر ایشان افاضه می‌شد:

«وَافَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْعَرْش ... فَلَا تُرَدُّ أَرْوَاحُنَا إِلَى أَبْدَانِنَا إِلَّا بِعِلْمٍ مُسْتَفَادٍ»[۱]

پیامبر گرامی نیز علومی که تازه به ایشان افاضه می‌شد را به امیر مومنان علیه‌السلام می‌رساند و علی علیه‌السلام هم به سایر امامان، چنان که در نقلی آمده است که راوی می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم ابو بصیر میگفت:

«از شما شنیده است که فرموده‌اید اگر مسأله افزایش نبود ما علم خود را تمام میکردیم «فرمود: صحیح است عرض کردم آیا در علم شما چیزهائی اضافه می‌شود که پیامبر اکرم نداشت فرمود: نه برای پیامبر اکرم این مطالب بطریق وحی بود و برای ما از طریق حدیث (و بیان پیامبر)»

۱. بصائر الدرجات، ج۱، ص۱۳۰

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام أَخْبَرَنِي أَبُو بَصِيرٍ أَنَّهُ سَمِعَكَ تَقُولُ لَوْ لَا أَنَّا نُزَادُ لَأَنْفَدْنَا قَالَ نَعَمْ قَالَ قُلْتُ تُزَادُونَ شَيْئاً لَيْسَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَا إِذَا كَانَ ذَلِكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَحْياً وَ إِلَيْنَا حَدِيثاً»[1]

بر این اساس و بر اساس روایت مورد استناد وهابی، روح پیامبر گرامی صلى‌الله‌عليه‌وآله پس از مرگ به آسمان عروج می‌کند و علومی را دریافت می‌کند و از علی عليه‌السلام می‌خواهد که پس از اتمام غسل و کفنش از ایشان سوال کند، تا پیامبر گرامی به سخن آمده و این علوم افاضه شده را به علی عليه‌السلام برساند.

مطابق سایر روایات، علی عليه‌السلام هم چنین کردند و پیامبر گرامی صلى‌الله‌عليه‌وآله علوم افاضه شده را به علی عليه‌السلام منتقل کردند به گونه‌ای که علی عليه‌السلام هرگاه از آن علوم استفاده می‌کرد، می‌فرمود این دسته از علوم از مواردی است که پیامبر گرامی صلى‌الله‌عليه‌وآله پس از مرگش مرا از آن آگاه کرد:

«قَال هَذَا مِمَّا أَخْبَرَنِي بِهِ النَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله بَعْدَ مَوْتِهِ»[2]

گویی وهابی از زنده شدن پیامبر گرامی پس از مرگش تعجب کرده است، در حالی که این مساله تعجبی ندارد، در وقتی که عیسی مسیح مردگان را زنده می‌کرد: ﴿أُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (آل عمران، آیه ۴۹)

یا اهل‌سنت معتقدند که علمایشان می‌توانستند مردگان را زنده کنند، چنان که در مورد «ابوبکر باعلوی» می‌نویسند:

«هنگامی که «ابو بکر بن عبد الله با علوی» از سفر حج بازگشت، وارد «زیلع» شد. حاکم آنجا در آن موقع، محمّد بن عتیق بود. اتفاقا مادر فرزند حاکم مزبور وفات کرد و لذا بسیار اندوهگین بود. کم مانده بود که از مرگ او عقلش زایل شود، سید با علوی که شدت ناراحتی او را شنیده بود، برای تسلیت بحضور او آمد تا او

---

۱. امالی طوسی، ص۴۰۹

۲. الخرائج و الجرائح، ج۲، ص۸۰۳؛ بحار الانوار، ج۴۰، ص۲۱۵

را به صبر و پایداری دعوت کند. در این حال، روی جنازه او پارچه کشیده و آن را پوشانیده بودند. هر چه تسلیت گفت و او را به صبر فرا خواند، سودی نداشت. او به قدمهای شیخ افتاد که ببوسد و به وی گفت: ای سید من، هرگاه خدا این مرده را زنده نکند، من نیز بدنبال او می‌میرم و دیگر به کسی عقیده پیدا نمی‌کنم. آنگاه سید پارچه را از روی مرده برداشت و او را صدا کرده و او جواب داد: لبیک. سپس خدا روح او را بر گرداند. حاضران همه بیرون رفتند، ولی شیخ بیرون نیامد، تا اینکه با او غذای آبگوشت صرف کند و آن زن مدت درازی زنده ماند.»

«لمّا رجع أبو بكر بن عبد اللّه باعلوي من الحجّ دخل زيلع، و كان الحاكم بها يومئذٍ محمد بن عتيق، فاتّفق أنّه ماتت أُمّ ولد للحاكم المذكور، و كان مشغوفاً بها فكاد عقله يذهب لموتها، فدخل عليه السيّد ـ باعلوي ـ لمّا بلغه عنه من شدّة الجزع ليعزِّيه و يأمره بالصبر و هي مسجّاة بين يديه بثوب، فعزّاه و صبّره فلم يفد فيه ذلك، و أكبّ على قدمي الشيخ يقبّلهما و قال: لا سيّدي إن لم يحي اللّه هذه متُّ أنا أيضاً، و لم يبق لي عقيدةٌ في أحد، فكشف السيّد عن وجهها و ناداها باسمها فأجابته: لبّيك، و ردّ اللّه روحها، و خرج الحاضرون و لم يخرج السيّد حتى أكلت مع سيّدها الهريسة و عاشت مدّة طويلة»[1]

اهل‌سنت حتی معتقدند که دجال (دشمن خدا) نیز می‌تواند مردگان را زنده کند و در موردش نقل می‌کنند که دجال ادعای ربوبیت می‌کند (سنن ابن ماجه، ج۲، ص۱۳۶۰)، عمر طولانی دارد، (صحیح مسلم، ج۸، ص۲۰۵)، همراه او آب و آتش است. (صحیح بخاری، ج۸، ص۱۰۳)، کور را بینا کرده و برص را شفا می‌دهد (مسند احمد، ج۵، ص۱۳)، مرده را زنده می‌کند، (مسند احمد، ج۵، ص۱۳)، کسی را می‌کشد، آن‌گاه او را زنده می‌کند (مستدرک حاکم، ج۴، ص۵۳۷)

---

۱. شذرات الذهب، ج۱۰، ص۹۲ حوادث سنه ۹۱۴؛ النور السافر، ص۷۹

مثلا بخاری صراحتا نقل می‌کند که دجال فردی را می‌کشد و بعد او را زنده می‌کند؛ «فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يُحْيِيه»[۱]

بنابراین زنده شدن پیامبر گرامی پس از مرگ نمی‌تواند مورد انکار وهابی قرار گیرد در جایی که مستنداتی بر امکان این واقعه از قرآن و روایات و معتقدات اهل‌سنت وجود دارد!!!

۲۹. با توجه به آنکه پیامبر اسلام در ماه ربیع الاول هجرت کردند، چگونه مبدا سال هجری ماه ربیع نیست و ماه محرم واقع شده است؟

پرسش بیست و نهم:

با توجه به آنکه پیامبر اسلام در ماه ربیع الاول هجرت کردند، چگونه مبدا سال هجری ماه ربیع نیست و ماه محرم واقع شده است؟!!!

پاسخ:

در ذیل مفصل توضیح داده‌ایم که اگر مبدا تاریخ اسلام، هجرت پیامبر واقع شده است، به امر و عملکرد خود پیامبر گرامی بوده است و ایشان آغازین ماه سال هجری را نیز ماه ربیع الاول که هجرت در آن ماه صورت گرفته بود، محسوب می‌کردند:[۲]

از «زهری» نقل می‌کنند: وقتی پیامبر وارد مدینه شد، فرمان به تعیین تاریخ داد و از ماه ربیع (ماه ورود پیامبر) تاریخ معین شد.[۳]

اما از آنجایی که عرب جاهلی قبل از اسلام، ماه محرم را سر آغاز سال می‌گرفتند، پس از درگذشت پیامبر گرامی نیز این سنت بینشان زنده شد و ماه

---

۱. صحیح بخاری، ج۲، ص۲۲۳؛ ج۸، ص۱۰۴

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/4015

۳. تاریخ طبری، ج۲، ص۳۸۸

محرم را به جای ماه ربیع سر آغاز سال گرفتند، با این تفاوت که هجرت پیامبر را مبدا تاریخ قرار دادند و مبدا تاریخ هجرت را از اول محرم سالی گرفتند که هجرت در آن سال واقع شده بود، چنان که برخی می‌نویسند:

پوشیده نماند که روز هجرت آن حضرت ... قطعاً اول محرّم نبوده است، لکن به مناسبت آنکه عرب سال قمری را که متداول ایشان بوده، از اول محرّم می‌گرفتند، آن کسر را طرح کردند و مبدأ تاریخ هجرت را از اول محرم سالی گرفتند که هجرت در آن سال وقوع یافته است. اسامی شهور عرب را هم، که در زمان جاهلیّت به نام «مؤتمر»، «ناجر»، «خوان»، «وبصان»، «حنّین»، «حنین»، «اصمّ»، «عاذل»، «ناتق»، «وعل»، «ورنه» و «برک» معروف بودند، با اختلافات جزئی، پس از ظهور زمان اسلامی، به همان ترتیب، به نام‌های مشهور «محرّم» و «صفر» و غیره تبدیل نمودند.»[۱]

۳۰. آیا در روایات شیعه آمده است که پیامبر اسلام خداوند به احسن صورت دیده است؟

پرسش سی‌ام:

در روایتی کاملا صحیح وارد است:

بَيْنَمَا رَسُولُ اللهِ فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ، وَالْحُسَيْنُ فِي حَجْرِهِ إِذْ بَكَى وَخَرَّ سَاجِداً ثُمَّ قَالَ يَا فَاطِمَةُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى تَرَاءَى لِي فِي بَيْتِكِ هَذَا فِي سَاعَتِي هَذِهِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَأَهْيَإِ هَيْئَةٍ وَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ أَتُحِبُّ الْحُسَيْنَ؟ فَقُلْتُ نَعَمْ... **(كامل الزيارات ۱/۶۷)**

ابن‌بابویه قمی نیز از امام صادق نقل می‌کند که فرمود: روزی رسول خدا در منزل حضرت فاطمه تشریف داشته در حالی که حضرت امام حسین در دامن آن جناب

---

۱. ریحانة الأدب، ج۱، ص۱۴۱

بودند، حضرت گریسته و به سجده رفته سپس فرمود: ای فاطمه، ای دختر محمّد! در این ساعت و در همین مکان خداوند عليّ أعلى﴿سَلَامٌ قَوۡلٗا مِّن رَّبّٖ رَّحِيمٖ﴾ در بهترین صورت و زیباترین شکل، خود را به من نشان داد و گفت: ای محمّد آیا حسین را دوست داری؟ گفتم: بله، نور دیده و گل خوشبو و میوه دل و پرده مابین دیده‌گان من است. سپس خدا در حالی که دست بر سر حسین نهاده بود به من فرمود: ای محمّد! برکت حاصل می‌شود از مولودی که بر او برکات و رحمت و رضوان من می‌باشد و لعنت و غضب و عذاب و ذلّت و عقوبت من بر کسی که او را کشته ونصب عداوتش نموده و با او دشمنی کرده و با وی به حرب برخاسته است. بطور حتم وقطع او سرور شهداء است از اوّلین و آخرین در دنیا و آخرت.

بنابراین دیدار پروردگار حاصل شدنی است هرچند علمای شیعه نخواهند؟ و امام صادق رضی‌الله‌عنه مثل اهل سنت به رویت پروردگار ایمان داشته؟

پاسخ:

ما در ذیل ثابت کرده‌ایم که اندیشه رویت و دیدن خداوند وارداتی از تورات است و خلاف ادله مسلم عقلی است که تصریح دارد خداوند جسم نیست و دیده نمی‌شود:[1]

و در ذیل نیز توضیح داده‌ایم که اندیشه رویت خداوندی بر خلاف نص صریح آیات قرآن و حتی بر خلاف برخی از روایات معتبر اهل‌سنت است:[2]

با این وجود باز اهل‌سنت معتقد به رویت و دیده شدن خداوند هستند و در حدیثی جعلی نقل می‌کنند که پیامبر خدا فرمود:

در حالی که بهشتیان، غرق در نعمت خویش‌اند، به ناگاه، نوری برایشان درخشیدن می‌گیرد. سرهایشان را بلند می‌کنند و پروردگار را می‌بینند که از فراز

---

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13598
https://t.me/Rahnamye_Behesht/8505
2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/649

سرشان بر آنان مشرف شده است و می‌فرماید: «درود بر شما، ای بهشتیان!». این، همان سخن خداست که: «درودی که از جانب پروردگاری مهربان به آنان گفته می‌شود». پیامبر ﷺ فرمود: «پس خدا به آنان می‌نگرد و آنان به خدا می‌نگرند و تا زمانی که غرق در نگریستن به او هستند، به چیزی از نعمت‌ها توجّه ندارند، تا آن که از آنان پنهان می‌شود؛ ولی نور و برکت او برای آنان در خانه‌هایشان باقی می‌ماند.»

«بَینا أَهلُ الجَنَّةِ فِي نَعِيمِهِم إِذ سَطَعَ لَهُم نُورٌ فَرَفَعُوا رُؤُوسَهُم، فَإِذا الرَّبُّ قَد أَشرَفَ عَلَيهِم مِن فَوقِهِم، فَقالَ: السَّلامُ عَلَيكُم يا أَهلَ الجَنَّةِ. وَذلِكَ قَولُ اللّهِ: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾. قالَ: فَيَنظُرُ إِلَيهِم وَيَنظُرُونَ إِلَيهِ، فَلا يَلتَفِتُونَ إِلى شَيءٍ مِنَ النَّعِيمِ ما دامُوا يَنظُرُونَ إِلَيهِ حَتّى يَحتَجِبَ عَنهُم وَيَبقى نُورُهُ وَبَرَكَتُهُ عَلَيهِم فِي دِيارِهِم»[۱]

و نقل می‌کنند که فرمود:

«بامنزلت‌ترین آنان (اهل بهشت)، روزی دو بار به روی خدای بلندمرتبه، نظر می‌کنند» «إِنَّ أَفضَلَهُم ـ يَعنِي أَهلَ الجَنَّةِ ـ مَنزِلَةً لَيَنظُرُ فِي وَجهِ اللّهِ تَعالى كُلَّ يَومٍ مَرَّتَينِ.»[۲]

اما اهلبیت علیهم‌السلام و امام صادق علیه‌السلام شدیدا با عقیده به ملاقات حسی و دیدن با چشم سر خداوند برخورد می‌کردند و این عقیده را مورد رد قرار می‌دادند و تصریح می‌کردند که ملاقات و دیدن خداوند با چشم دل است نه با چشم سر.

هشام بن حکم می‌گوید:

«در محضر امام صادق علیه‌السلام بودم که معاویة بن وَهْب و عبد الملک بن اعیَن وارد شدند. معاویة بن وَهب به ایشان گفت: ای فرزند پیامبر خدا! در باره این

---

۱. سنن ابن ماجة، ج۱، ص۶۵، ح۱۸۴، الدرّ المنثور، ج۷، ص۶۵

۲. مسند احمد، ج۲، ص۲۲۷، ح۴۶۲۳، المستدرک علی الصحیحین، ج۲، ص۵۵۳، ح۳۸۸۰

خبری که روایت شده است و می‌گوید که پیامبر خدا پروردگارش را دید، چه می‌فرمایید؟ در چه صورتی، او را دید؟ و نیز در باره حدیثی که روایت کرده‌اند که مؤمنان، پروردگار خود را در بهشت می‌بینند، او را در چه صورتی می‌بینند؟

ایشان لبخندی زد و سپس فرمود: «ای معاویه! چه قدر زشت است برای مردی که هفتاد یا هشتاد سال از عمرش می‌گذرد و در مُلک خدا زندگی می‌کند و از نعمت‌هایش می‌خورد؛ امّا او را چنان که باید، نمی‌شناسد!.»

آن گاه افزود: «ای معاویه! محمّد، پروردگار بزرگ و والایش را با چشم سر ندید. دیدن، دو گونه است: دیدن با دل و دیدن با چشم. بنا بر این، کسی که [آن را] دیدن با دل بداند، او به راه صواب رفته، و کسی که بگوید مقصود، دیدن با چشم سر است، به خدا و آیات او، کافر گشته است؛ زیرا پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «هر کس خدا را به مخلوقش تشبیه کند، کافر است».

«کُنتُ عِندَ الصّادِقِ جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام إذ دَخَلَ عَلَیهِ مُعاوِیَةُ بنُ وَهبٍ وَعَبدُ المَلِكِ بنُ أَعیَنَ، فَقالَ لَهُ مُعاوِیَةُ بنُ وَهبٍ: یَابنَ رَسُولِ اللَّهِ، ما تَقُولُ فِي الخَبَرِ الَّذِي رُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى رَبَّهُ، عَلَى أَيِّ صُورَةٍ رَآهُ؟ وَعَنِ الحَدِیثِ الَّذِي رَوَوهُ أَنَّ المُؤمِنِینَ یَرَونَ رَبَّهُم فِي الجَنَّةِ عَلَى أَيِّ صُورَةٍ یَرَونَهُ؟

فَتَبَسَّمَ علیه السلام ثُمَّ قالَ: یا مُعاوِیَةُ، ما أَقبَحَ بِالرَّجُلِ یَأتِي عَلَیهِ سَبعُونَ سَنَةً أَو ثَمانُونَ سَنَةً یَعِیشُ فِي مُلكِ اللَّهِ وَیَأكُلُ مِن نِعَمِهِ لا یَعرِفُ اللَّهَ حَقَّ مَعرِفَتِهِ؟!

ثُمَّ قالَ علیه السلام: یا مُعاوِیَةُ، إنَّ مُحَمَّداً ﷺ لَم یَرَ رَبَّهُ تَبارَكَ وَتَعالى بِمُشاهَدَةِ العِیانِ، وَإنّ الرُّؤیَةَ عَلَى وَجهَینِ: رُؤیَةُ القَلبِ وَرُؤیَةُ البَصَرِ، فَمَن عَنى بِرُؤیَةِ القَلبِ فَهُوَ مُصِیبٌ، وَمَن عَنى بِرُؤیَةِ البَصَرِ فَقَد كَفَرَ بِاللَّهِ وَبِآیاتِهِ؛ لِقَولِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: مَن شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلقِهِ فَقَد كَفَرَ»[1]

در روایت مورد استناد معاند نیز آمده است:

---

۱. كفایة الأثر، ص۲۵۶، بحار الأنوار، ج۴، ص۵۴، ح۳۴

«روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در منزل فاطمه علیهاالسلام تشریف داشته در حالی که امام حسین علیه‌السلام در دامن آن جناب بودند، پیامبر گریسته و به سجده رفته سپس فرمودند:

ای فاطمه، ای دختر محمّد! در این ساعت علیّ اعلی در بهترین صورت خود را به من نشان داد و گفت: ای محمّد آیا حسین را دوست داری؟ گفتم: بلی، نور دیده و گل خوشبو و میوه دل و پرده ما بین دیده‌گان من است. در حالی که دست بر سر حسین نهاده بود به من فرمود: ای محمّد: برکت حاصل می‌شود از مولودی که بر او برکات و رحمت و رضوان من می‌باشد و لعنت و غضب و عذاب و ذلّت و عقوبت من بر کسی که او را کشته و نصب عداوتش نموده و با او دشمنی کرده و با وی به حرب برخاسته است. بطور حتم و قطع او سرور شهداء است از اوّلین و آخرین در دنیا و آخرت...»

«...إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى تَرَاءَى لِي فِي بَيْتِكِ هَذَا فِي سَاعَتِي هَذِهِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَ أَهْيَإِ هَيْئَةٍ وَ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ أَ تُحِبُّ الْحُسَيْنَ علیه‌السلام فَقُلْتُ نَعَمْ قُرَّةُ عَيْنِي وَ رَيْحَانَتِي ـ وَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي وَ جِلْدَةُ مَا بَيْنَ عَيْنَيَّ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام بُورِكَ مِنْ مَوْلُودٍ عَلَيْهِ بَرَكَاتِي وَ صَلَوَاتِي وَ رَحْمَتِي وَ رِضْوَانِي. وَ لَعْنَتِي وَ سَخَطِي وَ عَذَابِي وَ خِزْيِي وَ نَكَالِي عَلَى مَنْ قَتَلَهُ وَ نَاصَبَهُ وَ نَاوَاهُ وَ نَازَعَهُ أَمَا إِنَّهُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ ـ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»[1]

علامه مجلسی در توضیح این روایت دو احتمال را بیان می‌کنند که ما نیز بر همین اساس، پاسخ را ارائه می‌دهیم:

«بيان إن العليّ الأعلى أي رسوله جبرئيل أو يكون الترائي كناية عن غاية الظهور العلمي و حسن الصورة كناية عن ظهور صفات كماله تعالى له و وضع اليد

---

۱. کامل الزیارات، ص۶۷

کناية عن إفاضة الرحمة.»[1]

۱. در روایت آمده است که پیامبر می‌گوید «العلی الاعلی» را دیدم، یعنی کسی را دیدم که والا و بلند مرتبه است، (چرا که صاحب قدرت است، لذا بر دیگران برتری و سیطره دارد)

این وصف، توصیف جبرئیل هم می‌تواند باشد، زیرا خداوند از جبرئیل به عنوان فردی والا مقام و صاحب قدرت یاد می‌کند و می‌فرماید:

«این (قرآن) کلام فرستاده بزرگواری است (جبرئیل امین) ـ که صاحب قدرت است و نزد (خداوند) صاحب عرش مقام والا دارد ـ فرمانروا و امین است.»
﴿ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾(تکویر، آیه ۱۹ تا ۲۱)

آیات دیگری نیز است که مشهور مفسرین آنها را اشاره به جبرئیل می‌دانند:
«آن کس که قدرت عظیمی دارد او را تعلیم داده ـ همان کس که توانایی فوق العاده و سلطه بر همه چیز دارد ـ در حالی که در افق اعلی قرار داشت.» ﴿ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ (نجم، آیه ۵ تا ۷)

بنابراین اگر پیامبر گرامی می‌گوید که «العلی الاعلی» را دیدم، می‌تواند اشاره باشد که جبرئیل امین را دیدم.

۲. اگر هم بگوییم که مقصود از «العلی الاعلی» خداوند است، بر اساس روایتی که در ابتدای کلام از امام صادق علیه‌السلام ذکر کردیم، مقصود پیامبر گرامی از دیدن، دیدن قلبی و شهودی است، نه دیدن حسی و با چشم سر، چنان که می‌بینیم که یکی از دوستان دانشمند علی علیه‌السلام به نام «ذعلب یمانی» از امام علیه‌السلام پرسید «هل رایت ربك»: «آیا خدای خود را دیده‌ای»؟!

---

۱. بحار الانوار، ج۴۴، ص۲۳۸

امام علیه السلام فرمود «ا فاعبد ما لا اری» «آیا خدایی را که نبینم پرستش کنم»؟! و هنگامی که او توضیح بیشتر خواست امام اضافه کرد:

«لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان و لکن تدرکه القلوب بحقائق الایمان»

«چشمهای ظاهر هرگز او را مشاهده نکنند، بلکه قلبها بوسیله نور ایمان او را درک می‌نمایند»[1]

و این که می‌گوید خداوند را در بهترین صورت دیدم، یعنی خداوند با تمام صفات کمال و جمالش بر من جلوه کرد و من با قلب و دل و به صورت شهودی او را درک کردم و این که در نقل آمد که خداوند دستش را بر سر امام حسین علیه السلام گزارد، کنایه از این است که حسین علیه السلام را مشمول لطف و فیض و عنایت خود کرد، زیرا در لغت عرب از دست و ید به صورت کنایه در افاضه فیض و رحمت و اعمال قدرت استفاده می‌شود، چنان که در ذیل توضیح داده‌ایم:[2]

و این استعمال در عرف فارسی نیز متداول است که مثلا به دیگری می‌گوییم: دستی بر سرمان بکش، یعنی ما را مشمول لطف و فیض و عنایت خود گردان.

۳۱. الله هنگام تمام بلایا و فجایع انسانی مطلقاً هیچ واکنشی از خود نشان نمی‌دهد اما به محض اینکه اصحاب محمد صدایشان از صدای محمد بلندتر می‌شود واکنش نشان می‌دهد؟

پرسش سی و یکم:

الله در هنگام تمام بلایا و فجایع انسانی که منجر به مرگ میلیون‌ها زن و کودک بیگناه شده است مطلقاً هیچ اثر و واکنشی از خود نشان نمی‌دهد و فقط نظاره‌گر

---

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۷۹

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13822

زجر و مرگ انسان‌هاست.

اما به محض اینکه اصحاب محمد صدایشان از صدای محمد بلندتر می‌شود، داد الله در می‌آید که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ **(حجرات/۲)**

ای مؤمنان! صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید!!!

پاسخ:

این که چرا خداوند در دنیا در تمام موارد، جلوی جنایات ظالمین را نمی‌گیرد و آنان را با اختیاری که به آنان داده است وا می‌گذارد، پاسخ روشنی دارد که در ذیل پیرامون آن بحث کرده‌ایم:[1]

اما این که چرا خداوند در برابر بی‌ادبان نسبت به پیامبر گرامی واکنش نشان می‌دهد، آن هم پاسخ روشنی دارد، زیرا از یک سو افراد هتاک را رسوا کرده و نشان می‌دهد که آنان شایستگی زعامت و پیشوایی را پس از پیامبر گرامی ندارند و از سوی دیگر ادب برخورد با کسانی را که بر ذمه انسان حق بزرگی دارند را به مسلمین آموزش می‌دهد زیرا قرآن کتاب آموزش اخلاق و ادب است.

در شان نزول آیه مذکور آمده است:

«چون سوارانی از بنی تمیم نزد پیامبر آمدند، ابوبکر خطاب به پیامبر گفت که «قعقاع بن معبد» را امیرشان گردان و عمر گفت «اقرع بن حابس» را امیر گردان.

ابوبکر به عمر گفت تو می‌خواهی با من مخالفت کنی و عمر گفت نخیر چنین نیست. کار آنها به جدال و دعوا کشید و صداها را در حضور پیامبر بلند کردند تا جایی که نوشته‌اند نزدیک بود آن دو هلاک شوند و این آیات نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدای خود را فراتر

---

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/4780

از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی می‌کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید» (حجرات، آیه ۲)

«أَنَّهُ قَدِمَ رَكْبٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى النَّبِيِّ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَمِّرِ الْقَعْقَاعَ بْنَ مَعْبَدِ بْنِ زُرَارَةَ، قَالَ عُمَرُ: بَلْ أَمِّرِ الْأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَا أَرَدْتَ إِلَّا خِلَافِي، قَالَ عُمَرُ: مَا أَرَدْتُ خِلَافَكَ، فَتَمَارَيَا حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا، فَنَزَلَ فِي ذَلِكَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ﴾ حَتَّى انْقَضَتْ ـ «كَادَ الْخَيِّرَانِ أَنْ يَهْلِكَا. أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرُ رَفَعَا أَصْوَاتَهُمَا عِنْدَ النَّبِيِّ ... فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ﴾»[1]

در تفسیر نمونه پیرامون آیات مذکور می‌خوانیم:

«جمله اول ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...﴾ اشاره به این است که صدا را بلندتر از صدای پیامبر ﷺ نکنید، که این خود یک نوع بی‌ادبی در محضر مبارک او است، پیامبر ﷺ که جای خود دارد این کار در برابر پدر و مادر و استاد و معلم نیز مخالف احترام و ادب است.

بدیهی است اگر اینگونه اعمال به قصد توهین به مقام شامخ نبوت باشد موجب کفر است و بدون آن ایذاء و گناه».[2]

امام سجاد ؈ در رساله حقوق در مورد «رعایت ادب در برابر استاد که پیامبر گرامی مصداق روشنی برای آن است» فرمود:

«حق کسی که ترا تعلیم و تربیت می‌دهد این است که او را بزرگ داری، مجلسش را محترم بشمری، به سخنانش کاملا گوش فرا دهی، و رو به روی او بنشینی، صدایت را از صدای او برتر نکنی، و هر گاه کسی از او سؤالی کند تو

---

۱. صحیح بخاری، ج۵، ص۲۱۳ و، ج۶، ص۱۷۱ و، ج۹، ص۱۲۰؛ سنن ترمذی، ج۵، ص۳۶۱؛ سنن نسائی، ج۸، ص۲۴۰

۲. تفسیر نمونه، ج۲۲، ص۱۳۸

مبادرت به جواب ننمایی، در محضرش با کسی سخن نگویی، و نزد او از هیچکس غیبت نکنی، اگر پشت سر از او بد گویند دفاع کنی، عیوبش را مستور داری، و فضائلش را آشکار سازی، با دشمنانش همنشین نشوی، و دوستانش را دشمن نداری، هنگامی که چنین کنی فرشتگان الهی گواهی می‌دهند که تو به سراغ او رفته‌ای و برای خدا از او علم آموخته‌ای نه برای خلق خدا»[1]

۳۲. آیا پیامبر اسلام با مردم نبرد می‌کرد تا آنان به زور ایمان بیاورند؟

پرسش سی و دوم:

اسلام دین صلح و پیامبر اسلام منادی صلح!!!

هیچ اجباری در دین نیست! ﴿تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ﴾ **(بقره، آیه ۲۵۶) پس با آنها پیکار کنید تا اسلام بیاورند** ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ **(الفتح، آیه ۱۶)!!!**

پاسخ:

چنان که بارها گفته‌ایم اسلام آیینی است که هیچ کس را بر ایمان و اسلام مجبور نمی‌کند، چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ «در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است.» (بقره، آیه ۲۵۶)

مفسر معروف اسلامی «طبرسی» در «مجمع البیان» در شان نزول آیه نقل می‌کند: مردی از اهل مدینه بنام «ابو حصین» دو پسر داشت برخی از بازرگانانی که به مدینه کالا وارد می‌کردند هنگام برخورد با این دو پسر آنان را به عقیده و آیین مسیح دعوت کردند، آنان هم سخت تحت تاثیر قرار گرفته و به این کیش وارد شدند و هنگام مراجعت نیز به اتفاق بازرگانان به شام رهسپار گردیدند. «ابو

---

۱. محجة البیضاء، ج۳، ص۴۵۰ (باب آداب الصحبة و المعاشرة)

حصین» از این جریان سخت ناراحت شد و به پیامبرﷺ اطلاع داد و از حضرت خواست که آنان را به مذهب خود برگرداند و سؤال کرد آیا می‌تواند آنان را با اجبار به مذهب خویش باز گرداند؟ آیه فوق نازل گردید و این حقیقت را بیان داشت که: «در گرایش به مذهب اجبار و اکراهی نیست».[۱]

در نقلی آمده است که امام رضاؑ به نقل از پدران بزرگوار خود فرمود:

«مسلمانان به پیامبر خدا گفتند: ای پیامبر خدا! اگر کسانی را که بر آنان چیره گشتی، به پذیرش اسلام مجبور می‌ساختی، شمارِ ما افزون می‌گشت و در برابر دشمنان، نیرومند می‌شدیم. پیامبر خدا فرمود: «من حاضر نیستم خداوند عز و جل را با بدعتی که در باره آن به من دستوری نرسیده است، دیدار کنم «و من، از خودسران نیستم». در این هنگام، خداوند ـ تبارک و تعالی ـ نازل کرد: ای محمّد! «اگر پروردگارت می‌خواست، بی‌گمان، همه کسانی که در زمین هستند، سراسر، ایمان می‌آوردند»؛ یعنی همه در دنیا، از سرِ اجبار وناچاری ایمان می‌آوردند، همچنان که در آخرت، با دیدن و مشاهده عذاب، ایمان می‌آورند، و اگر من این کار را با آنان می‌کردم، دیگر سزاوارِ پاداش و ستایش از جانب من نمی‌بودند؛ بلکه می‌خواهم که با اختیار و آزادانه، ایمان بیاورند تا سزاوار تقرّب [به من] و کرامت و جاودانگی در بهشتِ جاویدان شوند. «پس آیا تو مردم را مجبور می‌کنی که مؤمن باشند؟»». «أنَّ المُسلِمينَ قالوا لِرَسولِ اللّهِﷺ لَو أكرَهتَ يا رَسولَ اللّهِ مَن قَدَرتَ عَلَيهِ مِنَ النّاسِ عَلَى الإِسلامِ لَكَثُرَ عَدَدُنا وقَوينا عَلى عَدُوِّنا. فَقالَ رَسولُ اللّهِﷺ: ما كُنتُ لِأَلقَى اللّهَ عَزَّ وجَلَّ بِبِدعَةٍ لَم يُحدِث إلَيَّ فيها شَيئاً «وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» فَأَنزَلَ اللّهُ تَبارَكَ وتَعالى: يا مُحَمَّدُ «وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً» عَلى سَبيلِ الإِلجاءِ وَالاضطِرارِ فِي الدُّنيا كَما يُؤمِنونَ عِندَ المُعايَنَةِ ورُؤيَةِ البَأسِ فِي الآخِرَةِ ولَو فَعَلتُ ذلِكَ بِهِم لَم يَستَحِقّوا مِنّي ثَواباً ولا مَدحاً لكِنّي اريدُ مِنهُم أن يُؤمِنوا

---

۱. مجمع البیان، ج۲، ص۶۳۱

مُختارينَ غَيرَ مُضطَرّينَ لِيَستَحِقّوا مِنّي الزُّلفى وَالكَرامَةَ ودَوامَ الخُلودِ في جَنَّةِ الخُلدِ «أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ.»[1]

جهاد در اسلام نیز برای تحمیل عقیده و مسلمانی بر کسی نیست، بلکه جهاد در اسلام جهاد دفاعی در برابر مهاجمین و ظالمینی است که در برابر مسلمین اعلام جنگ و لشکر کشی می‌کنند، چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿قُل لِّلۡمُخَلَّفِينَ مِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ سَتُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ قَوۡمٍ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ تُقَٰتِلُونَهُمۡ أَوۡ يُسۡلِمُونَ فَإِنۡ﴾ «به آنها که جنگ بر آنان تحمیل شده اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند و خدا قادر بر نصرت آنها است.» (حج، آیه ۳۹)

در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

آیا صحیح است کسی به انسان حمله کند و او از خود دفاع ننماید؟ یا ملتی متجاوز و سلطه‌گر هجوم بر ملت دیگر ببرند و آنها دست روی دست گذارده نابودی کشور و ملت خویش را تماشا کنند. در اینجا تمام قوانین آسمانی و بشری به شخص یا جمعیتی که مورد هجوم واقع شده حق می‌دهد برای دفاع از خویشتن به پا خیزد و آنچه در قدرت دارد به کار برد، و از هر گونه اقدام منطقی برای حفظ موجودیت خویش فروگذار نکند.

این نوع جهاد را، «جهاد دفاعی» می‌نامند، جنگهایی مانند جنگ احزاب و احد و موته و تبوک و حنین و بعضی دیگر از غزوات اسلامی جزء این بخش از جهاد بوده و جنبه دفاعی داشته است. هم اکنون بسیاری از دشمنان اسلام، جنگ را بر مسلمین تحمیل کرده‌اند و سرزمینهای اسلامی را اشغال نموده و منابع آنها را زیر سلطه خود گرفته‌اند چگونه اسلام اجازه می‌دهد در مقابل آنها سکوت شود؟»[2]

---

۱. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام: ج۱، ص۱۳۶، تفسیر نور الثقلین، ج۲، ص۳۳۱

۲. تفسیر نمونه، ج۲، ص۲۷

آیه مورد استناد معاند نیز ناظر به همین جهاد دفاعی و برای تسلیم و شکست دادن مهاجمین است، چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا * يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ﴾ «به متخلفان از اعراب بگو: به زودی از شما دعوت می‌شود که به سوی قومی جنگجو بروید و با آنها پیکار کنید تا تسلیم شوند، اگر اطاعت کنید خداوند پاداش نیکی به شما می‌دهد، و اگر سرپیچی نمائید همانگونه که قبلا نیز سرپیچی نمودید شما را عذاب دردناکی می‌کند.» (فتح، آیه ۱۶)

مخاطب آیه متخلفان «حدیبیه» است و راه بازگشت را به روی آنها می‌گشاید، و متذکر می‌شود هر گاه به راستی از رفتار قبلی خود پشیمان شده‌اید، و دست از راحت طلبی و دنیا پرستی برداشته‌اید، باید امتحان صداقت خود را در میدان سخت و سهمگین دیگری بدهید، و گرنه از میدانهای سخت اجتناب کردن، و در میدانهای راحت و پر غنیمت شرکت نمودن به هیچوجه ممکن نیست، و دلیلی است بر نفاق یا ضعف ایمان و جبن و ترس شما.

با توجه به اینکه در عصر پیامبرﷺ بعد از ماجرای «حدیبیه» و «خیبر» غزوه مهمی با مشرکان جز فتح مکه و غزوه «حنین» وجود نداشت، آیه فوق می‌تواند اشاره به آنها باشد، مخصوصا غزوه حنین که مردان جنگجوی سخت‌کوشی از طایفه «هوازن» و «بنی سعد» در آن شرکت داشتند....»[1]

در کتاب بحار الانوار نیز متذکر شده است که آیه می‌تواند در مورد غزوه حنین و طایفه هوازن و ثقیف باشد: «و هم هوازن و حنین و قیل هوازن و ثقیف»[2]

شیخ عباس قمی می‌نویسد:

---

۱. تفسیر نمونه، ج۲۲، ص۶۰

۲. بحار الانوار، ج۱۹، ص۱۶۰

«قبیله هوازن و ثقیف که مردمی دلاور بودند تنمّر و تکبّر ورزیدند و با هم پیمان نهادند که با پیغمبر جنگ کنند، پس مالک بن عوف نضریّ ـ که قائد هوازن بود ـ به تجهیز لشکر پرداخت و قبایل را با زنان و کودکان و اموال و مواشی کوچ همی‌داد، و چهار هزار مرد جنگی در میان ایشان بود. پس مالک کس به قبیله بنی سعد فرستاد و استمداد کرد، ایشان گفتند: محمّد ﷺ رضیع ما است، و در میان ما بزرگ شده با او رزم ندهیم، مالک به تکریر ارسال رسل و تقریر مکاتیب و رسائل، گروهی را از ایشان بفریفت و با خود کوچ داد.

بالجمله از دور و نزدیک تجهیز لشکر کرد، چندان که سی هزار مرد دلاور بر او گرد آمد. پس طیّ طریق کرد، در پهن دشتی که وادی حنین نام دارد اطراق کرد.

از آن سوی، این خبر به پیغمبر ﷺ رسید، به اعداد کار پرداخت، عتاب بن اسید را به حکومت مکّه بازداشت، و معاذ بن جبل را برای تعلیم مردم مکّه نزد او گذاشت، پس با دو هزار نفر از اهل مکّه، و ده هزار مردم خود که مجموع دوازده هزار بود، و به قولی با شانزده هزار مرد جنگی از مکّه خیمه بیرون زد و یک صد زره، و بعضی دیگر از آلات حرب از صفوان بن امیّه به عاریت گرفت و کوچ داده راه با حنین نزدیک کرد»[1]

می‌بینیم طایفه هوازن و ثقیف در حنین قصد جنگ با پیامبر گرامی و نابودی اسلام را داشتند که پیامبر گرامی از باب جهاد دفاعی به نبرد آنان رفت و آیه مورد استناد معاند از سوره فتح نیز ناظر به نبرد با همین مهاجمین و دشمنان حربی قوی و جنگجو تا زمان شکست دادن و تسلیم شدن آنان است و مقصود از «یسلمون» در آیه مذکور، بر خلاف ادعای معاند، تسلیم شدن و شکست این گروه مهاجم است نه تحمیل جبری دین اسلام بر آنها، زیرا روشن شد که پیامبر گرامی کسی را بر دین اسلام مجبور نمی‌کرد.

---

۱. منتهی الآمال، ج۱، ص۲۱۸

ماده «سلم» در موارد تسلیم شدن و تن دادن به صلح و اطاعت پذیری به کار می‌رود.[۱]

۳۳. اعتراف آیت الله خامنه‌ای: پیامبر اسلام دستور می‌داد افراد را ترور کنند؟

پرسش سی و سوم:

اعتراف آیت الله خامنه‌ای: پیامبر اسلام دستور می‌داد افراد را ترور کنند!

علی خامنه‌ای در سخنرانی مربوط به سال ۱۳۷۹ می‌گوید: خشونت یعنی کشتن، کتک زدن، زندانی کردن. خشونت قانونی خوب است. آن‌جایی که حکومت اسلامی در مقابل اغتشاش قرار می‌گیرد بایستی با خشونت رفتار کند. از اسم خشونت نباید ترسید، پیغمبر دستور داد افراد را ترور کنند. امروز هم رهبری تکلیفش اقتضا کند علنی خواهد گفت. /حافظه تاریخی!!

پاسخ:

ما در ذیل پیرامون دیدگاه اسلام در مورد ترور توضیحات کافی را ارائه داده‌ایم:[۲]

هم اینک توضیحی پیرامون دیدگاه رهبر انقلاب می‌دهیم که طبق دیدگاه ایشان، تروری که مقصودشان از بیان فوق بوده است، تروری نیست که جوامع بشری آن را ناپسند می‌دانند و تنها تشابه در نامگذاری موجب اشتباه شده است.

ترور در لغت به ترساندن و ارعاب و وحشت میان مردم معنا شده است که مناسب است با قتلی که به صورت پنهانی و بدون اطلاع قبلی صورت می‌گیرد.[۳]

---

۱. لسان العرب، ج۱۲، ص۲۹۳ «لغتان للصلح ... ای الانقیاد»

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9681

۳. فرهنگ کامل انگلیسی، فارسی؛ دکتر عباس آریان پور، ج۵، ص۵۷۰۹؛ فرهنگ علوم سیاسی، احمد شاملو، ص۵۶۳

همینطور «ولف» فیلسوف آمریکایی ترور را عبارت از به کار بردن غیر مشروع خشونت می‌داند و می‌نویسد:

«تروریسم عبارت است از به کار بردن غیر مشروع زور و خشونت برای رسیدن به اهداف خاص، لذا استفاده مشروع از قدرت و زور داخل در مفهوم ترور نیست»[1]

سایت ویکی پدیا نیز ترور را استفاده غیر قانونی از خشونت و ترساندن می‌داند و می‌نویسد:

«تروریسم استفاده غیرقانونی از خشونت یا ارعاب است، به خصوص علیه غیر نظامیان، برای دنبال کردن اهداف سیاسی است»[2]

بنابراین ترور‌ی که ناپسند افراد و جوامع است دو رکن اساسی دارد:

۱. به صورت پنهانی و ارعاب باشد چرا که در ترور عنصر پنهان کاری نهفته است ۲. به صورت استفاده غیر قانونی از خشونت و قدرت باشد.

حال اگر قتلی صورت گیرد که به صورت قانونی و مشروع بوده باشد و از قبل هم به صورت عمومی اعلام شده باشد که مثلا دیگر جان فلانی که مجرم است، حرمتی ندارد، چون دو رکن ترور مذکور در آن نیست، ناپسند محسوب نمی‌شود.

مقصود رهبری از تعبیر «ترور»، ترور مذموم در نزد جوامع بشری نیست که دو ملاک مذکور را دارا باشد، بلکه ایشان تروری را جایز می‌دانند و به پیامبر گرامی نسبت می‌دهند که مصداق ترور مذموم نیست و دو ملاک مذکور را ندارد، بیان کامل ایشان به این صورت است:

«خشونت یعنی چه؟ خشونت، یعنی کشتن، کتک زدن، زندانی کردن، بداخلاقی کردن، تندی کردن. خشونت، یک امر واضح و یک معنای بدیهی

---

۱. الارهاب، مصطفی مصباح، ص۴۴

2. https://b2n.ir/q29817

است. الان چند ماه است که در بعضی از مطبوعاتِ ما دائم دنبال میشود که خشونت خوب است یا بد است؛ یا فلان کس طرفدار خشونت است، فلان کس مخالف خشونت است؛ یا اسلام خشونت را قبول دارد، یا قبول ندارد! آیا این مسأله این‌قدر مهم و مشکل است!؟ یا نه؛ پشت سر این قضیه، نیّتهای دیگری است!؟

اسلام درباره‌ی مسأله خشونت نظر روشن و واضحی دارد. اسلام استفاده از خشونت را اصل قرار نداده؛ اما در مواردی که خشونت قانونی باشد، آن را نفی هم نکرده است. ما دوگونه خشونت داریم: یک خشونت قانونی است؛ یعنی قانون خشونتی را اعمال میکند؛ مینویسد که اگر فلان کس این کار را کرد، او را به زندان ببرند. این خشونت است، اما این خشونت بد نیست. این خشونت در برابر تجاوز به حقوق انسانهاست. این خشونت در مقابل آدمِ بیقانون است. این خشونت در مقابل متجاوز است. اگر در مقابل متجاوز خشونت اعمال نشود، تجاوز در جامعه زیاد خواهد شد. این‌جا خشونت لازم است. یک خشونت هم خشونت غیر قانونی است. مثلاً یک نفر بیجا، خودسر، خودرأی، بر طبق میل خود، برخلاف قانون و بر خلاف دستور، نسبت به کسی اعمال خشونت میکند؛ یک سیلی به گوش کسی میزند. آیا این خوب است یا بد است؟ معلوم است که این بد است. در این شکّی نیست.

یکی از بزرگترین مظاهر استقلال انسان، استقلال فکری است. ببینید اسلام چه میگوید؛ ببینید منطق صحیح چه میگوید. آیا خشونت بد است یا خوب؟ جواب این است که نه بد است، نه خوب؛ هم بد است، هم خوب. خشونت قانونی، خوب و لازم است؛ اما خشونت غیرقانونی، بد و زشت و جنایت است. طرح این‌گونه مطالب را به صورت یک مسأله روز درآورده‌اند. مسأله روز هم که تمام شدنی نیست. مرتّب از این نقل میکنند، از آن نقل میکنند؛ حرفهای بعضی

از بزرگان را تحریف میکنند، برای این‌که بتوانند جو متشنّجی در کشور درست کنند. جوانی میگوید خشونت خوب است، جوان دیگر میگوید خشونت بد است. این او را به خشونت متّهم میکند، او این را به خشونت متّهم میکند! چرا این کار را میکنند؟ جوانان ما هم اهل خشونت نیستند؛ مؤمنین ما هم اهل خشونت نیستند؛ متدیّنین ما هم اهل خشونت نیستند. آن‌جایی که قانون خشونت را نسبت به کسی بخواهد، البته خشونت اعمال خواهد شد. قانون هم قانون است؛ قانون یک امر پنهانی نیست. آن روزی که پیامبر دستور داد آن افراد را ترور کنند، درِ گوش کسی نگفت. علناً گفت هر کس هند را پیدا کرد، او را بکشد. هر کس فلان‌بن‌فلان را پیدا کرد، او را بکشد. امام رضوان‌الله‌علیه گفت هر کس سلمان رشدی را پیدا کرد، او را بکشد. امروز هم رهبری اگر بر طبق احکام اسلام یک جا تکلیفش اقتضا کند، علنی خواهد گفت. مخفیانه و درِ گوشی نیست[1]

می‌بینیم ایشان توروی را به پیامبر نسبت می‌دهند و خود نیز جایز می‌دانند که مصداق خشونت مشروع و قانونی باشد و پنهان کاری نیز در آن رخ نداده باشد، یعنی دو ملاک ترور مذموم در نزد جوامع بشری در آن نیست.

۳۴. حمله و تجاوز به خاک ایران و امپراطوری ساسانیان توسط محمد، پیامبر اعراب دو سال قبل از مرگش!!!

پرسش سی و چهارم:

حمله و تجاوز به خاک ایران و امپراطوری ساسانیان توسط محمد، پیامبر اعراب دو سال قبل از مرگش!!!

محمد، پیامبر اعراب در سال ۸ هجری و دوسال قبل از مرگش به قسمتی از خاک ایران حمله می‌کند که در واقع شروع کشورگشایی و جنایت اعراب مسلمان و

1. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3002

به دستور خود او میباشد. استاد سعید نفیسی محقق و مورخ سرشناس ایرانی در کتاب تاریخ اجتماعی ایران می‌نویسد:

تازیان در سال هشتم هجرت نخستین حمله را به جزیره بحرین یعنی خاک ایران کردند و از آن زمان تا سال ۳۰ هجری دامنه جنگهای ایران و عرب کشیده شد و یک بار در اواخر زندگی رسول اکرم و خلافت عمر و یک بار پس از مرگ عمر چندی تعطیل شد و سرانجام در سال ۳۰ هجری در خلافت عثمان قسمت عمده ایران به تصرف اعراب درآمد. (منبع: کتاب تاریخ اجتماعی ایران، از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان، نوشته سعید نفیسی، صفحه ۹!!)

پاسخ:

معاندین دروغگو با جعل و تزویر مدعی شده‌اند که پیامبر گرامی با لشگرکشی بحرین را به تصرف خود در آورده است، در حالی که این ادعای آنان مانند سایر ادعاهایشان کذب و دروغ است و مردم بحرین با مسالمت به اسلام گرویدند و پیامبر هم به بحرین لشگر کشی نکرد، بلکه تنها نماینده را به سوی بحرین فرستاد و اهالی بحرین به درخواست و دعوت پیامبر گرامی و نماینده او پاسخ مثبت دادند.

ابن اثیر می‌نویسد:

«اما منذر بن ساوی والی بحرین. چون علاء بن حضرمی نزد او رفت و به اسلام و یا اداء جزیه دعوت نمود اسلام آورد تمام اعراب بحرین هم مسلمان شدند. در آن زمان بحرین تابع ایران بود مردم دیگر که یهود و نصاری و مجوس (زردشتی) بودند با علاء و منذر صلح کرده جزیه را از هر شخص بالغ یک دینار بود تقبل و تادیه نمودند. در بحرین جنگی رخ نداد. بعضی مسلمان شدند و برخی صلح نمودند در این سال انجام حج بدست مشرکین بود.»

«فأمّا أهل البلاد من الیهود و النصاری و المجوس فإنّهم صالحوا العلاء و

المنذر على الجزية من كلّ حالم دينار، و لم يكن بالبحرين قتال إنّما بعضهم أسلم و بعضهم صالح. و ولي الحج في هذه السنة المشركون.»[۱]

طبری نیز می‌نویسد:

در سال هشتم پیغمبر خدا علاء بن حضرمی را سوی منذر بن ساوی عبد ی فرستاد با نامه‌ای بدین مضمون:

«بسم الله الرحمن الرحیم: از محمد، پیغمبر فرستاده خدا به منذر بن ساوی «درود بر تو. من ستایش خدای یگانه می‌کنم. اما بعد، نامه تو و، «فرستادگانت رسیدند، هر که نماز ما کند و ذبیحه ما بخورد و رو به قبله «ما کند مسلمان است و حقوق و تکالیف مسلمانان دارد و هر که دریغ ورزد باید جزیه دهد.» گوید: پیغمبر با آنها صلح کرد که مجوسان جزیه دهند و مسلمان از ذبیحه‌شان نخورد و زن از آنها نگیرد.»

«سنه ۸ قال: و فيها بعث رسول الله ﷺ العلاء بن الحضرمى الى المنذر بن ساوى العبدى، و كتب اليه كتابا فيه: بسم الله الرحمن الرحيم، من محمد النبي رسول الله الى المنذر بن ساوى سلام عليك، فانى احمد إليك الله الذى لا اله الا هو، اما بعد، فان كتابك جاءني و رسلك و انه من صلى صلاتنا، و اكل ذبيحتنا، و استقبل قبلتنا، فانه مسلم، له ما للمسلمين و عليه ما على المسلمين، و من ابى فعليه الجزية قال: فصالحهم رسول الله ﷺ على ان على المجوس الجزية، لا تؤكل ذبائحهم، و لا تنكح نساؤهم.»[۲]

در کتاب جامع التواریخ نیز می‌خوانیم:

«این علاء را پیغمبر فرستاده بود سوی مُنذر بن ساوی و این منذر مسلمان

---

۱. الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۲۱۵

۲. تاریخ طبری، ج۳، ص۲۹

شد و اهل بحرین را مسلمان کرد»[۱]

در کتاب تاریخ گزیده نیز می‌خوانیم:

«علاء حضرمی را به منذر بن ساوی ملک بحرین فرستاد. مسلمان شد و پاسخ نامه باز فرستاد»[۲]

در کتاب تاریخ نگارستان نیز می‌خوانیم:

«علاء خضرمی را بمنذر بن ساوی ملک بحرین و بغیر از نجاشی و منذر ساوی (از حکام) دیگری بشرف اسلام مشرف نشد»[۳]

علامه مجلسی نیز می‌نویسد:

«گویند: در این سال حضرت علاء بن حضرمی را بسوی منذر بن شادی فرستاد در بحرین که او را دعوت نماید به اسلام یا دادن جزیه، و ولایت بحرین در تصرف پادشاه عجم بود، پس منذر با جمعی از عرب مسلمان شدند و اهل بلاد از یهود و نصاری صلح کردند با علاء و منذر که جزیه بدهند، و بحرین بی‌قتال فتح شد»[٤]

۳۵. پیامبر اسلام معتقد بود که گل مصر بی‌غیرتی می‌آورد!!!

پرسش سی و پنجم:

اندر حکایت پیامبر و ائمه مسلمانان!

در روایتی صد در صد صحیح از امام رضا و پیامبر اسلام، گِل مصر بی‌غیرتی می‌آورد:

---

۱. جامع التواریخ (تاریخ ایران و اسلام)، ج۳، ص۱۷۹۷

۲. تاریخ گزیده، ص۱۴۹

۳. تاریخ نگارستان، ص۱۲

٤. حیاة القلوب، ج۴، ص۱۱۵۰

في الموثق كالصحيح عن أبي الحسن الرضا قال: سمعته يقول و ذكر مصر فقال قال النبي: لا تأكلوا في فخارها و لا تغسلوا رؤوسكم بطينها فإنه يذهب بالغيرة و يورث دياثة.

ترجمه: در روایتی موثق کالصحیح امام رضا می‌گوید که پیامبر در ذکر مصر گفت: در سفالینه‌های آن غذا نخورید و سرهایتان را با گِل آنجا نشویید زیرا غیرت را از بین می‌برد و دیوثی می‌آورد! منبع: روضة المتقین؛ محمد تقی مجلسی، ج۱۲، ص۳۲۶!!

پاسخ:

علامه مجلسی در توضیح روایاتی که در مدح و مذمت شهرها و اماکن وارد شده است، می‌نویسد:

«ممکن است جمع میان اخباری که در مدح شام و مصر و ذم آنها وارد شده بدان چه پیش اشاره کردیم که راجع به اختلاف مردم آنها است در هر زمانی، زیرا شام در آغاز جایگاه پیغمبران و نیکان بوده و از بلاد شریف و با برکت بوده، و چون مردمش شقی‌تر و کافرتر شدند از بدترین بلاد شد چنانچه روز عاشوراء از روزهای با برکت بوده ـ چنانچه از پاره‌ای اخبار بر آید ـ و چون امام حسین علیه‌السلام در آن کشته شده از بدترین روزها شد.»

«يمكن الجمع بين الآيات و الأخبار الواردة في مدح الشام و مصر و ذمه بما أومأنا إليه سابقا من اختلاف أحوال أهله في الأزمان فإنه كان في أول الزمان محل الأنبياء و الصلحاء فكان من البلاد المباركة الشريفة فلما صار أهله من أشق الناس و أكفرهم صار من شر البلاد كما أن يوم عاشوراء كان من الأيام المتبركة كما يظهر من بعض الأخبار فلما قتل فيه الحسين عليه‌السلام صار من أنحس الأيام.»[۱]

۱. بحار الأنوار (ط ـ بیروت)، ج۵۷، ص۲۰۸

بر این اساس اگر در روایاتی از مصر و از خاک آن مذمت شده است به خاطر عملکرد ناصواب مردمان مصر در آن عصر بوده است چرا که اعمال ناصواب مردمان بر خاک مصر اثر طبیعی و تکوینی می‌گذارد و این اثر طبیعی و تکوینی می‌توانست دامنگیر دیگران گردد، اثرات طبیعی و تکوینی که از نظر عادی قابل درک نیست و وحی از آن پرده بر می‌دارد.

از جریان یوسف نبی علیه‌السلام و زلیخا و بی‌تفاوتی همسر زلیخا به اعمال ناشایست همسرش استفاده می‌شود که در آن عصر مسائلی چون غیرت و مردانگی و... مورد توجه مصریان نبوده است، چنان که خداوند از زبان همسر زلیخا یاد می‌کند که گفت:

﴿لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ «یوسف! از این موضوع صرفنظر کن، و تو ای زن نیز از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی.» (یوسف، آیه ۲۹)

در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«از جمله مسائلی که در این داستان توجه انسان را به خود جلب می‌کند این است که در یک چنین مساله مهمی که ناموس عزیز مصر به آن آلوده شده بود، چگونه او با یک جمله قناعت کرد و تنها گفت از گناه خود استغفار کن که از خطاکاران بودی، و شاید همین مساله سبب شد که همسر عزیز پس از فاش‌شدن اسرارش در سرزمین مصر، زنان اشراف را به مجلس خاصی دعوت کند و داستان عشق خود را با صراحت و عریان بازگو نماید. آیا ترس از رسوایی، عزیز را وادار کرد که در این مساله کوتاه بیاید؟ یا اینکه اصولا برای زمامداران خود کامه و طاغوتیان، مساله غیرت و حفظ ناموس چندان مطرح نیست؟ آنها آن قدر آلوده به گناه و فساد و بی‌عفتی هستند که اهمیت و ابهت این موضوع، در نظرشان از بین رفته است. احتمال دوم قویتر به نظر می‌رسد»[۱]

---

۱. تفسیر نمونه، ج۹، ص۳۸۸

همینطور بی‌غیرتی و ذلت بنی اسرائیل نیز بر خاک مصر اثرات تکوینی نامطلوب گذاشته است، چنان که در نقلی آمده است که امام باقر علیه السلام فرمود:

«چه خوب سرزمینی است شام و چه بد مردمی دارد امروزه، و چه بد سرزمینی است مصر، راستی که زندانی بود برای بنی اسرائیل از خشم خدا بر آنها، و بنی اسرائیل به مصر نرفتند جز از خشم خدا بر آنها و نافرمانی آنها از خدا زیرا خدا عزّ و جلّ به آنها فرمود: درآئید به سر زمین مقدسی که خدا برای شما نوشته است، یعنی شام و سرباز زدند از ورود بدان و نافرمانی کردند و چهل سال در بیابان گم شدند. فرمود: بیرون شدن آنان از مصر و ورود آنها به شام نبود جز پس از آنکه توبه کردند و خدا از آنها خشنود شد، سپس امام پنجم علیه السلام فرمود: راستش من بد دارم خوردن خوراکهائی که در گل پخته‌های مصر پخته شود و دوست ندارم سرم را با گلش بشویم از ترس اینکه خواری بار آورد و غیرتم را ببرد.»

«نِعْمَ الْأَرْضُ الشَّامُ وَ بِئْسَ الْقَوْمُ أَهْلُهَا الْيَوْمَ وَ بِئْسَ الْبِلَادُ مِصْرُ أَمَا إِنَّهَا سِجْنُ مَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ بَنُو إِسْرَائِيلَ مِصْرَ إِلَّا مِنْ سَخْطَةٍ وَ مَعْصِيَةٍ مِنْهُمْ لِلَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ يَعْنِي الشَّامَ فَأَبَوْا أَنْ يَدْخُلُوهَا وَ عَصَوْا فَتَاهُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ وَ مَا كَانَ خُرُوجُهُمْ مِنْ مِصْرَ وَ دُخُولُهُمُ الشَّامَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ تَوْبَتِهِمْ وَ رِضَا اللَّهِ عَنْهُمْ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ آكُلَ شَيْئاً طُبِخَ فِي فَخَّارِ مِصْرَ وَ مَا أُحِبُّ أَنْ أَغْسِلَ رَأْسِي مِنْ طِينِهَا مَخَافَةَ أَنْ تُورِثَنِي تُرْبَتُهَا الذُّلَّ وَ تَذْهَبَ بِغَيْرَتِي.»[۱]

بنابراین تا زمانی که مردمان مصر دنباله رو عملکرد ناصواب بنی اسرائیل در نافرمانی خداوند یا ادامه دهنده عملکرد سلاطین مصر در بی‌غیرتی باشند، ذلت و بی‌غیرتی در آنجا حاکم است و این اعمال ناشایست در خاک آن سرزمین تاثیر سوء وضعی و طبیعی می‌گذارد، چنان که در زمان صدور روایات ناهی از استفاده

---

۱. قصص الانبیاء، راوندی، ص۱۸۶

از گل و سفال مصری، این عملکرد ناصواب بر مردمان آن زمان حاکم بوده است و اثر وضعی مذکور مصداق داشته است، لذا روایات ناهیه صادر شده است، طبیعتا زمانی که این عملکرد ناصواب مردم مصر اصلاح گردد، طبق بیان علامه مجلسی دیگر این روایات در مورد خاک مصر مصداق پیدا نمی‌کند.

۳۶. پیامبر اسلام معتقد بود که زن حتی حق ندارد بدون اجازه‌ی شوهرش حتی به عیادت پدر مریض خود برود!!!

پرسش سی و ششم:

در اسلام زن حتی حق ندارد بدون اجازه‌ی شوهرش به عیادت پدر مریض خود برود!

امام صادق: در زمان پیامبر مردی از انصار به جهت انجام کاری به سفر رفت. هنگام خروج با همسرش پیمان بست که از خانه خارج نشود تا او بازگردد. در این حال پدر همسرش بیمار شد، بنابراین آن زن شخصی را نزد پیامبر فرستاد و گفت: شوهرم بیرون رفته و از من عهد گرفته که از خانه خارج نشوم. از طرفی پدرم بیمار است. آیا اجازه می‌دهید به عیادت پدرم بروم؟ پیامبر فرمود: نه در خانه‌ات بنشین و از شوهرت اطاعت کن. پس بیماری پدرش سخت شد و زن دوباره شخصی را برای اجازه نزد حضرتش فرستاد و گفت: آیا اجازه می‌دهید از پدرم عیادت کنم؟ فرمود: در خانه‌ات بنشین و از شوهرت اطاعت کن. ناگاه پدر زن از دنیا رفت، او به پیامبر پیام فرستاد که پدرم فوت نمود آیا اجازه می‌دهید بر او نماز بخوانم؟ فرمود: «نه در خانه‌ات بنشین و شوهرت را اطاعت کن» پدر زن دفن شد؛ در این هنگام پیامبر برای آن زن پیام فرستاد: الله تو و پدرت را به جهت اطاعت تو از شوهرت آمرزید! (منبع: الکافی، ج۵، ص۵۱۳)

پاسخ:

در چهار سوره از قرآن مجید نیکی به والدین بلا فاصله بعد از مساله توحید قرار گرفته این همردیف بودن دو مساله بیانگر این است که اسلام تا چه حد برای پدر و مادر احترام قائل است.

در سوره بقره آیه ۸۳ می‌خوانیم: ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ و در سوره نساء آیه ۳۶ ﴿أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾. و در سوره انعام آیه ۱۵۱ می‌فرماید: ﴿وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾. و در آیات مورد بحث نیز این دو را قرین با هم دیدیم ﴿وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾.

اهمیت این موضوع تا آن پایه است که هم قرآن و هم روایات صریحا توصیه می‌کنند که حتی اگر پدر و مادر کافر باشند رعایت احترامشان لازم است.

در سوره لقمان آیه ۱۵ می‌خوانیم: ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾: «اگر آنها به تو اصرار کنند که مشرک شوی اطاعتشان مکن، ولی در زندگی دنیا به نیکی با آنها معاشرت نما»

در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«حق پدر و مادر از مسائلی است که در قرآن مجید زیاد روی آن تکیه شده و کمتر موضوعی است که این قدر مورد تاکید واقع شده باشد، و در چهار مورد از قرآن، بعد از توحید قرار گرفته است، از این تعبیرهای مکرر استفاده می‌شود که میان این دو ارتباط و پیوندی است و در حقیقت چنین است چون بزرگترین نعمت، نعمت هستی و حیات است که در درجه اول از ناحیه خدا است، و در مراحل بعد به پدر و مادر ارتباط دارد، زیرا که فرزند، بخشی از وجود پدر و مادر است، بنا بر این ترک حقوق پدر و مادر، هم دوش شرک به ـ خدا است.»[۱]

---

۱. تفسیر نمونه، ج۳، ص۳۷۹

بنابراین نیکی و رسیدگی به پدر و مادر از موضوعات و تکالیف واجب و اساسی و ضروری اسلام است و ما در ذیل توضیح داده‌ایم که زن برای خروج از منزل در جهت انجام تکالیف واجبه خود نیازی به اذن و اجازه شوهر ندارد:[۱]

بالخصوص در روایتی تصریح شده است که زن در جهت نیکی به پدر و مادر و صله رحم نیازی به اذن شوهر ندارد چنان که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«زن در زکات واجب و نیکی با پدر و مادر و رسیدگی خویشان نیازی به اجازه شوهر ندارد» «... في زكاة أو برّ والديها أو صلة قرابتها.»[۲]

روایتی هم که معاند به آن استناد کرد، جنبه کلی و عمومی ندارد بلکه ناظر به یک قضیه شخصی است که شوهر زن به خاطر مصالح و مفاسدی که مد نظرش بود، با همسرش عهد و پیمان بسته بود که از منزل خارج نشود و وقتی زن از پیامبر کسب تکلیف کرد، از آنجایی که پیامبر عالم به آن مفاسد بودند، صلاح دیدند که زن از شوهر در قضیه مذکور اطاعت کند و به دیدن پدرش نرود زیرا آن مفاسد به قدری حائز اهمیت بود که بر دیدار پدر در ساعات پایانی عمرش ترجیح داشت، بنابراین روایت مذکور یک حکم کلی و عام را بیان نمی‌کند و تنها ناظر به یک جریان و قضیه خاص و شخصی در زندگی یک مرد و زن بوده است:

«ورد في عهد الرجل بالمرأة في قضية شخصية ... يمكن حملها على ترتّب مفسدة في مخالفة الزوج و الخروج عن البيت في سفره البعيد و لمّا كان النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله عالماً بتلك المفسدة فأمر الزوجة بطاعة الزوج و عدم الخروج من البيت في ذلك المورد.»[۳]

۳۷. پاسخی به وهابی در مورد ماموریت پیامبر اسلام به هجرت از مکه!!!

پرسش سی و هفتم:

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12822

۲. الكافی، ج۵، ص۵۱۴

۳. أحكام الاسر(دليل تحرير الوسيلة للإمام الخميني قدس سره)، ص۲۲

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ قَالَ: لَمَّا تُوُفِّيَ أَبُوطَالِبٍ نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَى رَسُولِ اللهِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اخْرُجْ مِنْ مَكَّةَ فَلَيْسَ لَكَ فِيهَا نَاصِرٌ، وَثَارَتْ قُرَيْشٌ بِالنَّبِيِّ فَخَرَجَ هَارِباً حَتَّى جَاءَ إِلَى جَبَلٍ بِمَكَّةَ يُقَالُ لَهُ الْحَجُونُ فَصَارَ إِلَيْهِ.

عبید بن زراره می‌گوید: امام صادق گفت: آنگاه که ابوطالب از دنیا رفت، جبرئیل بر پیامبر نازل شد و دستور رساند که: ای محمد! از مکه بیرون شو، زیرا دیگر اینجا یاور نداری و قریش بر پیغمبر هجوم آوردند و آنحضرت از مکه گریخت.(اصول کافی ۱/۴۴۹)

این حدیث صحیح‌السند، اذعان می‌کند که پیغمبر به هنگام وفات ابوطالب، دستور یافت که به مدینه هجرت کند و هجرت نمود.

درحالی که آنحضرت حدود چهار سال، بعد از وفات ابوطالب، به مدینه هجرت نمود.

[ابوطالب در سال ۱۰ بعثت از دنیا رفت. و هجرت پیغمبر به مدینه در ابتدای سال ۱۴ بعثت بود]!!

پاسخ:

متاسفانه وهابی روایت را نادرست و دروغ ترجمه کرده است.

علامه مجلسی در ترجمه روایت می‌نویسد:

«کلینی به سند حسن از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده است که: چون ابو طالب به رحمت حق واصل شد جبرئیل بر حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد و گفت که: یا محمد! از مکه بیرون رو که اکنون تو را در مکه یاوری نیست؛ و قریش شوریدند بر آن حضرت پس گریخت از ایشان و به جانب کوهی رفت در مکه که آن را حجون می‌گویند»[1]

---

۱. حیاة القلوب، ج۳، ص۸۰۱

وهابی به دروغ روایت را معنا کرد که پیامبر بلافاصله بعد از وفات ابوطالب علیهما السلام مامور شد به مدینه هجرت کرد و به این دستور عمل نیز کرد، در حالی که روایت کتاب کافی می‌گوید که پیامبر بر اثر فشار قریش پس از وفات جناب ابوطالب به کوهی در همان مکه گریخت و تنها مامور شده بود که از مکه هجرت کند نه آنکه لزوما به مدینه برود.

بر اساس نصوص تاریخی شیعه و سنی، پیامبر گرامی پس از وفات جناب ابوطالب علیهما السلام و بر اثر فشار قریش و دستور خداوند به هجرت به سوی طائف هجرت کرد و در حدود یک ماه در طائف ماند اما اهالی طائف به پیامبر گرامی با سنگ و... حمله بردند و پیامبر مجبور شد به سوی مکه باز گردد و با افراد مختلف رایزنی کند تا جایگاهی برای هجرت بیابد، نهایتا با اهالی مدینه رایزنی کرد و پس از بستن پیمانهای عقبه اول وعقبه دوم به سوی مدینه هجرت کرد:

«فَلَمَّا تُوُفِّيَ أَبُو طَالِبٍ خَرَجَ إِلَى الطَّائِفِ وَ أَقَامَ فِيهِ شَهْراً وَ كَانَ مَعَهُ زَيْدُ بْنُ الْحَارِثِ ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى مَكَّةَ وَ مَكَثَ فِيهَا سَنَةً وَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فِي جِوَارِ مُطْعِمِ بْنِ عَدِيٍّ وَ كَانَ يَدْعُو الْقَبَائِلَ فِي الْمَوَاسِمِ فَكَانَتْ بَيْعَةُ الْعَقَبَةِ الْأُولَى بِمِنًى فَبَايَعَهُ خَمْسَةُ نَفَرٍ مِنَ الْخَزْرَجِ ... فَلَمَّا انْصَرَفُوا إِلَى الْمَدِينَةِ وَ ذَكَرُوا الْقِصَّةَ وَ قَرَءُوا الْقُرْآنَ صَدَّقُوهُ وَ فِي السَّنَةِ الْقَابِلَةِ وَ هِيَ الْعَقَبَةُ الثَّانِيَةُ...» ـ «لَمَّا تُوُفِّيَ أَبُو طَالِبٍ تَنَاوَلَتْ قُرَيْشٌ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله فَخَرَجَ إِلَى الطَّائِفِ... فَآذَوْهُ وَ رَمَوْهُ بِالْحِجَارَةِ فَانْصَرَفَ إِلَى مَكَّةَ...» ـ «توفّي أبو طالب، و ابتلي رسول الله صلی الله علیه و سلم أشدّ ما كان، فعمد لثقيف بالطّائف، رجاء أن يؤووه...» ـ «ان رسول الله يعرض نفسه في المواسم على قبائل العرب ... لم يزل رسول الله يعرض نفسه على كلّ قادم له اسم و شرف و يدعوه إلى الله. و كان كلّما أتى قبيلة يدعوهم إلى الإسلام ... (ذكر أوّل عرض رسول الله صلی الله علیه و سلم، نفسه على الأنصار و إسلامهم)»[1]

---

۱. مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ج۱، ص۱۷۴؛ بحار الأنوار، ج۱۹، ص۲۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج۱،

برخی از علمای اهل‌سنت نقل کرده‌اند که پیامبر بعد از وفات جناب ابوطالب و ماموریت به هجرت از سوی خداوند، هجرتهای متعددی به سوی قبائل مختلف داشت و از مکه خارج می‌شد اما نتوانست یار و یاوری برای خود جمع کند تا آنکه با اهالی مدینه ارتباط گرفت و به سوی مدینه هجرت کرد: «یقولون أیضا: إنه بعد وفاة عمه خرج إلی بني صعصعة، و معه علي؛ فلم یجیبوه، و غاب عن مکة عشرة أیام. و هاجر أیضا مع علی و أبي بکر الی بني شبیان، و غاب ثلاثة عشر یوما، فلم یجد عندهم نصرة»[1]

۳۸. آیا شیعه معتقد است که بعد از پیامبر اسلام باز هم نزول وحی ادامه دارد؟

پرسش سی و هشتم:

حدیثی در کتب شیعه است که می‌گوید وحی بعد از وفات پیامبر قطع می‌شود: (قرب الاسناد نویسنده: الحمیری ابوالعباس جلد یکم صفحه ۲۹۹)! نبود وحی بعد از پیامبر یعنی رد جانشینی علی؟!!!

پاسخ:

یکی از معارف مسلم در میان علمای اسلام، وجود افراد «محدَّث» در میان مسلمانان است. فرد «محدَث» پیامبر نیست، ولی در عین حال، فرشتگان، با وی سخن می‌گویند، و سخن آنان را می‌شنود، و لذا او «محدَّث» بر وزن اسم مفعول نام گرفته است، زیرا که فرشته با او «حدیث» می‌گوید. بخاری نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:

ص۲۸۲؛ الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۹۳-۹۴

۱. الصحیح من سیرة النبي الأعظم، ج۳، ص۲۶۷ (به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۴، ص۱۲۶)

«لَقَدْ کانَ فِیمَنْ کانَ قَبْلَکُمْ مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ رِجالٌ یُکَلَّمُونَ مِنْ غَیْرِ أَنْ یَکُونُوا أَنْبِیاءَ فَإِنْ یَکُنْ مِنْ أُمّتی مِنْهُمْ أَحَدٌ، فَعُمَر...»

«در میان پیشینیان از بنی اسرائیل، مردانی بودند که با آنها ـ از عالم غیب ـ سخن گفته می‌شد، بدون این که پیامبر باشند. و اگر در میان امت من چنین فردی باشد، آن عمر بن خطاب است».[1]

به بیان دیگر:

تردیدی نیست که فرشته وحی و یا دیگر فرشتگان با انبیا و اولیا سخن می‌گویند و وحی الهی را در اختیار آنان می‌گذارند، ولی سخن گفتن آنان به پیامبران اختصاص ندارد، بلکه با انسان‌های والا ـ هر چند نبی نباشند ـ نیز سخن می‌گویند، و گروهی را که فرشتگان در برابر آنها متمثل می‌شوند و با آنان سخن می‌گویند، «محدَّث» می‌نامند.

کوته نظران، سخن گفتن فرشته با غیر پیامبران را دور از واقعیت می‌شمارند، در حالی که قرآن کریم یادآور سخن گفتن فرشته با مادر مسیح، حضرت مریم است، آنجا که می‌فرماید:

﴿قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾.

«آن گاه که ملائکه به مریم گفتند: خدا تو را برگزیده و از آلودگی پاک کرده و تو را بر زنان جهان برتری بخشیده است». (نساء، آیه ۴۲)

سخن گفتن فرشتگان با فرد، نشانه نبوت و رسالت او نیست، بلکه نشانه ارتقای مخاطب به قله کمال است که به او توان شنیدن صدای فرشتگان را می‌دهد.

از این گذشته، قرآن کریم، سخن گفتن فرشتگان را با همسر حضرت ابراهیم، هاجر یادآور می‌شود و می‌فرماید:

---

۱. صحیح بخاری، ج۲، ص۱۹۴، باب مناقب عمر بن الخطاب.

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ﴾. «آیا از فرمان و اراده خدا در شگفت هستی، رحمت و برکات او بر شما خاندان [نبوت] باد...» (هود، آیه ۷۳)[1]

بنابراین ارتباط با فرشتگان اختصاص به پیامبران ندارد تا وهابی مدعی شود که دیگر امامان پس از پیامبر از این ارتباط محرومند و نمی‌توانند جانشین پیامبر باشند، در حالی که خودشان معتقدند که این ارتباط برای غیر پیامبران و برای عمر بوده است، چنان که قسطلانی از علمای برجسته اهل‌سنت در ذیل حدیث مورد اشاره ما از صحیح بخاری می‌نویسد:

«اینکه رسول خدا فرموده است: اگر در میان امتم کسی از آنان باشد» این کلام و شرط را از روی تردید نگفته است، بلکه به عنوان تأکید فرموده است چنانکه می‌گوئی: اگر دوستی برایم باشد او فلانی است. منظور این نیست که او هیچ دوستی ندارد، بلکه اختصاص دادن کمال صداقت به اوست. و هنگامی که ثابت شد که چنین حقیقتی در میان غیر امت اسلام وجود داشته پس بودنش در این امت برتر، سزاوارتر خواهد بود.» «قوله» فإن یکن «للترديد بل للتأكيد كقولك: إن يكن لي صديق ففلان. إذ المراد اختصاصه بكمال الصداقة لا نفي الأصدقاء، وإذا ثبت أن هذا وجد في غير الأمة المفضولة فوجوده في هذه الأمة الفاضلة أحرى.»[2]

و صراحتا تصریح می‌کنند که عمر با فرشتگان در ارتباط بوده است و فرشتگان مطالبی را به او الهام می‌کردند: «كان عمر رضي الله عنه ينطق بما كان ينطق ملهما»[3]

---

۱. راهنمای حقیقت، ص۴۰۵

۲. ارشاد الساري شرح صحيح البخاري، ج۶، ص۹۹ .

۳. مشکل الآثار، طحاوی، ج۲، ص۲۵۷

همینطور اهل‌سنت برای بزرگان خودشان عقیده دارند که آنان با فرشتگان در ارتباط بوده‌اند، چنان که غزالی می‌گوید:

«بعضی از عرفاء گفته‌اند: از برخی از «ابدال» درباره بعضی از «مقامات نفس» پرسیدم، او به طرف راست و چپش نگریست و گفت: خدا شما را رحمت کند چی می‌گوئید؟ آنگاه به سینه‌اش توجه کرد و گفت: شما چه می‌گوئید؟ آنگاه جواب سؤال را داد، از او پرسیدم به چه جهت به طرف راست و چپ توجه نمودید؟ پاسخ داد: جواب سؤالت را نمی‌دانستم از دو فرشته که در دو طرفم قرار داشتند پرسیدم آنان نیز بلد نبودند آنگاه از دلم پرسیدم آنطور که پاسخ دادم به من خبر داد، بنابراین او از دو فرشته داناتر بوده است. غزالی اضافه می‌کند: گویا همین معنی این حدیث است». «قال بعض العارفين سألت بعض الأبدال عن مسألة من مشاهد النفس فالتفت إلى شماله وقال: ما تقول رحمك الله؟ ثم إلى يمينه كذلك، ثمأطرق إلى صدره فقال: ما تقول؟ ثم أجاب فسألته عن التفاته؟ فقال: لم يكن عندي علم فسألت الملكين فكل قال: لا أدري فسألت قلبي فحدثني بما أجبت فإذا هو أعلم منهما...»[۱]

در کتب تراجم اینان افرادی را می‌یابید که فرشتگان با آنان سخن گفته‌اند از جمله:

عمران بن حصین خزاعی، متوفی در سال ۵۲ هجری که درباره اش نوشته‌اند:

«فرشتگان حفاظت‌کننده را می‌دیده و با آنها سخن می‌گفته تا اینکه سوخت و داغ شد» «انه كان يرى الحفظة وكانت تكلمه حتى اكتوى.»[۲]

ابن کثیر در تاریخش می‌آورد:

«فرشتگان بر او سلام می‌کردند تا آنکه داغ شد در این وقت سلامشان قطع

---

۱. فیض القدیر، ج۴، ص۶۶۴

۲. الاستیعاب، ج۲، ص۴۵۵

گردید، آنگاه پیش از چند لحظه قبل از مرگ دوباره پیشش آمدند و به او سلام می‌گفتند.»

«قد كانت الملائكة تسلم عليه فلما اكتوي انقطع عنه سلامهم، ثم عادوا قبل موته بقليل، فكانوا يسلمون عليه رضي الله عنه.»[1]

و در شذرات الذهب، ج۱ صفحه ۵۸ آمده است: سلامی که فرشتگان به او می‌گفتند می‌شنید تا آنکه با آتش سوخت دیگر به مدت یکسال سلامشان را نشنید پس خداوند به او لطف فرمود: دوباره این نعمت را بر او ارزانی داشت.

«انه كان يسمع تسليم الملائكة عليه، ثم اكتوي بالنار فلم يسمعهم عاما، ثم أكرمه الله برد ذلك.» همینطور از جمله کسانی که طبق اعتقاد اهل‌سنت، فرشتگان با آنان سخن گفته‌اند، ابو المعانی صالح متوفی در سال ۴۲۷ هـ است.

ابن جوزی و ابن کثیر نقل کرده‌اند که:

«ابو المعالی در ماه رمضانی گرفتار بیچارگی شدیدی شد، تصمیم گرفت برود پیش یکی از بستگانش تا مقداری قرض بگیرد. او می‌گوید: همینکه داشتم می‌رفتم پرنده‌ای روی شانه‌ام نشست و گفت: ای ابو المعالی! من فلان فرشته‌ام، به آنجا مرو، او را پیش تو خواهیم آورد، او می‌گوید: فردا همان مرد پیشم آمد»

«اصابته فاقة شديدة في شهر رمضان فعزم على الذهاب إلى رجل من ذوي قرابته ليستقرض منه شيئا قال: فبينما أنا أريده فنزل طائر فجلس على منكبي وقال: يا أبا المعالي أنا الملك الفلاني، لا تمضي إليه نحن نأتيك به.»[2]

و از همین این قبیل است سخن گفتن «حوریه» با «ابی یحیی ناقد» چنان که خطیب بغدادی نقل می‌کند که او گفته است:

«از خدا با چهار هزار ختم قرآن، حوریه‌ای خریدم هنگامی که در ختم آخر

---

۱. البدایه و النهایه، ج۸، ص۶۰

۲. المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج۱۷، ص۸۲؛ البدایه و النهایه، ج۱۲، ص۱۶۳

بودم خطابی از حوریه‌ای شنیدم که می‌گفت: «تو به عهدت وفا کردی و اینک من همانم که مرا خریدی» «اشتريت من الله حوراء بأربعة آلاف ختمة، فلما كان آخر ختمة سمعت الخطاب من الحوراء وهي تقول: وفيت بعهدك فها أنا التي قد اشتريتني»[۱]

بنابراین حتی طبق مبانی اهل‌سنت، ارتباط با فرشتگان اختصاص به پیامبران ندارد تا بعد از پیامبر خاتم این ارتباط به پایان رسد، بلکه به اعتقاد شیعه، امامان ما دارای این ارتباط بوده‌اند، چنان که در ذیل گفته‌ایم:[۲]

و اگر در برخی از روایات ما آمده است که پس از پیامبر اسلام وحی آسمانی به پایان رسید:[۳]

مقصود از وحی در این روایات وحی تشریعی است، یعنی دیگر فرشته‌ای نازل نمی‌شود تا حلال و حرام تازه‌ای بیاورد، چنان که امام صادق علیه‌السلام فرمود؛

«جاءَ مُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَجاءَ بِالقُرآنِ وبِشَريعَتِهِ ومِنهاجِهِ، فَحَلالُهُ حَلالٌ إلى يَومِ القِيامَةِ، وحَرامُهُ حَرامٌ إلى يَومِ القِيامَةِ» «محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و قرآن را و شریعت و روش خاصّ خود را آورد و از آن پس، حلال او تا روز قیامت، حلال و حرامش تا قیام قیامت، حرام است»[٤]

و فرمود؛

إنَّ اللّهَ تَبارَكَ وتَعالى بَعَثَ مُحَمَّداً فَخَتَمَ بِهِ الأَنبِياءَ فَلا نَبِيَّ بَعدَهُ، وأَنزَلَ عَلَيهِ كِتاباً فَخَتَمَ بِهِ الكُتُبَ فَلا كِتابَ بَعدَهُ، أحَلَّ فيهِ حَلالًا، وحَرَّمَ حَراماً، فَحَلالُهُ حَلالٌ إلى يَومِ القِيامَةِ، وحَرامُهُ حَرامٌ إلى يَومِ القِيامَة، فيهِ شَرعُكُم، وخَبَرُ مَن قَبلَكُم

---

۱. تاریخ بغداد، ج۸، ص۳۶۲

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13758

۳. الخصال، ج۲، ص۳۸۵؛ نهج البلاغه، ص۲۳۵

٤. الكافي، ج۲، ص۱۷؛ المحاسن، ج۱، ص۴۲۰؛ بحار الأنوار، ج۱۶، ص۳۵۳

وبَعدَکُم.» «خداوند ـ تبارک و تعالی ـ محمّد ﷺ را فرستاد و سلسله پیامبران را بدو ختم کرد. بنا بر این، بعد از او پیامبری نیست. نیز کتابی را بر او فرو فرستاد و آن را پایان بخشِ همه کتاب‌ها [ی آسمانی] قرار داد. بنا بر این، پس از آن دیگر کتابی نمی‌آید. در این کتاب، حلالی قرار داد و حرامی وضع کرد. پس حلال آن، تا قیام قیامت، حلال است و حرامش، تا قیام قیامت، حرام. شریعتِ (احکام و مقرّراتِ) شما در این کتاب است و اخبار پیشینیان و پسینیانِ شما در آن آمده است»[1]

و اگر امامان علیهم‌السلام از حلال و حرام سخن گفته‌اند، این علمشان به وراثت از پیامبر اسلام به آنان رسیده است، نه آنکه فرشته بر آنان نازل شده باشد تا حلال و حرام را آورده باشد.

در روایتی به نقل از جابر، آمده است؛

«به ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام گفتم: هر گاه برایم حدیثی می‌فرمایی، سند آن را نیز برایم ذکر نما. فرمود: «پدرم، از جدّم، از پیامبر خدا، از جبرئیل علیه‌السلام، از خداوند عز و جل، مرا حدیث کرده است، و هر حدیثی که برای تو می‌گویم، با همین سند است»[2]

در روایت دیگر، از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود؛

«حدیث من، حدیث پدرم است، و حدیث پدرم، حدیث جدّم، و حدیث جدّم، حدیث حسین، و حدیث حسین، حدیث حسن، و حدیث حسن، حدیث امیر مؤمنان علیه‌السلام، و حدیث امیر مؤمنان علیه‌السلام، حدیث پیامبر خدا، و حدیث پیامبر خدا، سخن خداوند عز و جل است»[3]

---

۱. بحار الأنوار، ج۹۳، ص۳

۲. امالی مفید، ص۴۲

۳. الکافی، ج۱، ص۵۳

امام رضا علیه‌السلام فرمود: إنّا عَنِ اللّهِ و عَن رَسولِهِ نُحَدِّثُ. «ما از طرف خدا و پیامبر او سخن می‌گوییم».[1]

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«هر زمانی که از چیزی به تو جواب می‌دهم، آن قول رسول الله است و ما به رای و نظر خویش، هیچ چیز نمی‌گوییم» «مَهْمَا أَجَبْتُكَ فِيهِ بِشَيْءٍ فَهُوَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله لَسْنَا نَقُولُ بِرَأْيِنَا مِنْ شَيْءٍ»[2]

۳۹. آیا شیعه معتقد است که همسران پیامبر عمل منافی عفت انجام می‌دادند؟

پرسش سی و نهم:

آیا شیعه معتقد است که ام المومنین عایشه همسر پیامبر اسلام مرتکب فساد اخلاقی شده است؟!!!

پاسخ:

عقیده شیعه آن است که هیچ یک از همسران پیامبران هیچگاه مرتکب زنا وفساد اخلاقی نمی‌شوند وانچه که وهابیت خبیث به شیعه نسبت میدهد که شیعه عقیده دارد همسر پیامبر عایشه دچار فساد اخلاقی بوده است مطلبی کذب وخلاف واقع است.

پیامبر گرامی فرمود:

«همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده به عمل منافی عفت نشد»[3]

شیخ طوسی شیخ الطائفه می‌گوید:

---

۱. رجال کشی، ج۲، ص۴۹۰

۲. بصائر الدرجات، ج۱، ص۳۰۱

۳. تفسیر نمونه، ج۲۴، ص۳۰۱

«هیچ یک از زنان پیامبران هیچ گاه زنا نکرده، خیانت زن حضرت نوح این بود که آن حضرت را متهم به دیوانگی کرده بود وخیانت زن حضرت لوط این بود که جای مهمانهای آن حضرت را به کافران نشان داد»[۱]

آلوسی وهابی نیز می‌گوید:

«به شیعه نسبت میدهند که به عایشه تهمت فحشا می‌زنند در حالی که شیعیان این امر را شدیدا انکار میکنند وچنین نسبتی را قبول ندارند وکوچکترین اثری از این نسبت‌ها در کتب معتبر ومورد قبول شیعه وجود ندارد»[۲]

ودرجای دیگر می‌گوید:

«آنچه به شیعیان دراین مورد نسبت میدهند دروغ واتهامی بیش نیست»[۳]

اما شگفتا از وهابیت که شیعه را متهم به اهانت به همسران پیامبر میکنند اما خودشان در کتبشان چنین روایت می‌کنند:

«عایشه روزی کنیزی را آرایش کرد و او را در شهر چرخاند وگفت شاید با این کنیز بتوانیم جوانان قریش را شکار کنیم»[٤]

مسلم می‌آورد:

«عبدالله بن شهاب خولانی گوید: من به خانه عایشه وارد شده و در لباس خود محتلم شده وسپس لباسم را همانجا با آب شستم»[۵]

وروایت میکند:

«مردی بر عایشه وارد و جنب شد. صبحگاهان درحال شستن لباسش بود که

---

۱. التبیان، ج۵، ص۴۹۵

۲. روح المعانی، ج۱۸، ص۱۲۲

۳. روح المعانی، ج۲۸، ص۱۶۲

٤. المصنف ابن ابی شیبه، ج۴، ص۴۹

۵. صحیح مسلم، ج۱، ص۲۳۹

عایشه به او گفت همین که جای منی را بشویی کافی است»[1]

ما این روایات را جعلی و مردود و توهین وتهمت به همسر پیامبر از ناحیه وهابیت می‌دانیم

در استفتائی از محضر مراجع شیعه سوال کردند؛

«مشاهده می‌شود برخی از افراد تحت عنوان شیعه به برخی از همسران رسول خدا نسبت‌های ناروای اخلاقی داده، کتاب و سخنرانی‌هایی نیز در این باره ارائه می‌کنند. فارغ از اینکه این عمل موجب ناراحتی اهل سنت و تخریب همبستگی امت مسلمان می‌گردد، آیا در عالم واقع، نسبت دادن چنین عملی به ازواج پیامبر گرامی اسلام صحیح است؟»

پاسخ مراجع معظم شیعه:

۱. آیت الله العظمی مکارم شیرازی: اهانت به مقدسات مذاهب دیگر اسلامی جایز نیست و نسبت مذکور دروغ است.

۲. آیت الله العظمی نوری همدانی: نسبت مذکوره غیر صحیح است و احتراز از آن لازم است.

۳. آیت الله العظمی جعفر سبحانی: ما در گذشته پاسخ این سؤال را به روشنی نوشته‌ایم که تمام همسران انبیاء از اعمال خلاف اخلاقی، منزه هستند؛ حتی زنان حضرت نوح و لوط، تا چه رسد به همسران پیامبر گرامی، همه آنها از مسائل خلاف اخلاقی مبرا هستند و این عقیده علماء بزرگ شیعه است.

۴. آیت الله العظمی وحید خراسانی: تمام همسران رسول خدا از لحاظ اخلاقی عاری از فحشاء و زنا بودند.

۵. آیت الله العظمی مظاهری: آنچه نوشته‌اید حرام، و گناه آن بزرگ است و به طور کلی هر حرکتی که اهانت به مقدسات پیروان مذاهب اسلامی تلقی شود و

---

۱. صحیح مسلم، ج۱، ص۲۳۸

سبب تحریک آنان گردد و اتحاد اسلامی را خدشه دار کند، حرام است.

۶. آیت الله العظمی علوی گرگانی: نسبت دادن برخی فواحش و رفتارهای غیر اخلاقی به همسران پیامبر صلوات الله علیه شرعا حرام است و تحقق آن در عالم واقع از نظر ما اثبات شده نیست.

۷. آیت الله میرزا یدالله دوزدوزانی: اینگونه حرفها اهانت به مقام شامخ پیامبر

۸. آیت الله محقق کابلی: در فرض سؤال توهین و نسبت ناروا به بعضی از همسران پیامبر با قطع نظر از ناراحتی برادران اهل سنت و ایجاد اختلاف بین مسلمین، حرام است.

۹. آیت الله علی کورانی عاملی: ما شیعیان به عایشه صرفا به خاطر ایستادن در مقابل حضرت علی در جنگ جمل انتقاد داریم و هرگز در مورد پاکدامنی ایشان سخنی برخلاف اهل سنت نمی‌گوییم. این وهابیت است که چنین تهمتی به ما زده است. خداوند آنها را کیفر دهد.[1]

۴۰. اشرف مخلوقات خداوند رسول‌الله است یا عقل بشر؟!!!

پرسش چهلم:

محمد بن مسلم از امام باقر نقل کرد که فرمود: وقتی خدا «عقل» را آفرید، او را به سخن آورد وگفت: پیش آی، پیش آمد و سپس گفت: بازگرد، بازگشت. خدا [خطاب به عقل] فرمود: به عزت وجلالم قسم، مخلوقی را نیافریدم که نزدم محبوب‌تر از تو باشد. [و در روایت دیگر آمده: من هیچ مخلوقی بهتر از تو نیافریدم]. تو را در کسی کامل می‌کنم که دوستش دارم. همانا توجه امر و نهی من فقط به توست و کیفر و پاداشم نیز فقط بر توست. (اصول کافی ۱/۱۰)

اما اهل سنت می‌گویند که برترین مخلوقات پیامبر اسلام است.

1. https://b2n.ir/d29211

قَالَ الشَّافِعِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى: خَيْر خَلْقِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مُحَمَّدٌ {عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ}.

امام شافعی (رَضِيَ اللَّهُ عَنْه) فرمود: بهترین مخلوق پروردگار، حضرت محمد ﷺ است. (الأم للشافعی ۴/۱۶۷)

پاسخ:

ما معتقدیم که برترین مخلوقات الهی، پیامبر گرامی اسلام و امامان معصوم علیهم‌السلام هستند، چنان که امام صادق علیه‌السلام فرمود؛

«ما برگزیدگان خداوند از میان بندگانش هستیم» «نَحْنُ خِيَرَةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِه»[1]

خداوند خطاب به آدم علیه‌السلام در مورد پیامبر گرامی ﷺ و امامان علیهم‌السلام فرمود؛

«آنان برتر از تو و برترم از تمام خلقم هستند و اگر آنان نبودند، تو و بهشت و جهنم و آسمان و زمین را خلق نمی‌کردم» «هُمْ خَيْرٌ مِنْكَ وَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِي وَ لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ وَ لَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ لَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْض»[2]

بر همین اساس، شیخ صدوق در بیان عقیده شیعه پیرامون پیامبر گرامی و امامان علیهم‌السلام می‌گوید؛

«واجب است اعتقاد به این که خداوند نیافریده هیچ خلقی افضل از محمّد و ائمه علیهم‌السلام و ایشان محبوبترین خلایقند بسوی خدا و گرامی ترین خلقند در نزد خداوند و مقدمند بر همه در اقرار به خدا، وقتی که خداوند گرفت عهد پیغمبران را و گواه گرفت ایشان را بر خودشان که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه عرض نمودند بلی و آنکه حقت عالی مبعوث فرمود پیغمبر خود محمّد ﷺ را برای باقی پیغمبران در عالم ذر، و آنکه خداوند هر عطائی که به هر پیغمبری فرمود بقدر

---

۱. امالی مفید، ص۳۰۸

۲. معانی الاخبار، ص۱۲۴

معرفتش بحق پیغمبر ما محمّد عطا نموده و موافق سبقت نمودنش بسوی اقرار به آن جناب. و اعتقاد داریم که خداوند آفریده مجموع خلق را برای محمّد و اهل بیت او علیهم‌السلام و آنکه اگر ایشان نبودند خداوند نمی‌آفرید آسمانها و زمین را و نه بهشت و جهنم را و نه آدم و نه حوا و نه ملائکه و نه هیچ آفریده را»

«یَجِبُ أَنْ یُعْتَقَدَ أَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَخْلُقْ خَلْقاً أَفْضَلَ مِنْ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ الْأَئِمَّةِ علیهم‌السلام وَ أَنَّهُمْ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَكْرَمُهُمْ ... و یُعْتَقَدَ أَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى خَلَقَ جَمِيعَ مَا خَلَقَ لَهُ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ علیهم‌السلام وَ أَنَّهُ لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقَ السَّمَاءَ وَ لَا الْأَرْضَ وَ لَا الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ وَ لَا آدَمَ وَ لَا حَوَّاءَ وَ لَا الْمَلَائِكَةَ...»[1]

حال وهابی اشکال کرده است که در روایت کافی شریف، عقل به عنوان برترین و محبوبترین مخلوقات معرفی شده است در حالی که توجه ندارد که مقصود از عقل در روایت مذکور، نور وجودی پیامبر گرامی اسلام و به تبع ایشان امامان می‌باشد که به اعتبار آنکه خیر و شر را درک می‌کردند و با اختیار خود، به عبادت خداوند می‌پرداختند، به آن بزرگواران اطلاق کلمه «عقل» شده است، چنان که امام صادق علیه‌السلام فرمود؛

«ما اشباح نوری بودیم اطراف عرش که خدا را تسبیح می‌کردیم، و این حدود پانزده هزار سال قبل از خلقت آدم بود و وقتی آدم آفریده شد در صلب او قرار گرفتیم».[2]

پیامبر گرامی فرمود؛

«خداوند ما را آفرید زمانی که نه آسمانی افراشته و نه زمینی گسترده و نه عرش و نه بهشت و جهنم بود، ما او را تسبیح و تقدیس می‌کردیم، هنگامی که تسبیح و

---

۱. اعتقادات الامامیه، ص۹۳

۲. بحار الانوار، ج۲۵، ص۲

تقدیسی وجود نداشت».[1]

بنابراین مقصود از عقل در روایت مذکور، نور وجودی پیامبر اسلام و به تبع ایشان نور وجودی امامان علیهم‌السلام می‌باشد، که مطیع امر خداوند بوده‌اند و برترین مخلوقات خداوند محسوب میشده‌اند که امر و نهی الهی به بندگان، و ثواب و عقاب بندگان، بر محور وجود آن بزرگواران می‌باشد و خداوند محبت و ولایت آن بزرگواران را در فردی از افراد کامل نمی‌کند، جز در بندگان برگزیده و راستین خود، چنان که علامه مجلسی متذکر این شرح و تفسیر می‌شود؛

«يمكن أن يكون المراد بالعقل نور النبي صلوات الله عليه و آله الذي انشعبت منه أنوار الأئمة عليهم‌السلام ... (و لا أكملتك) يمكن أن يكون المراد و لا أكملت محبتك و الارتباط بك، و كونك واسطة بينه و بيني إلا فيمن أحبه...»[2]

حال از وهابی سوال می‌کنیم که شما چگونه مدعی هستید که برترین مخلوقات پیامبر اسلام هستند، در حالی که عمر بن خطاب را نیز هم درجه پیامبر کرده‌اید و در روایت جعلی از پیامبر نقل کرده‌اید که فرمود؛

«اگر من از میان شما امت مبعوث نشده بودم، حتما عمر به نبوت مبعوث گردیده بود» «لو لم ابعث فیکم لبعث عمر بن خطاب»[3]

و پای را از این که عمر هم درجه پیامبر است هم بالاتر گذاشته و حتی او را برتر از پیامبر معرفی می‌کنید و نقل می‌کنید؛

«تا کنون خورشید بر شخصی بهتر از عمر طلوع نکرده است» «ما طلعت الشمس على رجل خير من عمر»[4]

---

۱. بحار الانوار، ج۲۵، ص۱۶

۲. مراة العقول، ج۱، ص۳۰

۳. فضائل الصحابه، ج۱، ص۴۲۸

٤. سنن ترمذی، ج۵، ص۶۱۸

و معتقدید آیات قرآن مطابق با نظرات عمر بن خطاب نازل می‌شد نه پیامبر و نقل می‌کنید؛

«هر نظری که عمر داشت، قرآن نیز بر اساس همان اساس نازل می‌شد» «کان عمر یری الرای فینزل به القرآن»[۱]

و یا نقل می‌کنید؛

«گفته‌ها و آرای تمام مردم یک طرف و گفته‌های عمر هم یک طرف که قرآن بر اساس آراء و نظرات او نازل می‌گردید» «ما قال الناس فی شیء و قال فیه عمر الا جاء القرآن بنحو ما یقول عمر»[۲]

و صراحتا نقل می‌کنید که پیامبر می‌فرمود؛

«خداوند نزد قلب و زبان عمر است، خداوند حق را بر قلب و زبان عمر جاری می‌کند، اگر من مبعوث به رسالت نمی‌شدم، عمر مبعوث می‌شد، خداوند عمر را با دو ملک تایید می‌کند و خطا را از او دور می‌کند»

«إن الله عز وجل عند لسان عمر وقلبه ... إن الله جعل الحق علی قلب عمر ولسانه ... لو لم أبعث فيكم لبعث عمر، أيد الله عز وجل عمر بملكين يوفقانه ويسددانه، فإذا أخطأ صرفاه حتى يكون صواباً»[۳]

در مقابل می‌گویید پیامبر (بر خلاف عمر بن خطاب)، در سخن گفتن خطا می‌کرد و به اشتباه افراد را لعن می‌کرد و دشنام می‌داد و آنان را اذیت می‌کرد و می‌گفت من تنها یک بشر هستم، خدایا لعن و نفرین و دشنام مرا برای دیگران مایه خیر و رحمت قرار بده؛

«عن أبي هريرة أن النبيﷺ قال: اللهم إني أتخذ عندك عهداً لن تخلفنيه، فإنما

---

۱. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ج۱، ص۱۲۲

۲. تاریخ الخلفاء، ج۱، ص۱۲۲

۳. کنزالعمال، ج۱۲، ص۵۹۶-۶۰۳؛ ج۱۱، ص۵۷۸-۵۷۹

أنا بشر، فأيُّ المؤمنين آذيته أو شتمته أو لعنته أو جلدته، فاجعلها له صلاة وزكاة وقربة تقربه بها إليك يوم القيامة»[1]

بنابراین به دروغ ادعا نکنید که معتقدید برترین مخلوقات پیامبر اسلام می‌باشد، برترین مخلوقات در نزد شما عمر بن خطاب می‌باشد.

۴۱. آیا امامان، احادیث و سنت پیامبر اسلام را نسخ و بی‌اثر می‌کردند؟

پرسش چهل و یکم:

امام‌ها، احادیث و سنّت پیغمبر را نسخ می‌کنند!!!

محمد بن مسلم می‌گوید: به امام صادق عرض کردم «چه می‌شود مردمی را که متهم به دروغ نیستند، حدیثی را با واسطه از رسول خدا روایت میکنند؛ ولی از شما خلافش به ما میرسد؟» امام فرمود: حدیث نیز مانند قرآن، نسخ می‌شود. (اصول کافی ۱/۶۴)

اهل‌سنت می‌گویند حلال و حرام پیامبر تا قیامت نسخ نمی‌شود چنان که:

امیر مؤمنان، حضرت عمر بن عبدالعزیز [رَضِيَ اللَّهُ عَنْه] در خطبه فرمود:

ای مردم! خدا هیچ پیغمبری بعد از پیامبر شما نفرستاد، و هیچ کتابی بعد از کتاب او (قرآن) نازل نفرمود. پس هر آنچه که خدا بر زبان پیامبرش حلال کرده؛ تا روز قیامت، حلال است و هر آنچه از زبان پیامبرش حرام نموده، تا قیامت، حرام است. (سنن دارمی ۴۴۷)

پاسخ:

ما معتقدیم که حلال و حرام پیامبر گرامی اسلام، تا روز قیامت ثابت است و تغییر نمی‌کند، چنان که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و قرآن را و شریعت و روش خاصّ خود را آورد و از آن پس،

---

۱. صحیح مسلم، ج۸، ص۲۵

حلال او تا روز قیامت، حلال و حرامش تا قیام قیامت، حرام است»[۱]

و فرمود؛

«خداوند ـ تبارک و تعالی ـ محمّد ﷺ را فرستاد و سلسله پیامبران را بدو ختم کرد. بنا بر این، بعد از او پیامبری نیست. نیز کتابی را بر او فرو فرستاد و آن را پایان بخشِ همه کتاب‌ها [ی آسمانی] قرار داد. بنا بر این، پس از آن دیگر کتابی نمی‌آید. در این کتاب، حلالی قرار داد و حرامی وضع کرد. پس حلال آن، تا قیام قیامت، حلال است و حرامش، تا قیام قیامت، حرام. شریعتِ (احکام و مقرّراتِ) شما در این کتاب است و اخبار پیشینیان و پسینیانِ شما در آن آمده است»[۲]

و همینطور معتقدیم که امامان علیهم‌السلام، مبین سنت پیامبر اسلام می‌باشند و حدیث آن بزرگواران، عین حدیث پیامبر گرامی می‌باشد.

در روایتی به نقل از جابر، آمده است؛

«به ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام گفتم: هر گاه برایم حدیثی می‌فرمایی، سند آن را نیز برایم ذکر نما. فرمود: «پدرم، از جدّم، از پیامبر خدا، از جبرئیل علیه‌السلام، از خداوند عز و جل، مرا حدیث کرده است، و هر حدیثی که برای تو می‌گویم، با همین سند است»[۳]

در روایت دیگر، از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود؛

«حدیث من، حدیث پدرم است، و حدیث پدرم، حدیث جدّم، و حدیث جدّم، حدیث حسین، و حدیث حسین، حدیث حسن، و حدیث حسن، حدیث امیر مؤمنان علیه‌السلام، و حدیث امیر مؤمنان علیه‌السلام، حدیث پیامبر خدا، و حدیث پیامبر

---

۱. الکافي، ج۲، ص۱۷؛ المحاسن، ج۱، ص۴۲۰؛ بحار الأنوار، ج۱۶، ص۳۵۳

۲. بحار الأنوار، ج۹۳، ص۳

۳. امالی مفید، ص۴۲

خدا، سخن خداوند عز و جل است»[1]

امام رضا علیه‌السلام فرمود؛ «إِنّـا عَـنِ اللَّهِ و عَـن رَسـولِهِ نُحَـدِّثُ.» «ما از طرف خدا و پیامبر او سخن می‌گوییم.»[2]

امام صادق علیه‌السلام فرمود؛

«هر زمانی که از چیزی به تو جواب می‌دهم، آن قول رسول الله است و ما به رای و نظر خویش، هیچ چیز نمی‌گوییم» «مَهْمَا أَجَبْتُكَ فِيهِ بِشَيْءٍ فَهُوَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله لَسْنَا نَقُولُ بِرَأْيِنَا مِنْ شَيْءٍ»[3]

بر این اساس، اگر امامان علیهم‌السلام می‌فرمودند که فلان حدیث از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، نسخ شده است، از نزد خود این مطلب را نمی‌گفتند، بلکه به نقل از پیامبر گرامی می‌فرمودند، یعنی این پیامبر بوده است که تصریح کرده است فلان حکم و حدیث من نسخ شده است، اما مردم از نسخ حکم توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، مطلع نشده بودند و به آنها حکم ناسخ نرسیده بود، امامان علیهم‌السلام که مبین سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، مردم را از این قضیه مطلع می‌کرده‌اند، این که گاها مردم از حکم ناسخ پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله، مطلع نمی‌شدند، مورد اشاره علی علیه‌السلام نیز واقع شده است، آنجایی که ایشان در پاسخ به سلیم بن قیس هلالی، پس از تقسیم چهارگانه راویان، سومین دسته را کسانی معرّفی می‌کند که دروغگونیستند، اما ناسخ را نمی‌شناسند، چنان که فرمود؛

«سومی، مردی است که شنیده رسول خدا به چیزی فرمان داده است؛ ولی خبر ندارد که پیامبر زمانی دیگر، از آن نهی کرده‌است. یا نهی آن حضرت را شنیده است؛ ولی از فرمان بعدی ناآگاه‌است. باری، منسوخ را به خاطر سپرده؛

---

۱. الکافی، ج۱، ص۵۳

۲. رجال کشی، ج۲، ص۴۹۰

۳. بصائر الدرجات، ج۱، ص۳۰۱

اما ناسخ را درخاطر ندارد، که اگر منسوخ بودنش را می‌دانست، بی‌گمان آن را وامی نهاد. چنان‌که اگر مسلمانان به هنگام شنیدن حدیثِ او، از منسوخ بودنش آگاهی داشتند، رهایش می‌کردند»[۱]

بنابراین، اگر امامان ﷺ سخن از نسخ حدیث پیامبر گرامی ﷺ به میان می‌آورند، چنین نیست که از نزد خودشان حکم پیامبر را نسخ کند، بلکه نسخ‌کننده خود پیامبر گرامی بوده است، اما افراد از نسخ حکم توسط پیامبر ﷺ مطلع نشده‌اند و امامان ﷺ آنها را آگاه می‌کنند.

حال روی سخن را به جانب وهابیون می‌کنیم و می‌گوییم شما که معتقدید تنها سنت پیامبر است که تا روز قیامت واجب الاتباع است، چگونه است که در برابر سنت پیامبر، از سنت ابوبکر و عمر سخن به میان آورده‌اید و سنت آن دو را نیز واجب الاتباع می‌دانید و در حدیثی با تفسیری جعلی که ارائه می‌دهند مدعی اند که پیامبر امر به تبعیت از سنت ابوبکر و عمر کرده و فرموده؛

«علیکم بسنتی و سنه خلفاء الراشدین» «بر شما باد عمل به سنت من و سنت خلفاء راشدین»[۲]

بر همین اساس، عمر بن عبد العزیز که وهابی به قول او استناد کرد، می‌گفت؛

«آنچه که سنت ابوبکر و عمر است از دین است و به آن عمل می‌کنیم» «ان ما سنه ابوبکر و عمر، فهو دین ناخذ به»[۳]

ابوبکر و عمر نیز برای آنکه سنت خود را بین مردم جا بیندازند، سنت پیامبر را نابود می‌کردند و احادیث آن بزرگوار را آتش می‌زدند، چنان که علمای اهل‌سنت

---

۱. کتاب سلیم، ج۲، ص۶۲۳

۲. الثقات ابن حبان، ج۱، ص۴؛ نهایة السوال، ج۳، ص۲۶۶؛ اصول السرخسی، ج۱، ص۱۱۶

۳. کنزالعمال، ج۱، ص۳۳۲

نقل می‌کنند:

«احادیث رسول خدا در زمان عمر بن خطاب گسترش یافت و از مردم خواست تا همه را نزد وی بیاورند و چون آوردند فرمان داد تا آن‌ها را بسوزانند»[۱]

عایشه می‌گوید؛

«پدرم پانصد حدیث از پیامبر را جمع کرد، تمام شب در بستر خویش، آرام و قرار نداشت، من از حال پدرم، نگران شدم، به او گفتم آیا شکایتی به شما شده یا اتفاقی رخ داده که شما را این چنین نگران و منقلب می‌بینم؟ پدرم صبحگاهان به من گفتند دخترم، احادیثی را که نزد خود داری، بیاور، من هم آنها را آوردم، پدرم (ابوبکر) دستور داد تا آتشی بیاورند، آنگاه تمام احادیث رسول خدا را به آتش کشید»[۲]

یا در نقل دیگر می‌آورند؛

«عمر بن خطاب خواست تا سنت را بنویسد، اما تصمیمش عوض شد و به سرزمین‌های اسلامی نوشت، تا هرکس نزد خود روایتی از پیامبر دارد، آن را محو و نابود کند»[۳]

اینجا بود که ابن عباس اعتراض می‌کرد که آیا نمی‌ترسید زمین شما را در خود فرو ببرد؟ سنت پیامبر را ترک کرده‌اید و به قول ابوبکر و عمر رفتار می‌کنید

«ابن عباس يقول: أما تخافون أن يخسف الله بكم الأرض! أقول لكم قال رسول الله ﷺ وتقولون: قال أبو بكر وعمر»[٤]

ابوبکر و عمر هم تا جایی که توانستند، سنت پیامبر را نسخ کردند و

---

۱. طبقات ابن سعد، ج۵، ص۱۴۰ شرح حال قاسم بن محمد بن ابی بکر

۲. تذکره الحفاظ، ذهبی، ج۱، ص۵

۳. تقیید العلم، خطیب بغدادی، ج۱، ص۵۳

٤. الاحکام، ابن حزم، ج۴، ص۵۸۱

بدعت‌های خود را جایگزین کردند، تا جایی که مثلا در مورد متعه حج و متعه زنان، عمر بن خطاب بر روی منبر چنین می‌گفت؛

«متعتان کانتا مشروعتین فی عهد رسول الله و أنا أنهی عنهما متعة الحجّ و متعة النساء؛» «دو نوع متعه در عصر رسول خدا مشروع و جایز بود ولی من از آنها نهی می‌کنم: حج به صورت تمتّع و ازدواج موقّت».

و در بعضی از طرق حدیث آمده است: «و اعاقب علیهما؛ و مجازات بر آن می‌کنم».

این حدیث از احادیث مشهور است که با مختصر تفاوتی از عمر نقل شده که در بالای منبر در حضور مردم بیان کرد که ذیلا به هفت منبع از منابع حدیث، فقه و تفسیر اهل سنّت اشاره می‌کنیم؛[۱]

بر همین اساس بود که عمر بر خلاف پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، خواندن نماز تراویح را سنت کرد، چنان که در ذیل گفته‌ایم؛[۲]

دست بستن در نماز را بر خلاف عملکرد پیامبر اسلام در نماز سنت کرد؛[۳]

حی علی خیر العمل را از اذان حذف کرد، چنان که در ذیل گفته‌ایم؛[٤]

و جمله «الصلاة خیر من النوم» را به اذان اضافه کرد، چنان که مالک روایت می‌کند؛ «مؤذن نزد عمر بن خطاب رفت تا او را برای نماز صبح خبر کند، دید خوابیده است. گفت: «الصلاة خیرٌ من النوم» (نماز بهتر از خواب است) عمر هم دستور داد آن را در ندای صبح برای نماز قرار دهد»[۵]

---

۱. مسند احمد، ج۳، ص۳۲۵؛ سنن بیهقی، ج۷، ص۲۰۶؛ المبسوط سرخسی، ج۴، ص۲۷؛ المغنی ابن قدامه، ج۷، ص۵۷۱؛ محلی ابن حزم، ج۷، ص۱۰۷؛ کنز العمّال، ج۱۶، ص۵۲۱؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج۱۰، ص۵۲.

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9837
3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9333
4. https://t.me/Rahnamye_Behesht/3472

۵. الموطّأ، ص۷۸، شماره ۸

بر همین اساس شوکانی به نقل از «البحر الزخّار» در مورد جمله «الصلاه خیر من النوم» گوید؛

«عمر آن را پدید آورد و پسرش گفت: این بدعت است. علی علیه السلام هم وقتی آن را شنید، فرمود: چیزی را که از اذان نیست به آن نیفزایید.»[۱]

و بدعتهای فراوان دیگری به وجود آوردند که در این پاسخ فرصت بیان آن نیست، جهت آگاهی به کتاب «النص و الاجتهاد» مرحوم شرف الدین رجوع کنید که ترجمه فارسی آن «اجتهاد در مقابل نص» می‌باشد.

۴۲. آیا بعثت پیامبر اسلام در ماه رمضان بوده است و شیعه به دروغ مدعی است که بعثت در ماه رجب بوده است؟

پرسش چهل و دوم:

مبعث خاتم الانبیاء در چه زمانی رخ داد؟

آنحضرت صلی الله علیه و آله هم‌زمان با نزول نخستین وحی الهی توسط جبریل امین در غار حرا، به پیغمبری رسید.

﴿إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾

ماه رمضان، که قرآن در آن نازل شد. قرآنی که سراسرش هدایتگر مردم است و دارای دلایلی روشن و آشکار از هدایت می‌باشد، و مایه جدایی [حق از باطل] است. [بقره ۱۸۵]

لذا نزول قرآن عظیم‌الشأن، [هم نزول دفعی از نزد خدا به آسمان؛ و هم شروع نزول تدریجی آن از آسمان به پیغمبر] هردو در ماه مبارک رمضان بوده است. و بنابراین، مبعث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نیز در همین ماه شریف، با نزول نخستین وحی الهی [آیات ابتدائی سوره علق] می‌باشد.

---

۱. نیل الاوطار، ج۲، ص۳۸

امام مبارکفوری [رحمه الله] در کتاب «الرحیق المختوم» می‌فرماید:

با بررسی قرائن و شواهد و دلایل مختلف، می‌توانیم سالروز بعثت پیامبر اکرم را شامگاهان دوشنبه بیست ویکم رمضان، مطابق با دهم اگوست سال ۶۱۰ میلادی، شب هنگام، معین سازیم که در آن اوان، ایشان دقیقاً چهل سال قمری و شش ماه و دوازده روز از عمر شریف‌شان می‌گذشته است که برابر با ۳۹ سال شمسی و ۲ ماه و ۲۰ روز خواهد بود.

شیخ صدوق با سند معتبر روایت می‌کند:

حَدَّثَنِي عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ النَّيْسَابُورِيُّ عَنِ الرِّضَا [عَلَيْهِ السَّلاَمُ] قَالَ: ... فَإِنْ قِيلَ فَلِمَ جُعِلَ الصَّوْمُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ خَاصَّةً دُونَ سَائِرِ الشُّهُورِ قِيلَ لِأَنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ الْقُرْآنَ وَفِيهِ فَرَّقَ اللَّهُ بَيْنَ أَهْلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى {شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدىً لِلنّاسِ وَبَيِّناتٍ مِنَ الْهُدى وَالْفُرْقانِ} وَفِيهِ نُبِّئَ مُحَمَّدٌ

امام رضا فرمود: اگر پرسیده شود که چرا فقط روزه‌ی ماه رمضان واجب شد، نه سایر ماه‌ها؟ باید گفت: زیرا خدا در این ماه، قرآن را نازل فرمود و در این ماه، حضرت محمد ﷺ مبعوث شد. (علل الشرائع ۱/۲۵۱)

شیعیان، بدون اینکه توجه به حدیث معتبر خودشان [که فرستادیم] کنند، روز ۲۷ رجب را مبعث قرار دادند و به دو حدیث ضعیف تمسّک کردند...!

پاسخ:

اجماع علمای شیعه بر آن است که مبعث پیامبر گرامی اسلام، در بیست و هفتم ماه رجب بوده است و روایات متواتری از اهل‌بیت علیهم‌السلام در این رابطه داریم که ضعف سندی یک، یا دو تای آنها، ضرری به اصل مطلب وارد نمی‌کند، چنان که علامه مجلسی می‌نویسد؛

«بدان که اجماعی علمای شیعه است که بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بیست و هفتم ماه مبارک رجب واقع شد و احادیث معتبره از ائمه هدی علیهم السلام بر این مضمون وارد است»[1]

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«در روز بیست و هفتم ماه رجب، رسول الله صلی الله علیه و آله به پیامبری مبعوث شد» «يَوْمُ سَبْعَةٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ نُبِّئَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله»[2]

امام جواد علیه السلام فرمود؛

«در رجب، شبی است که برتر است از هر آنچه که خورشید بر آن می‌تابد، و آن شب، شب بیست و هفتم ماه رجب است، که پیامبر اسلام در صبح آن، به رسالت مبعوث شد» «إِنَّ فِي رَجَبٍ لَلَيْلَةً خَيْرٌ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ هِيَ لَيْلَةُ سَبْعٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ ـ فِيهَا نُبِّئَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي صَبِيحَتِهَا»[3]

ابن عباس می‌گفت؛

«در شب بیست و هفتم ماه رجب بود که پیامبر به رسالت مبعوث شد» «كَانَ يَقُولُ فِي سَبْعٍ وَ عِشْرِينَ لَيْلَةً خَلَتْ مِنْ رَجَبٍ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله»[4]

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«روزه، روز بیست و هفتم ماه رجب را ترک نکن، چرا که آن روز، همان روزی است که نبوت بر محمد صلی الله علیه و آله، نازل شد و ثوابش به مانند ثواب شصت ماه است» «لَا تَدَعْ صِيَامَ يَوْمِ سَبْعَةٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ ـ فَإِنَّهُ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أُنْزِلَتْ فِيهِ

---

۱. حیاة القلوب، ج۳، ص۶۷۱

۲. الکافی، ج۳، ص۴۶۹؛ مسار الشیعه، ص۷۲؛ المقنعه، ص۳۷؛ التهذیب، ج۳، ص۱۸۵

۳. مصباح المتهجد، ص۷۴۹؛ وسائل الشیعه، ج۸، ص۱۱۱

٤. بحار الانوار، ج۹۷، ص۵۱؛ مستدرک الوسائل، ج۶، ص۲۹۱

النُّبُوَّةُ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ وَ ثَوَابُهُ مِثْلُ سِتِّينَ شَهْراً لَكُمْ»[1]

امام کاظم علیه‌السلام فرمود؛

«خداوند، محمد را در بیست و هفتم ماه رجب، به عنوان رحمتی برای جهانیان مبعوث کرد، هرکس آن روز را روزه بدارد، خداوند پاداش روزه داری شصت ماه را به او می‌دهد» «بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ فِي سَبْعٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ فَمَنْ صَامَ ذَلِكَ الْيَوْمَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ صِيَامَ سِتِّينَ شَهْراً»[2]

خود پیامبر گرامی فرمود؛

«در بیست و هفتم ماه رجب، خداوند محمد را مبعوث کرد» «فِي سَابِعٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّداً»[3]

روایات فراوان دیگری در این رابطه و فضل نماز و روزه، بیست و هفتم ماه رجب، در مجامع روایی ما وارد شده است، که به نظر می‌رسد، در آنچه که نقل شد، کفایت باشد.

جالب آن است که در روایات اهل‌سنت هم، تصریح شده است که بعثت پیامبر گرامی اسلام، در بیست و هفتم ماه رجب بوده است، که متاسفانه وهابیون بیسواد فضای مجازی، به این روایات توجه ندارند.

از پیامبر گرامی نقل می‌کنند که فرمود؛

«در رجب، روز و شبی است که هرکس روزش را روزه بگیرد و شبش را عبادت کند، مانند آن است که صد سال روزگار را، روزه گرفته است، و آن بیست و هفتم ماه رجب است که در آن روز، خداوند، محمد را به رسالت مبعوث کرد»

«في رجب يوم وليلة من صام ذلك اليوم وقام تلك الليلة كان كمن صام من

---

۱. الفقیه، ج۲، ص۹۰؛ ثواب الاعمال، ص۹۹؛ الکافی، ج۴، ص۱۴۸

۲. الکافی، ج۴، ص۱۴۹؛ وسائل الشیعه، ج۱۰، ص۴۴۸

۳. مستدرک الوسائل، ج۷، ص۵۱۸

الدهر مائة سنة وهو لثلاث بقين من رجب وفيه بعث الله محمداﷺ»[۱]

یا در نقل دیگر می‌آورند که ابوهریره می‌گوید؛

«هرکس روز، بیست و هفتم از ماه رجب را روزه بگیرد، خداوند برای او پاداش شصت ماه روزه را می‌نویسد، آن روز، همان روزی است که جبرئیل، بر پیامبر به رسالت، نازل شد» «من صام یوم سبعة وعشرین من رجب کتب له صیام ستین شهرا، وهو الیوم الَّذي نزل فیه جبریل علی النبيﷺ بالرسالة أول یوم هبط فیه»[۲]

متاسفانه اهل‌سنت بر خلاف این روایات، استدلال می‌کنند که چون قرآن در ماه رمضان بر پیامبرﷺ، نازل شده است، پس بعثت ایشان در ماه رمضان بوده است!

برای پاسخ به این اشکال باید توجه کنیم که از یک سو می‌خوانیم که «قرآن در لیله مبارکه نازل شده است» (دخان، آیه ۳)

از سوی دیگر در آیه ۱۸۵ سوره بقره آمده است: «ماه رمضان را روزه بدارید، ماهی که قرآن در آن نازل شده است»

و از سوی سوم در سوره قدر می‌خوانیم ﴿وَلَا تَعۡجَلۡ بِٱلۡقُرۡءَانِ مِن قَبۡلِ أَن يُقۡضَىٰٓ إِلَيۡكَ وَحۡيُهُۥ﴾ «ما آن را در شب قدر نازل کردیم»

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که آن شب مبارکی که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده شب قدر در ماه مبارک رمضان است.

همینطور از آیات متعددی استفاده می‌شود که پیامبرﷺ قبل از نزول تدریجی قرآن از آن آگاهی داشت، مانند آیه ۱۱۴ سوره طه ﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ﴾ «پیش از آنکه وحی در باره قرآن بر تو نازل شود نسبت به آن عجله مکن»

---

۱. شعب الایمان، بیهقی، ج۳، ص۳۷۴؛ کنزالعمال، ج۱۲، ص۳۱۲؛ الدر المنثور، ج۳، ص۲۳۵

۲. المنتظم فی تاریخ الامم، ابن الجوزی، ج۲، ص۳۴۹؛ السیرة الحلبیه، ج۱، ص۳۸۴

و در آیه ۱۶ سوره قیامة آمده است؛ ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ﴾ «زبان خود را برای عجله به قرآن حرکت مده»

از مجموع این آیات می‌توان نتیجه گرفت که قرآن دارای دو نوع نزول بوده است؛

اول «نزول دفعی» و جمعی که یک جا از سوی خداوند بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله در ماه رمضان و شب قدر نازل گردیده، دوم «نزول تدریجی» که بر حسب شرائط و حوادث و نیازها در طی ۲۳ سال نازل شده است.

شاهد دیگر این سخن اینکه در بعضی از آیات قرآن تعبیر به «انزال» و در بعضی دیگر تعبیر به «نزول» شده است، از پاره‌ای از متون لغت استفاده می‌شود که «تنزیل» معمولا در مواردی گفته می‌شود که چیزی تدریجا نازل شود و به صورت پراکنده و تدریجی، اما «انزال» مفهوم وسیعی دارد که هم نزول تدریجی را شامل می‌شود و هم نزول دفعی را.[1]

اما این نزول دفعی بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه بوده؟ آیا به شکل همین قرآن فعلی با آیات و سوره‌های مختلف؟. یا مفاهیم و حقایق آنها به صورت فشرده و جمعی؟. دقیقا روشن نیست، همین قدر از قرائن فوق می‌فهمیم که یک بار این قرآن در یک شب بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و یک بار تدریجی در ۲۳ سال.

امام صادق علیه السلام به مُفضَّل فرمود؛

«ای مُفضّل! قرآن، در طول بیست و سه سال، نازل شد. خداوند می‌فرماید: «ماه رمضان که در آن، قرآنْ فرو فرستاده شد» ... مفضّل گفت: سَروَرم! این، همان تنزیلِ [یک‌جاییِ] قرآن است که خداوند، در کتابش آن را بیان کرده است. پس ظهور وحی در طول بیست و سه سال، چگونه بوده است؟

---

۱. مفردات راغب، ماده نزل

فرمود: «آری، ای مفضّل! خداوند، قرآن را در ماه رمضان بر پیامبر عطا نمود، و ایشان، آن را تنها در هنگام لزوم، ابلاغ می‌کرد و فقط در زمانی که امر یا نهی ای ضرورت می‌یافت، بیان می‌نمود. پس جبرئیل علیه‌السلام با وحی، فرود آمد و آنچه را بِدان مأمور بود، ابلاغ کرد، و خداوند فرمود: «و زبانت را [در هنگام وحی،] زود به حرکت در میاور تا در خواندن [قرآن]، شتاب‌زدگی به خرج نداده باشی».

«یا مُفَضَّلُ! إنَّ القُرآنَ نَزَلَ في ثَلاث وعِشرينَ سَنَةً، وَاللَّهُ يَقولُ: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» ... قالَ المُفَضَّلُ: يا مَولايَ! فَهذا تَنزيلُهُ الَّذي ذَكَرَهُ اللَّهُ في كِتابِهِ، وكَيفَ ظَهَرَ الوَحيُ في ثَلاثٍ وعِشرينَ سَنَةً؟ قالَ: نَعَم يا مُفَضَّلُ! أعطاهُ اللَّهُ القُرآنَ في شَهرِ رَمَضانَ وكانَ لا يُبَلِّغُهُ إلّافي وَقتِ استِحقاقِ الخِطابِ، ولا يُؤَدّيهِ إلّافي وَقتِ أمرٍ ونَهيٍ، فَهَبَطَ جَبرَئيلُ علیه‌السلام بِالوَحيِ فَبَلَّغَ ما يُؤمَرُ بِهِ وقَولُهُ: «لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ»»[۱]

در روایت دیگر آمده است که حفص بن غیاث می‌گوید، به امام صادق علیه‌السلام گفتم که خداوند عز و جل می‌فرماید: «ماه رمضان که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است»، در حالی که قرآن، از اوّل تا آخر آن، در طول [حدود] بیست سال، فرو فرستاده شد. امام صادق علیه‌السلام فرمود؛

«قرآن، در ماه رمضان، یک‌جا به بیت المعمور، فرو فرستاده شد و سپس در طول بیست سال، [تدریجاً] نازل گشت». سپس فرمود: «پیامبر فرموده است: صُحُف ابراهیم، در شب اوّل ماه رمضان، نازل گشت. تورات، در شب ششم ماه رمضان، نازل شد. انجیل، در شب سیزدهم ماه رمضان، نازل شد. زبور، در شب هجدهم ماه رمضان، نازل شد و قرآن، در شب بیست و سوم ماه رمضان، نازل شده است».

«سَأَلتُهُ علیه‌السلام عَن قَولِ اللَّهِ عز و جل: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» وإنَّما

---

۱. بحار الانوار، ج۸۹، ص۳۸

انزِلَ في عِشرينَ سَنَةً بَينَ أوَّلِهِ وآخِرِهِ؟ فَقالَ أبو عَبدِ اللَّهِ عليه‌السلام: نَزَلَ القُرآنُ جُملَةً واحِدَةً في شَهرِ رَمَضانَ إلَى البَيتِ المَعمورِ، ثُمَّ نَزَلَ في طولِ عِشرينَ سَنَةً. ثُمَّ قالَ: قالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: نَزَلَت صُحُفُ إبراهيمَ في أوَّلِ لَيلَةٍ مِن شَهرِ رَمَضانَ، وانزِلَتِ التَّوراةُ لِسِتٍّ مَضَينَ مِن شَهرِ رَمَضانَ، وانزِلَ الإنجيلُ لِثَلاثَ عَشرَةَ لَيلَةً خَلَت مِن شَهرِ رَمَضانَ، وانزِلَ الزَّبورُ لِثَمانِ عَشرَةَ خَلَونَ مِن شَهرِ رَمَضانَ، وانزِلَ القُرآنُ في ثَلاثٍ و عِشرينَ مِن شَهرِ رَمَضان»[1]

بنابراین از این آیات و روایات استفاده می‌شود که قرآن دو بار بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده یک بار نزول دفعی در شب قدر، و بار دیگر نزول تدریجی در طول ۲۳ سال و در شب قدر قرآن بر بیت المعمور نازل شده است و قلب پاک پیامبر گرامی اسلام، نسبت به آن اطلاع یافته است.

با توجه به آنچه گفتیم، روشن شد که اگر قرآن در شب قدر نازل شده پس چگونه طبق روایات مشهور آغاز بعثت پیغمبر در ۲۷ ماه رجب صورت گرفته است؟ زیرا نزول آن در ماه رمضان جنبه جمعی داشته، در حالی که نزول اولین آیات در ۲۷ رجب مربوط به نزول تدریجی آن است و به این ترتیب مشکلی از این نظر پیش نمی‌آید.[2]

جالب آن است که در روایات اهل‌سنت هم آمده است که تنها نزول دفعی قرآن در ماه رمضان بوده است نه نزول تدریجی (و طبق بقیه روایات آنها که نقل کردیم، آغاز نزول تدریجی در بیست و هفتم ماه رجب بوده است) چنان که نقل می‌کنند؛

«نَزَلَ القُرآنُ جُملَةً واحِدَةً فی شَهرِ رَمَضانَ فی لَیلَةِ القَدرِ فَجُعِلَ فی بَیتِ العِزَّةِ ثمّ انزِلَ عَلی النَّبِیّ فی عِشرینَ سَنَةً جَوابَ کَلامِ النّاسِ.» «قرآن به یکباره در شب قدر

---

۱. الکافی، ج۲، ص۶۲۹؛ بحار الانوار، ج۹۴، ص۲۵

۲. تفسیر نمونه، ج۲۱، ص۱۴۹

ماه رمضان فرود آمد و در بیت العزّه قرار گرفت، و بعد، در طول بیست سال در جواب درخواست مردم به پیامبر نازل شد.»[۱]

در پایان، پاسخ اشکال وهابی را می‌دهیم که با استناد به روایتی از امام رضا علیه‌السلام مدعی بود که بعثت پیامبر گرامی اسلام در ماه رمضان بوده است، مطابق روایت مذکور، امام علیه‌السلام فرمود؛

«لِأَنَّ شَهرَ رَمَضانَ هُوَ الشَّهرُ الَّذي أنزَلَ اللهُ تَعالى فيهِ القُرآنَ، و فيهِ فَرَّقَ بَينَ الحَقِّ وَ الباطِلِ، كَما قالَ اللهَ عز و جل: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾، و فيهِ نُبِّئَ مُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله، و فيهِ لَيلَةُ القَدرِ الَّتي هِيَ خَيرٌ مِن ألفِ شَهرٍ، و فيها يُفرَقُ كُلُّ أمرٍ حَكيمٍ»

«ماه رمضان، ماهی است که خداوند در آن، قرآن را نازل کرده و در آن میان حق و باطل، جدایی انداخته است، آن چنان که خداوند فرموده است: «ماه رمضان، ماهی که قرآن در آن فرود آمده است تا هدایتی برای مردم و نشانه هایی روشن از هدایت و فرقان باشد». محمّد نیز در این ماه به خبرداری رسیده است. و در آن، شب قدر است که بهتر از هزار ماه است. در آن شب، هر امر حکمت آمیزی مقدّر (جدا) می‌شود»[۲]

وهابی به این فراز روایت تمسک کرده است؛ «فیه نبئ النبی»، در حالی که اصل معنای «نبئ»، از ماده «نبأ»، به معنای خبر است، و به حسب و قرینه آنچه ما تاکنون توضیح دادیم، مفهوم روایت چنین می‌شود که در ماه رمضان و شب قدر، پیامبر گرامی از نزول دفعی قرآن خبر دار شد؛ «انه نبئ بالقرآن»[۳]

اگر از این پاسخ هم چشم پوشی کنیم و بگوییم مقصود آن است که پیامبر

۱. الدر المنثور، ج۱، ص۱۸۹؛ جامع البیان، ج۲، ص۱۹۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۲۲۲

۲. عیون الاخبار، ج۲، ص۱۱۶

۳. پاورقی وسائل الشیعه، ج۱۰، ص۲۴۲

در ماه رمضان به رسالت مبعوث شدند، باز هم گفتنی است که روایت مذکور مطابق با عقیده اهل‌سنت است چرا که آنان چشم خود را بر روایاتی که می‌گوید پیامبر در ماه رجب مبعوث شده است، بسته‌اند و معتقد شده‌اند که پیامبر در ماه رمضان مبعوث شده است، امام علیه‌السلام در این فراز روایت، از روی تقیه، و به خلاف روایات متواتری که نقل کردیم، مطابق با عقیده اهل‌سنت، سخن گفته‌اند، چنان که خود اهل‌بیت علیهم‌السلام به ما ملاک دادند که روایتی را که موافق عقیده اهل‌سنت است ترک کنید و به روایتی که مخالف انها است، عمل کنید.

راوی از امام صادق علیه‌السلام سوال کرد که؛

«دو خبر از شما می‌بینیم که یکی از آنها موافق اهل سنت و دیگری مخالف عقیده اهل سنت است، کدام خبر را اخذ کنیم؟ امام علیه‌السلام فرمود آن خبری را که با اهل سنت مخالف است، آن را اخذ کنید چرا که رشد و هدایت در آن است» «وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبَرَيْنِ مُوَافِقاً لِلْعَامَّةِ وَ الْآخَرَ مُخَالِفاً لَهُمْ بِأَيِّ الْخَبَرَيْنِ يُؤْخَذُ قَالَ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فَفِيهِ الرَّشَادُ»[1]

لذا می‌بینیم که علامه مجلسی نیز احتمال می‌دهد که این فراز روایت، از روی تقیه صادر شده باشد؛ «یمکن حمله علی التقیه»[2]

۴۳. پاسخ به شبهه پراکنی معاند در مورد نسب پاک پیامبر گرامی اسلام!

پرسش چهل و سوم:

محمد، پیامبر اعراب، پسر چه کسی بود عبدالله یا شخصی دیگر؟

ذکر یک نکته جالب است که عبدالمطلب و عبدالله هم زمان با هم در یک مجلس از دو نفر خواستگاری می‌کنند و حاصل ازدواج عبدالله با آمنه محمد

---

۱. الکافی، ج۱، ص۶۸

۲. بحار الانوار، ج۱۸، ص۱۹۰

می‌شود و حاصل ازدواج عبدالمطلب با دختر عموی آمنه حمزه می‌شود، حال چگونه حمزه چهار سال از پیامبر بزرگتر می‌شود! این یعنی نطفه پیامبر اسلام از عبدالله منعقد نشده است!!!

طبری نیز این واقعه را از زبان واقدی بعنوان یک اصل تاریخی ثابت روایت می‌کند و می‌گوید: قال الواقدي هذا غلط والمجتمع عليه عندنا في نكاح عبد الله بن عبد المطلب ما حدثنا به عبد الله بن جعفر الزهري عن أم بكر بنت المسور أن عبد المطلب جاء بابنه عبد الله فخطب على نفسه وعلى ابنه فتزوجا في مجلس واحد فتزوج عبد المطلب هالة بنت أهيب بن عبد مناف بن زهرة وتزوج عبد الله بن عبد المطلب آمنة بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة **(تاريخ الطبري، جلد ۲، صفحه ۷)**

واقدی گوید: این خطاست، و سخن مورد اتفاق درباره ازدواج عبد الله بن عبد المطلب همانست که در روایت ام بکر دختر مسور آمده که عبد المطلب با پسر خویش بیامد و برای خود و پسرش خواستگاری کرد و در یک مجلس زن گرفتند و عبد المطلب، هاله دختر اهیب بن عبد مناف بن زهره را به زنی گرفت و عبد الله بن عبد المطلب آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهره را گرفت؟!!!

پاسخ:

معاندین تدلیس گر، به نقلهای ضعیفی از اهل سنت استناد می‌جویند تا مطالب باطلی را اشکال تراشی کنند.

مطابق نقلهای شیعه، حمزه علیه‌السلام از پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، چهار سال بزرگتر بود؛ «كان حمزه اسن من رسول الله باربع سنين»[1]

مادر حمزه، هاله بنت وهب بوده است؛[2]

---

۱. اعلام الوری، ج۱، ص۴۵؛ کشف الغمه، ج۱، ص۱۵؛ بحار الانوار، ج۱۵، ص۲۸۱

۲. تراجم اعلام النساء، ج۲، ص۴۲۰؛ الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، ج۱، ص۶۳

از نقلهای شیعه استفاده می‌شود که حضرت عبدالمطلب علیه السلام، با هاله بنت وهب، سالها قبل از تولد پیامبر گرامی اسلام و پدر ایشان عبدالله علیه السلام، ازدواج کرده بود، چنان که در روایت مشهوری از عبدالمطلب علیه السلام نقل می‌کنند که ایشان از کمی فرزندان خود، ناراحت بود و دست به دعا برداشت و فرمود؛

«پروردگارا! پس عیال مرا بسیار کن و دشمنان مرا بر من شاد مگردان بدرستی که توئی خدای یگانه صمد. و بعد از آن شروع کرد به خواستن زنان و شش زن به حباله خود در آورد و ده پسر از ایشان بوجود آمد و هر یک از آن زنان به حسن و جمال آراسته و در قوم خود عزیز و منیع بودند؛ یکی از آنها منعه دختر حارث کلابیه بود؛ دیگری سمری دختر غیدق (طلیقیه)؛ سوم هاجره خزاعیه؛ چهارم سعدا دختر حبیب کلابیه؛ پنجم هاله دختر وهب؛ ششم فاطمه دختر عمرو مخزومیه بود و از فاطمه مخزومیه ابو طالب و عبد الله پدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بهم رسیدند. بعضی گفته‌اند: زبیر نیز از فاطمه بود و سایر اولاد از زنان دیگر او بودند»

«انصرف عبد المطلب في خطبة النساء و التزويج حرصا على الأولاد ثم تزوج بست نساء و رزق منهن عشرة أولاد و كل امرأة تزوجها كانت ذات حسن و جمال و عز في قومها منهن منعة بنت حباب الكلابية و الطائفية و الطليقية بنت غيدق اسمها سمراء و هاجرة الخزاعية و سعدى بنت حبيب الكلابية و هالة بنت وهب و فاطمة بنت عمرو المخزومية و أما منعة بنت الحباب فإنها ولدت له الغيداق و اسمه الحجل و إنما سمي الغيداق لمروءته و بذل ماله و أما الفرعى فولدت له أبا لهب و اسمه عبد العزى و أما سعدى فولدت له ولدين أحدهما ضرار و الآخر العباس و أما فاطمة فولدت له ولدين أحدهما عبد مناف و يقال له أبو طالب و الآخر عبد الله أبو رسول الله صلی الله علیه و آله و كان عبد الله أصغر أولاده و كان في وجهه نور رسول الله صلی الله علیه و آله فأولاد عبد المطلب الحارث و أبو لهب و العباس و ضرار و حمزة و المقوم و الحجل و

الزبير و أبو طالب و عبد الله»[۱]

این مضمون، یعنی ازدواج عبدالمطلب علیه‌السلام با هاله بنت وهب، قبل از تولد پیامبر گرامی اسلام، و پدرشان عبدالله، در نقل دیگری نیز مورد تاکید قرار گرفته است، چنان که نقل می‌کنند؛

وقتی که عبد المطلب به یمن رفت. راهبی از اهل زبور گفت: اجازه می‌دهی به قسمتی از بدن تو نگاه کنم. عبد المطلب فرمود: جز عورت، همه جای بدنم را می‌توانی ببینی. او به بدن عبد المطلب نگاه کرد و گفت: در یک دست تو سلطنت است و در دست دیگرت پیامبری، ولی در بنی زهره نیز نشانه این دو را می‌بینم. ولی نمی‌دانم حقیقت با کدام است. سپس پرسید: ای عبد المطلب! آیا شاعه داری؟

گفت: شاعه چیست؟ راهب جواب داد: همسر، چون برگشتی زنی را از قبیله بنی زهره انتخاب کن وقتی که عبد المطلب برگشت با «هاله بنت وهب» از بنی زهره ازدواج کرد»

«أَنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ قَدِمَ الْيَمَنَ فَقَالَ لَهُ حِبْرٌ مِنْ أَهْلِ الزَّبُورِ أَ تَأْذَنُ لِي أَنْ أَنْظُرَ إِلَى بَعْضِكَ قَالَ نَعَمْ إِلَّا إِلَى عَوْرَةٍ. فَفَتَحَ أَحَدَ مَنْخِرَيْهِ فَنَظَرَ فِيهِ ثُمَّ نَظَرَ فِي الْأُخْرَى فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّ فِي إِحْدَى يَدَيْكَ الْمُلْكَ وَ فِي الْأُخْرَى النُّبُوَّةَ وَ إِنَّا نَجِدُهُ فِي بَنِي زُهْرَةَ فَكَيْفَ ذَلِكَ قَالَ قُلْتُ لَا أَدْرِي. قَالَ هَلْ مِنْ شَاعَةٍ قُلْتُ مَا الشَّاعَةُ قَالَ الزَّوْجَةُ قَالَ فَإِذَا رَجَعْتَ فَتَزَوَّجْ مِنْهُمْ. فَرَجَعَ إِلَى مَكَّةَ فَتَزَوَّجَ هَالَةَ بِنْتَ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ زُهْرَةَ»[۲]

این نور پیامبری که در وجود حضرت عبدالمطلب علیه‌السلام در هنگام ازدواج با هاله بنت وهب بود، با تولد فرزندش عبدالله علیه‌السلام، به ایشان منتقل شد چنان که

۱. حیاة القلوب، ج۳، ص۷۵؛ الانوار فی مولد النبی، ص۸۱؛ بحار الانوار، ج۱۵، ص۷۶

۲. الخرائج و الجرائح، ج۱، ص۱۲۸؛ بحار الانوار، ج۱۵، ص۲۱۸

نقل می‌کند؛

«عبدالمطلب با فاطمه مخزومیه که نجیب‌تر و صالحه‌تر و نیکوتر از همه زنان بود مقاربت کرد و نطفه عبد الله پدر حضرت رسول م منعقد شد؛ پس آن نور که در او بود به سوی زوجه او «فاطمه» منتقل شد، و چون عبد الله متولد شد آن نور ازهر از جبین اطهر او ساطع گردید به حدّی که اطراف آسمان را روشن نمود، پس عبد المطّلب از انتقال آن نور بسوی آن مایه شادی و سرور خوش‌حال شد»[۱]

این نور نبوت در پیشانی عبدالله علیه‌السلام می‌درخشید و در هنگامی که نطفه پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله در رحم آمنه علیهاالسلام بسته شد، نور او به آمنه منتقل شد و مقدمات تولد پیامبر گرامی اسلام ایجاد شد؛

«إن عبد الله کان في جبینه نور یتلألأ فلما قرب من حمل محمد لم یطق أحد رؤیته و ما مر بحجر و لا شجر إلا سجد له و سلم علیه فنقل الله منه نوره یوم عرفة وقت العصر و کان یوم الجمعة إلی آمنة»[۲]

بنابراین ازدواج عبدالمطلب علیه‌السلام، با هاله بنت وهب، مادر حمزه علیه‌السلام، سالها قبل از تولد پیامبر گرامی اسلام و حتی تولد پدرشان بوده است، و این ادعا که در هنگام ازدواج عبدالله علیه‌السلام با آمنه، عبدالمطلب نیز با هاله ازدواج کرده است، از اساس کذب و دروغ است.

نصوص تاریخی تنها تصریح دارد که عبدالمطلب علیه‌السلام، مقدمات ازدواج عبدالله با آمنه را مهیا می‌کرد نه آنکه خودشان هم بخواهند، همزمان ازدواجی داشته باشند. نقل می‌کنند؛

«پس چون صبح روز دیگر طالع شد حضرت عبد المطّلب اولاد اعمام کرام خود را حاضر گردانید و جامه‌های فاخر پوشانید؛ و وهب نیز خویشان خود را

---

۱. حیاة القلوب، ج۳، ص۷۶

۲. مناقب آل ابی طالب، ج۱، ص۲۷؛ الدر النظیم، ص۲۵

جمع کرد، و چون مجلس شریف منعقد شد حضرت عبد المطّلب برخاست و خطبه‌ای در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود و گفت: حمد می‌کنم خدا را حمد شکرکنندگان، حمدی که او مستوجب است بر آنچه انعام کرده است بر ما و بخشیده است به ما و گردانیده است ما را همسایگان خانه خود و ساکنان حرم خود و انداخته است محبت ما را در دلهای بندگان خود و ما را شرافت داده است بر جمیع امّتها و حفظ نموده است از جمیع آفتها و بلاها، و حمد می‌کنم خدا را که نکاح را بر ما حلال گردانیده و زنا را بر ما حرام گردانیده؛ و بدانید که فرزند ما عبد الله دختر شما آمنه را خواستگاری می‌نماید به فلان صداق، آیا راضی شدید؟ وهب گفت: راضی شدیم و قبول کردیم. عبد المطّلب گفت: ای قوم! گواه باشید. پس عبد المطّلب در مکه چهار روز ولیمه کرد و جمیع اهل مکه و نواحی مکه را دعوت نمود.»

«.... الحمد لله الذي أحل لنا النكاح و حرم علينا السفاح و أمرنا بالاتصال و حرم علينا الحرام اعلموا أن ولدنا عبد الله هذا الذي تعرفونه قد خطب فتاتكم آمنة بصداق معجل و مؤجل كذا و كذا فهل رضيتم بذلك من ولدنا قال وهب قد رضينا منكم فقال عبد المطلب اشهدوا يا من حضر ثم تصافحوا و تهانوا و تصافقوا و تعانقوا و أولم عبد المطلب وليمة عظيمة فيها جميع أهل مكة و أوديتها و شعابها و سوادها فأقام الناس في مكة أربعة أيام»[۱]

بنابراین ازدواج عبدالمطلب علیه‌السلام با هاله سالها قبل از تولد پیامبر گرامی اسلام بوده است و از این ازدواج حمزه علیه‌السلام، متولد می‌شود که تولد ایشان، چهار سال قبل از تولد پیامبر گرامی اسلام بوده است.

آنچه هم که معاند از کلام واقدی مورد استدلال قرار داد تا بگوید ازدواج عبدالمطلب با هاله، همزمان بوده با ازدواج عبدالله و آمنه و در یک مجلس بوده

---

۱. حیاة القلوب، ج۳، ص۸۸؛ الانوار فی مولد النبی، ص۱۲۱؛ بحار الانوار، ج۱۵، ص۱۰۱

است، از اساس باطل است، زیرا نقلهای واقدی، اعتباری ندارد، و واقدی حتی نزد خود علمای اهل‌سنت، متهم به جعل و دروغگویی بوده است.

بخاری و ابوحاتم در مورد او می‌گفتند متروک است و به نقلهای او توجه نمی‌شود، احمد در موردش می‌گفت احادیث رادگرگون می‌کند، ابوحاتم و نسائی می‌گویند وضع و جعل حدیث می‌کرده است، ابن راهویه می‌گوید او در نزد من از جاعلان حدیث است، ابن معین گفته است او ثقه نیست، دار قطنی گفته است در او ضعف است، ابن خلکان گفته است او را در حدیث تضعیف کرده‌اند، یافعی گفته است، ائمه حدیث او را ضعیف می‌دانند، ذهبی نیز گفته است بر ترک نقلهای او اجماع است»[1]

معاندین و دشمنان پیامبر گرامی که از بی‌رگ و ریشه‌ای خود، مورد ملامت و مذمت اند، در صدد برآمده‌اند تا این عقده روحی را با تشکیکات بی‌اساس در مورد نسب پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، برطرف کنند، غافل از آنکه این تشکیکات راه به جایی نمی‌برد و پیامبر گرامی اسلام، دارای برترین و پاک‌ترین نسب‌ها بوده‌اند، چنان که علی علیه السلام فرمود:

«خداوند پیامبران را در برترین جایگاه قرار داد و در بهترین مکان مستقر ساخت و پیوسته آنها را از اصلاب با ارزش (پدران) به ارحام پاک (مادران) منتقل نمود؛ هر زمان یکی از آنها بدرود حیات گفت، دیگری برای پیشبرد آیین خدا به جای او برخاست»

«فاستودعهم في أفضل مستودع، و أقرّهم في خير مستقرّ، تناسختهم كرائم

---

۱. میزان الاعتدال، ج۶، ص۲۷۳؛ المغنی فی الضعفاء، ج۲، ص۳۵۴؛ الکاشف، ج۳، ص۶۵؛ مراة الجنان، ج۲، ص۳۶؛ الانساب، ج۵، ص۵۶۷؛ تقریب التهذیب، ج۲، ص۱۱۷؛ طبقات الحفاظ، ص۱۴۹

الأصلاب إلی مطهّرات الأرحام؛ کلّما مضی منهم سلف، قام منهم بدین الله خلف»[۱]

اهل‌سنت از پیامبر گرامی نقل می‌کنند که فرمود؛

«هنگامی که آدم علیه‌السلام در بهشت بود، در پشت او بودم و هنگامی که حضرت نوح علیه‌السلام در کشتی نشست، در پشت او بودم و هنگامی که ابراهیم علیه‌السلام را در آتش افکندند، در صلب او بودم. پدر و مادرم، هیچگاه به آلودگی دچار نگشتند و همواره خدای تعالی، مرا از صلب‌های پسندیده به رحمهای پاکیزه و هدایت یافته، انتقال می‌داد. دو شعبه و گروه بوجود نیامد مگر اینکه من، در بهترین آنان قرار گرفتم.»

«کنت وآدم في الجنة في صلبه، ورکب بي السفینة في في صلب أبي نوح، وقذف بي في النار في صلب إبراهیم، لم یلتق أبواي قط علی سفاح، ولم یزل الله ینقلني من الأصلاب الحسنة إلی الأرحام الطاهرة، صفي مهدي لا یتشعب شعبتان إلا کنت في خیرهما»[۲]

۴۴. پاسخ به اشکال معاند در مورد معجزات پیامبر گرامی اسلام و معجزه شق القمر!!!

پرسش چهل و چهارم:

ردی بر افاضات کانال اسلامگرا در باب اعجاز پیامبران!!!

ادعا: پیامبران برای اثبات ادعای نبوتشان عملی خارق‌العاده است که دیگران از انجام آن عاجزند می‌دهند

پاسخ به ادعا: اولاً بر طبق روایاتتان دجال هم مُرده زنده می‌کند (=عمل خارق العاده). ثانیاً باز هم بنا به اعتقادات خودتان افرادی با تمسک به اجنه اعمال خرق

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۴

۲. کنزالعمال، ج۱۱، ص۴۲۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج۳، ص۴۰۸

عادت انجام می‌دهند! با این حساب انجام عمل خارق‌العاده از غیر پیامبران هم محتمل است، لذا چنین دلیلی نمی‌تواند مثبت ادعای نبوت کسی باشد!

ادعا: معجزات پیامبر اسلام به صورت متواتر و یقینی نقل شده‌است و جای هیچ شک و شبهه‌ای در آن وجود ندارد!

پاسخ به ادعا: این ادعا نیز باطل است! چرا که بعنوان نمونه، در مورد ادعای شق القمر (نصف کردن ماه)، از میان کل ساکنان آن قسمت از نیمکره زمین که ماه رؤیت میشد هیچ بنی بشری غیر از مسلمینِ متعبّد، واقعه‌ی به آن عظمت و اعجاب‌انگیزی را ثبت نکرده‌است!

پاسخ:

معاند در پاسخ به مطلب ذیل ما در مورد معجزات انبیاء؛[1]

اشکالاتی را مطرح کرده است که یک به یک مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم؛

۱. می‌گوید طبق ادعای خودتان، دجال هم می‌تواند معجزه و عمل خارق العاده انجام دهد و مرده را زنده کند!

معاند در این ادعای خود صادق نیست، زیرا شیعه نقل نمیکند که دجال چنین توانایی دارد، بلکه در یک سری از اسرائیلیات و روایات جعلی و اباطیل اهل‌سنت، چنین مضامینی از راویانی یهودی الاصل وارد شده است.

اهل‌سنت نقل می‌کنند که دجال ادعای ربوبیت می‌کند (سنن ابن ماجه، ج۲، ص۱۳۶۰)، عمر طولانی دارد، (صحیح مسلم، ج۸، ص۲۰۵)، همراه او آب و آتش است. (صحیح بخاری، ج۸، ص۱۰۳)، کور را بینا کرده و برص را شفا می‌دهد (مسند احمد، ج۵، ص۱۳)، مرده را زنده می‌کند، (مسند احمد، ج۵، ص۱۳)، کسی را می‌کشد، آن‌گاه او را زنده می‌کند (مستدرک حاکم، ج۴، ص۵۳۷).

---

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13366

مثلا بخاری صراحتا نقل می‌کند که دجال فردی را می‌کشد و بعد او را زنده می‌کند؛ «فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يُحْيِيه»[۱]

اما در روایات ما به قدری دجال، زبون و ناتوان در برابر امام عصر عليه السلام معرفی شده است که حضرتش پس از ظهور او را می‌کشد و زمین را از ظلم و جور و لوث وجود او، پاکسازی می‌کند؛

«يَقُومُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ فَيَقْتُلُ الدَّجَّالَ وَ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَ ظُلْمٍ»[۲]

۲. می‌گوید افرادی با تمسک به اجنه، اعمال خارق عادت انجام می‌دهند، بنابراین غیر پیامبران هم می‌توانند اعمال خارق العاده انجام دهند!

او توجه ندارد که عنوان خارق العاده، تنها بر معجزه انبیاء، قابل صدق است، زیرا چنان که از مفهوم کلمه معجزه استفاده است، این کلمه از «عجز» می‌آید، یعنی معجزات انبیاء به گونه‌ای است که بشر به هیچ عنوان نمی‌تواند مانند آن را بیاورد و از انجام مانند آن عاجز است، چرا که معجزه متکی به نیروی الهی است.

اما کارهایی که برخی از مرتاضان انجام می‌دهند، چنین نیست که دیگران در برابر آن عاجز باشند، بلکه دیگران را هم می‌توانند مثلا با تمرین و ممارست و تعلیم و ریاضت مانند آن را بیاورند.

به همین دلیل کارهای مرتاضان قابل معارضه و مقابله به مثل است، و انسان‌های دیگری می‌توانند همانند آن را بیاورند، و نیز به همین دلیل آورنده آن هرگز جرئت نمی‌کند که «تحدی» یعنی دعوت به مقابله کند و بگوید هیچ‌کس توانایی انجام آنچه را که من انجام می‌دهم ندارد، در حالی که معجزات چون قطعاً از هیچ فردی (با نیروی غیر الهی) ساخته نیست، همواره توأم با تحدّی بوده است، و مثلًا پیغمبر اسلام می‌فرموده: «اگر تمام انس و جن جمع شوند که

---

۱. صحیح بخاری، ج۲، ص۲۲۳؛ ج۸، ص۱۰۴

۲. کمال الدین، ج۲، ص۳۳۶؛ اعلام الوری، ج۲، ص۱۹۷

همانند قرآن را بیاورند توانایی ندارند».

و نیز به همین جهت هنگامی که کارهای مرتاضان در برابر معجزات قرار گیرند به زودی مغلوب می‌شوند، و سحر مثلا هرگز با معجزه پهلو نخواهد زد، درست همان‌گونه که هیچ انسانی قدرت معارضه در برابر پروردگار را ندارد.

نمونه این مسأله در قرآن مجید به خوبی در داستان موسی و فرعون دیده می‌شود که آنها تمام ساحران را از شهرهای کشور مصر جمع آوری کردند، و مدتها مقدمه چینی برای ارائه سحر داشتند و نقشه‌ها ریختند، و سرانجام در یک چشم بر هم زدن در برابر اعجاز موسی علیه السلام هم نقش بر آب شد.[۱]

۳. او مدعی شده است که سخن ما که گفتیم معجزات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به صورت متواتر نقل شده است، باطل است، زیرا در مورد شق القمر، هیچ فردی غیر مسلمین، این واقعه را ثبت و ضبط نکرده است!

در پاسخ به این ادعای او هم گفتنی است که معجزه شق القمر از معجزات مسلم پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است که قرآن نیز بر آن صحه گذاشته و می‌گوید؛

«قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت. و هر گاه نشانه و معجزه‌ای را ببینند اعراض کرده می‌گویند: این سحری است مستمر. ـ آنها (آیات خدا را) تکذیب کردند و از هوای نفسشان پیروی نمودند و هر امری قرارگاهی دارد.» (قمر، آیه ۱ـ۳)

طبق روایات مشهور و متواتر، «مشرکان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: اگر راست می‌گویی و تو پیامبر خدایی ماه را برای ما دو پاره کن! فرمود: اگر این کار را کنم ایمان می‌آورید؟ عرض کردند آری ـ و آن شب، شب چهاردهم ماه بود ـ پیامبر صلی الله علیه و آله از پیشگاه پروردگار تقاضا کرد آنچه را خواسته‌اند به او بدهد ناگهان ماه

---

۱. پیام قرآن، ج۷، ص۲۷۹

به دو پاره شد، و رسول الله آنها را یک یک صدا می‌زد و می‌فرمود: ببینید»[۱]

حال اشکال این است که اگر شق القمر حقیقتی داشت می‌بایست با آن همه اهمیتی که دارد در تواریخ جهان ثبت گردد، در حالی که چنین نیست، و نمی‌توان باور کرد چنان حادثه‌ای رخ داده باشد و همه مردم جهان (جز مسلمانان) از آن غافل مانده باشند.

ولی برای این که روشن شود این ایراد تا چه اندازه قابل اهمیت است باید تجزیه و تحلیلی در روی جهات مختلف این مسئله صورت گیرد؛

اولا؛ باید توجه داشت که ماه همواره در نیمی از کره زمین قابل رؤیت است نه در تمام آن بنابراین نیمی از مردم روی زمین از این حساب خارج خواهند شد.

ثانیاً؛ در نیمی از همین نیمکره نیز همه مردم یا اکثریت قریب به اتفاق آنها از حوادثی که در اجرام آسمانی رخ می‌دهد غافل و بی‌خبرند، چون بعد از نیمه شب آنهاست و طبعاً در خوابند، به این ترتیب تنها یک چهارم مردم جهان می‌توانند از چنین حادثه‌ای باخبر شوند.

ثالثاً؛ هیچ مانعی ندارد که در قسمت قابل توجهی از این نقاط، آسمان ابری و چهره ماه با ابر پوشیده باشد.

رابعاً؛ حوادث آسمانی در صورتی توجه افراد را جلب می‌کنند که یا مانند صاعقه‌ها توأم با سرو صدا یا آثار فوق العاده دیگری باشند، و یا مانند کسوف و خسوف همراه با کم شدن نور، آن هم برای کی مدت نسبتاً طولانی، در چنین صورتی البته نظرها را به خود جلب می‌کند.

اما اگر کره ماه بدون مقدمه قبلی و بدون هیچ عکس العمل دیگر از قبیل کم شدن نور و مانند آن فقط برای چند لحظه انشقاق پیدا کرده، سپس التیام یابد کمتر نظری را به خود جلب می‌کند.

---

۱. مجمع البیان في تفسیر القرآن، ج۹، ص۲۸۲

آیا ما در شبهای عادی که ماه مطابق معمول در آسمان می‌درخشد هیچ به آن خیره می‌شویم و در وضع آن کنجکاوی می‌کنیم؟

آری تنها دانشمندانی که اجرام آسمانی و ماه را رصد می‌کنند و یا کسانی که تصادفاً چشم آنها به آسمان بیفتد از چنین جریانی ممکن است باخبر شوند، و عده‌ای دیگر را باخبر سازند.

خامساً؛ وسائل ثبت مطالب تاریخی و نشر آن در آن زمان بسیار محدود بود. تعداد باسواد کم، کتابها خطی، و تعداد آن ناچیز، و مثل امروز نبود که یک حادثه مهم، برق آسا به وسیله رادیوها و مطبوعات و تلویزیون‌ها در سراسر جهان انتشار یابد.

سادساً؛ تاریخ گذشته آن طور که بعضی از خوشبین‌ها تصور می‌کنند در تمام جهات روشن و آشکار نیست، بلکه مملو ازنقاط تاریک و مبهم است. مثلا «زرتشت» یکی از شخصیتهای معروف تاریخی است که مرکز نفوذ او قسمت مهمی از دنیای متمدن آن زمان بود، اما تاریخ او امروز از تمام جهات تاریک و مبهم است، تاریخ تولد، وفات، محل تولد و سایر مشخصات زندگی، حتی به عقیده بعضی، اصل وجود او مجهول و تاریک می‌باشد.[1]

جائی که کشورهای متمدن آن زمان در مورد حفظ و ضبط تواریخ مربوط به خود تا این اندازه بی‌اعتنا باشند، تعجب ندارد اگر اروپائیان که در آن زمان دوران تاریک «قرون وسطی» را می‌گذراندند به ضبط چنین حادثه‌ای، در صورت اطلاع، علاقه خاصی نشان نداده باشند.

ما به طور قطع می‌دانیم در طول تاریخ بشر صدها زلزله نابودکننده و طوفان وحشتناک رخ داده که شهرها و آبادیها وسیعی را ویران نموده است در حالی که تاریخ همه آنها را ضبط نکرده و به خاطر ندارد.

---

۱. ترجمه اوستا، جلیل دوستخواه، ج۱، ص۱۴-۱۶

با توجه به این جهات از عدم ذکر این حادثه در تواریخ اسلامی زیاد نمی‌توان تعجب نمود و آن را دلیل بر عدم وقوع این حادثه دانست.[۱]

۴۵. پیامبر اسلام: پس از صرف غذا باید انگشتانتان را لیس بزنید بعد بشویید!

پرسش چهل و پنجم:

پیامبر اسلام: پس از صرف غذا باید انگشتانتان را لیس بزنید بعد بشویید!

[منبع: صحیح بخاری ـ حدیث شماره ۵۴۵۶]

یک عمر تبلیغ کردند که پیامبر اسلام فرموده «النَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ!» (پاکیزگی جزئی از ایمان است!) اما نگفتند که لیسیدن انگشتان پس از صرف غذا هم مصداق رعایت پاکیزگی نزد پیامبر اسلام است!

به عبارتی پیامبر اسلام حتی در دستور به پاکیزگی و نظافت هم گاف داده و تصور میکرده لیس زدن انگشتان پس از صرف غذا یک کار بهداشتی محسوب میشود؟!!!

پاسخ:

معاندین هرزه گوی فضای مجازی مدعی اند که با دست غذا خوردن، بهداشتی نیست، در حالی که عموم مردم غذاهای نانی خصوصا در صبحانه را با دست تناول می‌کنند، طبق استدلال اینان، همه مردم کثیف اند و غیر بهداشتی رفتار می‌کنند، یا مردمانی که در هند و سایر نقاط جهان، با دست غذا می‌خورند، همه کثیفند و تنها همین چند تن هرزه گویی ملحد فضای مجازی پاک و پاکیزه‌اند!!

این که پیامبر گرامی اسلام با دست غذا می‌خوردند و پس از غذا خوردن، انگشتهای مبارک را می‌میکدند، اختصاص به روایات اهل‌سنت ندارد، در

۱. معراج ـ شق القمر ـ عبادت در قطبین، مکارم شیرازی، ص۱۱۳

نقلهای شیعه آمده است؛

«كانَ رَسولُ اللّهِ ﷺ إذا فَرَغَ مِن طَعامِهِ، لَعِقَ أصابِعَهُ في فيهِ فَمَصَّها» «پیامبر خدا هر گاه غذایش را تمام می‌کرد، انگشتانش را در دهانش می‌چرخاند و می‌مکید.»[۱]

همینطور، خطاب به علی ؑ می‌فرمود؛

«آداب مستحب سفره عبارت است از نشستن روی پای چپ، خوردن با سه انگشت، از جلوی خود خوردن، و لیسیدن انگشت‌ها» «أمَّا السُّنَّةُ: فَالجُلوسُ عَلَى الرِّجلِ اليُسرى، وَالأَكلُ بِثَلاثِ أصابِعَ، و أن يَأكُلَ مِمّا يَليهِ، ومَصُّ الأَصابِعِ.»[۲]

در نقل دیگر در مورد پیامبر گرامی آمده است؛

«كانَ يَمينُهُ لِطَعامِهِ وشَرابِهِ وأخذِهِ وإعطائِه» «دست راستش برای غذا و آب و گرفتن و دادن بود»[۳]

و می‌فرمود؛

«چون یکی از شما خوراکی خورد و انگشتش را مکد که با آن خورده خدا عزّ و جلّ فرماید، برکت دهد خدا بتو» «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ طَعَاماً فَمَصَّ أَصَابِعَهُ الَّتِي يَأْكُلُ بِهَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ»[٤]

این که در این روایات به خوردن با دست و مکیدن آن تاکید شده است، همه برای احترام و خضوع و شکرگزاری در برابر خداوند، به خاطر نعماتهایش است، تا به گونه‌ای خاضعانه از او تشکر کنیم و حتی اندک خوراکی که به دست چسبیده است، بی‌استفاده نماند و اسراف نشود، این عملکرد، نهایت اظهار خضوع و

---

۱. المحاسن، ص۴۴۳
۲. الفقیه، ج۴، ص۳۵۵
۳. مکارم الأخلاق، ج۱، ص۶۱؛ بحارالأنوار، ج۱۶، ص۲۳۷
٤. الکافی، ج۶، ص۲۹۷

شکرگزاری در برابر نعمات بیشمار خداوندی است، چنان که در نقلی در مورد امام صادق علیه‌السلام آمده است؛

«أَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يَمْسَحَ الرَّجُلُ يَدَهُ بِالْمِنْدِيلِ وَ فِيهَا شَيْءٌ مِنَ الطَّعَامِ تَعْظِيماً لِلطَّعَامِ حَتَّى يَمَصَّهَا» «امام علیه‌السلام کراهت داشت که کسی دستش را با حوله پاک کند و بر آن خوراکی باشد برای احترام خوراک، تا آن را بمکد»[1]

یا در نقل دیگری آمده است که امام صادق علیه‌السلام به مکیدن انگشتها، پس از صرف غذا، تاکید داشت، در چرایی این عملکرد فرمود که می‌دانی چرا این کار را می‌کنم؟

«مردمی بر نهر ثرثار زندگی داشتند و از خوراک خود کلوچه‌ها ساختند و محل غائط بچه هاشان را با آن پاک میکردند، مردی عصا کشان بر آنها گذر کرد و ناگاه زنی یکی از آن کلوچه‌ها را برداشته و محل غائط کودک را با آن پاک میکرد، فرمودش از خدا بترس این کار بر تو روا نیست، زن گفت: گویا ما را از نداری و فقر میترسانی؟ ... خداوند باران آسمان را از آنها دریغ داشت و نیازمند شدند به همان نانها که بدانها محل غائط را پاک کرده بودند و آنها را با کشیدن میان خود پخش میکردند، و آنگه خدا به آنها رحم کرد و وضع پیشین را بدانها باز گردانید.»

«...حَبَسَ مِنْهُمْ بَرَكَةَ السَّمَاءِ فَاحْتَاجُوا إِلَى الَّذِي كَانُوا يُنَجُّونَ بِهِ صِبْيَانَهُمْ فَقَسَّمُوهُ بَيْنَهُمْ بِالْوَزْنِ قَالَ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَحِمَهُمْ فَرَدَّ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا عَلَيْهِ»[2]

اسلام تاکید موکد بر شستن دستها، قبل از غذا خوردن می‌کند، روشن است که با عمل به این دستور، خوردن غذا، با دست پاک و شسته شده و تمیز، هیچ مشکل بهداشتی، ایجاد نمی‌کند، چنان که علی علیه‌السلام فرمود؛

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكْثُرَ خَيْرُ بَيْتِهِ فَلْيَغْسِلْ يَدَهُ قَبْلَ الْأَكْلِ.» «هر کس می‌خواهد،

---

۱. بحار الانوار، ج۶۳، ص۴۰۵

۲. المحاسن، ج۲، ص۵۸۷

خیر خانه اش زیاد شود، قبل از غذا خوردن، دستهایش را بشوید»[۱]

و فرمود؛

«غَسْلُ الْيَدَيْنِ قَبْلَ الطَّعَامِ وَ بَعْدَهُ زِيَادَةٌ فِي الرِّزْقِ...» «شستن دو دست قبل و بعد از غذا خوردن، موجب زیادی رزق می‌گردد»[۲]

یافته‌های کنونی دانشمندان هم، تاکید بر غذا خوردن با دست دارد، چنان که مطابق یافته‌های جدید خود، می‌نویسند؛

«با دست غذا خوردن باعث افزایش ردش خون می‌شود، با دست غذا خوردن جریان خون را افزایش می‌دهد، با دست غذا خوردن ارتباط با غذا را تشدید می‌کند (و در رفع بی‌اشتهایی موثر است)، با دست غذا خوردن باعث هضم بهتر می‌شود، ۵. مستقیما بر چاکرا تاثیر می‌گذارد، نوک انگشتان به قلب، چشم سوم، شبکه عصبی، گلو، اندام جنسی و ریشه‌ای چاکرا مرتبط هستند. و هنگامی که ما با دست‌ها غذا می‌خوریم، حرکت و لمس چاکرا فعال می‌شود و ما را به هر روش ممکن کمک می‌کند، با دست غذا خوردن بهداشتی است، ممکن است این جمله، برای خیلی‌ها تهاجمی به نظر برسد، اما در مقایسه با قاشق و چوب غذاخوری، دستان انسان بیشتر بهداشتی است. برخلاف آنچه فکر می‌کنید افرادی که عادت به غذا خوردن با دست دارند پیش از آغاز خوردن غذا دست‌های شان را می‌شویند. البته بهداشت دست‌ها، همه جا یک عادت است ولی قاشق و چنگال عموما سریع شسته می‌شوند و همیشه هم کاملا تمیز نیستند، متوجه می‌شوید غذا داغ است چون دستانتان مثل یک سنسور عمل می‌کند، منطقا، زمانی که با قاشق یا چنگال غذا می‌خورید نمی‌توانید آنالیز کنید که چقدر غذا گرم است، اما وقتی با دست غذا می‌خورید، می‌توانید آن را (به

---

۱. وسائل الشیعه، ج۲۴، ص۳۳۸

۲. همان منبع

لطف قدرت گیرنده‌ها) و محافظت از بافت‌های حساس زبان از سوزش، را درک کنید.، با دست غذا خوردن برای کاهش خطر ابتلا به دیابت موثر است، در صورتی که با دست غذا بخورید پس از اتمام، دستان خود را می‌شویید اما همچنان باکتری‌های بسیاری مفیدی بر سطح دست و انگشتانتان باقی می‌ماند و سبب از بین بردن سایر باکتری‌های مضر سطح پوست می‌شوند»[1]

۴۶. معاند: پیامبر اسلام غیرت از خودش نشان نمی‌داد تا همسرانش در برابر بیگانگان حجاب بگیرند!!!

پرسش چهل و ششم:

قابل توجه مسلمین ناآگاهی که بی‌حجابی را مساوی با بی‌بند و باری می‌دانند: زنان محمد هم تا قبل از نزول حجاب بی‌حجاب بودند! [صحیح بخاری حدیث شماره ۶۲۴۰] عمربن‌خطاب به رسول‌الله می‌گفت: زنان خود را در حجاب کن. آن حضرت این‌کار را نکرد! زنان پیامبر شبانگاه برای قضای حاجت به سوی مناصع (محل قضای حاجت) می‌رفتند. سوده بنت ضمعه (از زنان پیامبر) بیرون رفت و او زنی بلند قامت بود. عمربن‌خطاب که با مردم نشسته بود او را دید و گفت: «ای سوده! تو را شناختم!». عمر به نزول آیه حجاب بسیار علاقه‌مند بود. سپس الله آیه حجاب را بر محمد نازل کرد!

آیا زنان محمد نیز بی‌بند و بار بودند که حجاب نمی‌کردند؟!

آیا محمد نیز بی‌غیرت بود که در مقابل اصرار دیگران به صدور دستور حجاب مخالفت میکرد!!

---

1. https://b2n.ir/m60742
https://b2n.ir/h18420

پاسخ:

نقل فوق از نقلهای جعلی اهل‌سنت است که آنان از روی فضیلت سازی برای عمر، آن را جعل کرده‌اند، چنان که روایات بسیاری برای فضیلت سازی خلفا جعل کرده تا جایی که این مساله مورد اعتراض علمای بزرگشان واقع شده است، چنان که فیروز آبادی در خاتمه کتاب «سفر السعاده»، ابوابی را گشوده است و مفصلا احادیث جعلی در فضائل ابوبکر و عمر را مورد نقد و رد قرار می‌دهد؛[1]

همینطور، عجلونی در «کشف الخفاء»، ج۲، ص۴۱۹، روایات جعلی اهل‌سنت در فضائل خلفا را مورد نقد و اعتراض قرار می‌دهد، و همینطور ابن القیم در «المنار المنیف، ص۱۱۵»

تهاونوی می‌گوید؛

«ما می‌دانیم که جاعلان حدیث، دروغ و جعل کرده‌اند، در کثیری از فضائلی که در مورد ابوبکر و عمر و عثمان، روایت می‌شود» «نحن نعلم انهم کذبوا فی کثیر مما یروونه فی فضائل ابی بکر و عمر و عثمان»[2]

نقل مورد استناد معاند هم از نقلهای جعلی اهل‌سنت است که وانمود می‌کند که عمر در جریان سوده که برای قضای حاجت به محلی خلوت رفته بود، متعرض او می‌شود و آیه حجاب در این جریان نازل می‌شود، اما از آنجایی که دروغگو کم حافظه است، در روایت جعلی دیگر، مدعی می‌شوند که آیه حجاب به امر عمر در جریانی دیگر نازل شد، چنان که نقل می‌کنند؛

«عمر گفت یا رسول الله، انسانهای نیک و بد بر تو وارد می‌شوند، کاش

---

۱. سفر السعاده، ج۲، ص۲۱۱

۲. قواعد فی علوم الحدیث، ص۴۴۴

همسرانت را دستور به حجاب می‌دادی، پس خداوند آیه حجاب را نازل کرد»[۱]

باید از جاعلان حدیث اهل‌سنت پرسید که آیه حجاب در جریان فوق نازل شد یا جریان سوده

باز در نقل دیگری، خودشان تصریح می‌کنند که اساسا جریان نزول آیه حجاب، ارتباطی با جریانات فوق و عمر بن خطاب نداشته است، انس می‌گوید؛

«من داناترین مردم به آیه حجاب می‌باشم، شبی که رسول خدا با زینب ازدواج کرد، غذائی درست کرد، مردم پس از خوردن غذا نشسته و صحبت می‌کردند، خداوند آیه حجاب را نازل کرد»[۲]

اساسا مطابق نقلهای اهل‌سنت، پیامبر گرامی در منزل خود «بیت الخلاء» و «دستشویی» داشته است و نیازی نبوده که همسران او برای دستشویی به خارج منزل بروند و مورد اعتراض عمر واقع شوند و آیه حجاب نازل شود!!

بخاری نقل می‌کند؛

«پیامبر وقتی وارد بیت الخلاء می‌شد، می‌فرمود: اللهم انی اعوذ بك من الخبث و الخبائث...»[۳]

مسلم نقل می‌کند؛

«وقتی وارد کنیف و مستراح می‌شد، می‌گفت اللهم انی اعوذ بک من الخبث و الخبائث» «اذا دخل الكنيف...»[٤]

ابن عمر می‌گوید؛

«وارد خانه حفصه شدم و مستراح و توالت پیامبر را دیدم» «دخلت بيت

---

۱. صحیح بخاری، ج۶، ص۱۴۸

۲. صحیح بخاری، ج۶، ص۵۰؛ ج۸، ص۶۵؛ صحیح مسلم، ج۲، ص۵۲

۳. صحیح بخاری، ج۱، ص۴۵

٤. صحیح مسلم، ج۱، ص۱۹۵

حفصه ... فرایت کنیف رسول الله...»[۱]

بنابراین با توجه به این که همسران پیامبر، هریک در خانه خود، مستراح داشته‌اند، کذب جاعل حدیث که مدعی شده بود که همسران پیامبر بی‌حجاب برای دستشویی به بیرون منزل می‌رفتند و مورد اعتراض عمر واقع شدند، روشن می‌شود.

اهل‌سنت در جریان آیه حجاب، پیامبر را بی‌غیرت معرفی می‌کنند و عمر را غیرتمند، تا جایی که هر چه عمر به پیامبر می‌گفت که به زنانت بگو، حجاب را نگاه دارند، پیامبر گوش نمی‌داد!

چنان که نقل می‌کنند؛

«عمر به پیامبر می‌گفت که زنانت را در حجاب کن، پیامبر به حرف او گوش نمیداد، وحی موافق رای عمر نازل شد و پیامبر را امر کرد که زنانش را در حجاب وارد کند» «و امر الله تعالی نبیه ان یحجب نساءه»[۲]

در حالی که خود اهل‌سنت نقل کرده‌اند که پیامبر گرامی، غیورترین افراد بوده است، چنان که بخاری نقل می‌کند که پیامبر گرامی می‌فرمود؛

«من از سعد، غیورترم و خداوند از من غیورتر است» «لانا اغیر منه و الله اغیر منی»[۳]

می‌بینیم که پیامبر گرامی خودش را با غیرت‌ترین افراد معرفی می‌کند که تنها خداوند است که از نظر غیرت، از پیامبر گرامی بالاتر است، و اساسا معقول نیست که پیامبری که خداوند در وصفش می‌گوید؛

«تو دارای خلق و خوی عظیم و برجسته‌ای هستی» (قلم، آیه ۴) و

---

۱. سنن بیهقی، ج۱، ص۹۳

۲. صحیح بخاری، ج۱، ص۴۶

۳. صحیح بخاری، ج۶، ص۱۵۶

می‌فرماید؛«برای شما در زندگی و اخلاق رسول خدا اسوه نیکویی است» (احزاب، آیه ۲۱)

نسبت به حجاب زنانش بی‌غیرت باشد و عمر در این مساله از او با غیرت‌تر بوده و به پیامبر اعتراض کند که تو چرا غیرت نداری

و از سوی دیگر، چگونه عمر از پیامبر هم با غیرت‌تر می‌تواند باشد، در حالی که زنان مسلمان را می‌زد، به گونه‌ای که حجاب از سرشان می‌افتاد چنان که نقل می‌کنند؛

«چون خالد بن ولید مرد، زنها در خانه میمونه جمع شدند و شروع کردند به گریه کردن، عمر آمد و شروع به زدن آنها با شلّاقش، روسری یکی از آنها افتاد، گفتند ای رهبر مسلمین روسری او افتاد، گفت ول کنید او را که برایش احترامی نیست و او تعجب میکرد از گفته او (لا حرمه لها) احترامی برای او نیست»[1]

بنابراین، نقل مورد استناد معاند از کتب اهل‌سنت، طبق سایر روایات اهل‌سنت، جعلی و مردود بوده است و هیچگاه پیامبر گرامی ﷺ که غیورترین افراد بوده است، نسبت به حجاب و پوشش زنان خود بی‌تفاوت نبوده است، چنان که خود پیامبر ﷺ می‌فرمود؛

«پدرم ابراهیم با غیرت بود و من با غیرت‌تر از اویم، خدا بینی مومنی را که غیرت ندارد به خاک مالد»[2]

۴۷. پیامبر اسلام می‌گوید: وقتی به نزد الله رفتم در حال نماز خواندن بود!!!

پرسش چهل و هفتم:

آیا میدانید خود الله هم نماز میخواند؟

---

۱. کنزالعمال، ج۱۵، ص۷۳۰

۲. بحار الانوار، ج۱۰۳، ص۲۴۸

آیا میدانید الله در نماز از خودش تعریف و تمجید میکند؟

پیامبر اسلام میگوید:

وقتی به نزد الله رفتم در حال نماز خواندن بود.

مشروح این روایت را در متن زیر بخوانید و بیش از پیش با الله مسلمانان آشنا شوید:

آدرس منبع این روایت:[1]

پاسخ:

روایت مورد استناد معاند، این نقل از کتاب کافی شریف است که ابو بصیر از امام صادق علیه‌السلام پرسید؛

«چند مرتبه پیامبر را به معراج بردند؟ امام علیه‌السلام فرمود: دو مرتبه، و جبرئیل او را در مقامی نگه داشت و گفت: در جایت بایست ای محمد! زیرا در جایی ایستاده‌ای که هرگز هیچ فرشته و پیغمبری در آنجا نایستاده است، همانا پروردگارت در «صلاه» است، فرمود: ای جبرئیل! چگونه صلاتی؟ گفت: میفرماید: سبوح، قدوس، منم پروردگار ملائکه و روح که رحمتم بر غضبم پیشی دارد...»

«كَمْ عُرِجَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَقَالَ مَرَّتَيْنِ فَأَوْقَفَهُ جَبْرَئِيلُ مَوْقِفاً فَقَالَ لَهُ مَكَانَكَ يَا مُحَمَّدُ فَلَقَدْ وَقَفْتَ مَوْقِفاً مَا وَقَفَهُ مَلَكٌ قَطُّ وَ لَا نَبِيٌّ إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي فَقَالَ يَا جَبْرَئِيلُ وَ كَيْفَ يُصَلِّي قَالَ يَقُولُ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي»[2]

این که در این روایت تعبیر «ان ربك یصلی» آمده است، ملحد گمان کرده است که تعبیر «یصلی» به معنای نماز خواندن است، در حالی که واژه «صلاه و

---

۱. اصول کافي، ج۱، ص۴۴۳

۲. الکافی، ج۱، ص۴۴۳

یصلی» به معنای طلب رحمت و غفران و دعا برای غفران است؛ «الصلاه: الدعاء و الاستغفار» «صلاه به معنای دعا و استغفار است»[1]

و اگر به نماز هم «صلاه» می‌گویند، چون در آن دعا و طلب رحمت الهی وجود دارد؛ «سمیت الصلاه لما فیها من الدعا و الاستغفار»[2]

و وقتی صلاه و صلوات به خداوند نسبت داده می‌شود مانند تعبیر «یصلی ربک»، به معنای آن است که خداوند، رحمت و برکت خود را نصیب افراد می‌کند؛ «الصلاه من الله رحمه، صلاه الله علی رسوله: رحمته له»[3]

مثلا خداوند می‌فرماید؛

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (احزاب، آیه ۴۳)

طبق ترجمه ملحد باید بگوییم «یصلی علیکم»، یعنی خداوند برای شما نماز می‌خواند!! در حالی که مطابق آنچه در معنای صلاه خداوندی گفتیم، ترجمه آیه شریفه چنین می‌شود؛

«او کسی است که بر شما درود و رحمت می‌فرستد و فرشتگان او (نیز برای شما تقاضای رحمت می‌کنند) تا شما را از ظلمات (جهل و شرک و گناه) به سوی نور (ایمان و علم و تقوی) رهنمون گردد، او نسبت به مؤمنان مهربان است.»

در آیه دیگر می‌فرماید؛

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ (احزاب، آیه ۵۶)

طبق ترجمه ملحد، باید بگوییم که خداوند و فرشتگان برای پیامبر، نماز

---

۱. لسان العرب، ج۱۴، ص۴۶۴

۲. همان منبع ـ مفردات الفاظ القرآن، ج۱، ص۴۹۱

۳. لسان العرب، ج۱۴، ص۴۶۴

می‌خوانند!!

در حالی که ترجمه صحیح چنین است؛

«خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام گوئید و تسلیم فرمانش باشید.»

بر همین اساس، امام کاظم علیه‌السلام فرمود؛

«صلاة الله رحمة من الله و صلاة الملائکة تزکية منهم له، و صلاة المؤمنين دعاء منهم له»

«صلوات خداوند رحمتی از ناحیه او است و صلوات ملائکه، تقدیس و پاک شمردن آنها است نسبت به پیامبر و صلوات مؤمنین، دعا و تقاضای رحمت است از آنها برای پیامبر»[1]

بنابراین، در روایت مورد استناد معاند هم اگر تعبیر «ان ربك يصلی»، آمده است، یعنی خداوند با گفتن این جملات که من سبوح و قدوس و رب فرشتگان و روح هستم، و رحمتم بر غضبم، سبقت دارد، خداوند با گفتن این جملات رحمت و مغفرت خود را شامل بندگانش می‌کند، یا شامل انبیاء و امامان می‌کند، یا شامل پیامبر گرامی اسلام می‌کند، چنان که علامه مجلسی در شرح روایت می‌نویسد؛

«مقصود از تعبیر «ان ربك يصلی»، آن است که خداوند ترحم کرده و رحمت خود را بر بندگانش ظاهر می‌کند یا شامل انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام می‌کند، یا رحمتش را تنها شامل پیامبر اسلام می‌کند» «ان ربك يصلی ای يترحم و يظهر رحمته علی عباده او يصلی عليك بان يكون المراد بالرحمه الانبياء و الاوصياء علیهم‌السلام كما مر فی الاخبار او المعنی رحمتی عليك كما ورد فی خبر آخر»[2]

---

۱. ثواب الاعمال، ص۱۵۶؛ بحار الانوار، ج۹۱، ص۵۸

۲. مراة العقول، ج۵، ص۲۰۱

۴۸. عدم عمل کردن پیامبر اسلام به دستور خداوند در مورد جهاد با اصحاب منافق!!!

پرسش چهل و هشتم:

برخی از شبکه‌های وهابی شبهه کرده‌اند که اگر عقیده شیعه درست است که خلفا منافق بوده‌اند، پس چرا پیامبر با آنان نبرد نکرد و آنان را از بین نبرد، مگر خداوند در سوره توبه نمی‌گوید با کفار و منافقین جهاد کن! یا باید بگویید که پیامبر به حکم آیه عمل نکرده است و یا بگوییم که خلفا منافق نبوده‌اند؟!!

پاسخ:

آنچه مورد استناد قرار گرفته است، آیه شریفه ذیل است که می‌فرماید؛

﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ﴾ «ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنها سخت‌گیر، جایگاهشان جهنم است و چه بد سرنوشتی دارند» (توبه، آیه ۷۳)

طرز جهاد در برابر کفار، روشن است، و آن جهاد همه جانبه، و مخصوصا جهاد مسلحانه است، ولی در طرز جهاد با منافقان بحث است، زیرا مسلما پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با منافقان جهاد مسلحانه نداشت، چه اینکه منافق کسی است که ظاهرا در صفوف مسلمین قرار دارد و بحکم ظاهر محکوم به تمام آثار اسلام است. هر چند در باطن کارشکنی می‌کند، چه بسا افرادی که می‌دانیم ایمان واقعی ندارند، ولی بخاطر اظهار اسلام نمی‌توانیم رفتار یک نامسلمان با آنها کنیم.

لذا همانگونه که از روایات اسلامی و گفتار مفسران استفاده می‌شود باید گفت: که منظور از جهاد با منافقان انواع و اشکال دیگر مبارزه غیر از مبارزه مسلحانه است، مانند مذمت و توبیخ و تهدید و رسوا ساختن آنها، و شاید جمله

«وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ» اشاره به همین معنی باشد.[۱]

بنابر این مراد از جهاد با منافقان همان توبیخ و سرزنش و تهدید و انذار و رسوا ساختن آنها است، چه اینکه جهاد، معنی وسیع و گسترده‌ای دارد، و هر گونه تلاش و کوشش را شامل می‌شود، تعبیر به «وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ» (بر آنها سخت بگیر و خشونت کن) نیز اشاره به خشونت در سخن و افشاگری و تهدید و مانند آن است.

این وضع خاص در مقابل منافقان، با اینکه آنها خطرناکترین دشمن اسلام بودند، به خاطر این بود که آنها ظاهرا دم از اسلام می‌زدند، و با مسلمانان کاملا آمیزش داشتند، لذا ممکن نبود همچون یک کافر با آنها رفتار کرد.[۲]

در روایات اهل‌سنت هم آمده است که مقصود از جهاد با منافقین، همان خشونت در سخن گفتن و عدم رفق و مدارا در کلام است، چنان که علمای اهل‌سنت از ابن عباس نقل می‌کنند که در تفسیر آیه شریفه فرمود؛

«جهاد با کفار، با شمشیر است و جهاد با منافقین، با زبان و سخت گرفتن و عدم مدارا با آنان است» «جاهد الكفار قال بالسيف و المنافقين، قال باللسان و اغلظ عليهم قال اذهب الرفق عنهم»[۳]

در روایات صحیح اهل‌سنت آمده است که پیامبر، اطرافیان را نهی می‌کرد که مثلا منافقینی چون ابی را بکشند، تا مبادا افراد شایعه کنند که محمد، پس از به قدرت رسیدن، اصحابش را کشت و از این طریق، مردم را از اسلام بترسانند، چنان که بخاری و دیگران نقل می‌کنند که عمر به پیامبر گفت؛

«بگذار گردن این منافق (عبدالله بن ابی) را بزنم، پیامبر گفت او را رها کن تا

---

۱. تفسیر نمونه، ج۸، ص۴۰
۲. تفسیر نمونه، ج۲۴، ص۲۹۹
۳. الدر المنثور، ج۳، ص۲۵۸؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج۶، ص۱۸۴۲

مبادا مردم سخن بگویند که محمد، اصحابش را می‌کشد» «لا يتحدث الناس ان محمدا يقتل اصحابه»[۱]

همین سخن در روایات شیعه از پیامبر گرامی نقل شده است که فرمود؛

«اگر از این اتّهام کراهت نداشتم که بگویند: «محمّد در آغاز نبوّتش عدّه‌ای را به کمک طلبید و با کمک و یاری آن‌ها پیروز شد و پس از استحکام پایه‌های حکومت، آنان را کشت، گردن عدّه زیادی از منافقین را می‌زدم (و اسلام را از شرّ آن‌ها راحت می‌کردم.)» «لَوْ لَا أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُقَالَ إِنَّ مُحَمَّداً اسْتَعَانَ بِقَوْمٍ حَتَّى إِذَا ظَفِرَ بِعَدُوِّهِ قَتَلَهُمْ لَضَرَبْتُ أَعْنَاقَ قَوْمٍ كَثِيرٍ»[۲]

بنابراین پیامبر گرامی مامور به جهاد با شمشیر با منافقین نبود، چنان که امام صادق علیه‌السلام فرمود؛

«پیامبر هرگز با منافقان جنگ مسلحانه نکرد» «انَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يُقاتِلْ مُنافِقاً قَطُّ»[۳]

در روایت دیگر آمده است؛

«پیامبر با منافقین قتال مسلحانه نکرد، ... چرا که آنان کفر خود را ظاهر نمی‌کردند و علم خداوند به کفرشان، قتل آنها را مباح نمی‌گرداند تا زمانی که اظهار ایمان می‌کردند»[٤]

ایشان مطابق روایات اهل‌سنت، مامور به جهاد با لسان و رسوا سازی منافقین بود، چنان که در نقلهای دیگر آنان آمده است که پیامبر گرامی اصحاب منافق خود را بشارت به دوزخ می‌داد و از این طریق، آنان را خوار و ذلیل می‌کرد.

---

۱. صحیح بخاری، ج۸، ص۵۱؛ صحیح مسلم، ج۴، ص۱۹۹۹

۲. الکافی، ج۸، ص۳۴۵

۳. مجمع البیان، ج۱۰، ص۳۱۹

٤. تفسیر نور الثقلین، ج۲، ص۲۴۱

بخاری از پیامبر گرامی نقل می‌کند که فرمود:

«من پیش از شما بر حوض وارد می‌شوم، برخی از مردان شما از آن جلوگیری می‌شوند، سپس نزد من دچار آشفتگی می‌گردند. می‌گویم: خدایا اینان اصحاب منند. گفته شود نمی‌دانی پس از تو چه بدعت‌ها پدید آوردند.»[۱]

و باز نقل می‌کند که فرمود؛

«گروهی از اصحابم را از ورود به حوض کوثر باز می‌دارند. تا آنکه من آنان را بشناسم و نزد من آشفته می‌شوند. من می‌گویم: آیا اصحاب مرا مانع می‌شوند؟ گویند: نمی‌دانی پس از تو چه کردند»[۲]

و باز نقل می‌کند که فرمود:

«من پیش از شما بر حوض وارد می‌شوم. هر که بر من بگذرد می‌نوشد و هر که نوشید، هرگز تشنه نمی‌شود گروهی را هم جلوگیری می‌کنند که آنان را می‌شناسم، آنان هم مرا می‌شناسند و میان من و آنان فاصله می‌افکنند»[۳]

و باز نقل می‌کند که فرمود؛

«گروهی از اصحابم روز قیامت بر من وارد می‌شوند وآنان را از حوض کوثر محروم می‌کنند و من می‌گویم: خدایا، اصحابم می‌گوید: تو نمی‌دانی پس از تو چه کردند، آنان به جاهلیت و به عقب برگشتند.»[٤]

۴۹. پاسخ به ادعای معاند تحت عنوان رفتن عقل از پیامبر اسلام!!!

پرسش چهل و نهم:

---

۱. صحیح بخاری، ج۱۰، ص۱۹۴ نشر جمهوریه مصر العربیه، لجنه احیاء کتب السنه

۲. همان مدرک

۳. همان مدرک

٤. همان مدرک

یقول شیخ محمد حسن النجفی فی کتاب جواهر الکلام:

فی خبر المعراج عن العلل (کتاب صدوق) بسند جید الی ان قال: فنظرت (نبینا محمد) الی شیء ذهب منه عقلي

جناب نجفی در کتاب جواهر الکلام می‌گوید که در کتاب علل الشرائع صدوق بسند جید (خوب) آمده که رسول خدا در معراج گفت:

هنگامی که به شیءای نگاه کردم عقل از سرم پرید (حواسم پرت شد!!!)

پاسخ:

تعبیر پریدن عقل در روایت مورد استناد معاند، به معنای حالت غش و بیهوشی است که بر پیامبر گرامی در معراج واقع شد، آن هم زمانی که عجائب قدرت خداوند را مشاهده کرد، چنان که در ادامه روایت آمده است که پیامبر گرامی اذکاری را گفتند و کم کم حالت غش و بیهوشی ایشان برطرف شد، ادامه روایت، روشن‌ترین دلیل بر آن است که مقصود از ذهاب عقل، غش و بیهوشی است، نه حواس پرتی و... که معاند در صدد اثبات آن است.

اصل روایت چنین است؛

«ثُمَّ طَأْطِئْ يَدَيْكَ وَ اجْعَلْهَا عَلَى رُكْبَتَيْكَ فَانْظُرْ إِلَى عَرْشِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَنَظَرْتُ إِلَى عَظَمَةٍ ذَهَبَتْ لَهَا نَفْسِي وَ غُشِيَ عَلَيَّ فَأُلْهِمْتُ أَنْ قُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ لِعِظَمِ مَا رَأَيْتُ فَلَمَّا قُلْتُ ذَلِكَ تَجَلَّى الْغَشْيُ عَنِّي حَتَّى قُلْتُهَا سَبْعاً أُلْهِمَ ذَلِكَ فَرَجَعْتُ إِلَى نَفْسِي كَمَا كَانَتْ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَ فِي الرُّكُوعِ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ فَقَالَ ارْفَعْ رَأْسَكَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَنَظَرْتُ إِلَى شَيْءٍ ذَهَبَ مِنْهُ عَقْلِي فَاسْتَقْبَلْتُ الْأَرْضَ بِوَجْهِي وَ يَدَيَّ فَأُلْهِمْتُ أَنْ قُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ لِعُلُوِّ مَا رَأَيْتُ فَقُلْتُهَا سَبْعاً فَرَجَعْتُ إِلَى نَفْسِي كُلَّمَا قُلْتُ وَاحِدَةً مِنْهَا تَجَلَّى عَنِّي الْغَشْيُ فَقَعَدْتُ فَصَارَ السُّجُودُ فِيهِ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ وَ صَارَتِ الْقَعْدَةُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ اسْتِرَاحَةً مِنَ الْغَشْيِ وَ عُلُوِّ مَا رَأَيْتُ فَأَلْهَمَنِي رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ وَ

طَالَبَتْنِي نَفْسِي أَنْ أَرْفَعَ رَأْسِي فَرَفَعْتُ فَنَظَرْتُ إِلَى ذَلِكَ الْعُلُوِّ فَغُشِيَ عَلَيَّ فَخَرَرْتُ لِوَجْهِي وَ اسْتَقْبَلْتُ الْأَرْضَ بِوَجْهِي وَ يَدَيَّ وَ قُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ فَقُلْتُهَا سَبْعاً ثُمَّ رَفَعْتُ رَأْسِي فَقَعَدْتُ قَبْلَ الْقِيَامِ لِأُثْنِيَ النَّظَرَ فِي الْعُلُوِّ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَتْ سَجْدَتَيْنِ وَ رَكْعَةً وَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَ الْقُعُودُ قَبْلَ الْقِيَامِ قَعْدَةً خَفِيفَةً ثُمَّ قُمْتُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اقْرَأِ الْحَمْدَ»

«(ندا آمد)، دو دستت را پایین آور و بر دو کاسه زانوهایت قرار بده و پس از آن به عرش من بنگر. رسول خدا فرمود، به بزرگی عرش نگریستم روحم طیران کرد و حالت غش بر من عارض شد پس الهام شدم به این که بگویم، سبحان ربی العظیم و بحمده، به خاطر آن عظمتی که دیده بودم، باری وقتی این کلام را گفتم حالت غش از من بر طرف شد تا جایی که آن را هفت بار گفتم (البته نسبت به هفت بار نیز الهام شدم)، به نفس و روحم مراجعه نموده و همان طوری که قبلا بودم، گردیدم و به همین جهت گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده در رکوع مشروع گردید، بعد حق عزّ و جل فرمود: سر را بردار من سر برداشتم نظرم به چیزی افتاد که عقل از سرم پرید پس بلافاصله با صورت و دو دست به زمین رفته و الهام شدم که بگویم: سبحان ربی الاعلی و بحمده و این به خاطر علو و بلندی چیزی بود که دیدم: ذکر مزبور را هفت بار گفتم و هر بار که می‌گفتم اندکی به حال آمده و حالت غش از من دور می‌شد باری پس از اتمام هفت بار نشستم، پس در سجود گفتن: سبحان ربی الاعلی و بحمده و نیز نشستن بین دو سجده که حضرت آن را به منظور استراحت از غش و علو و بزرگی آنچه دیده بودند انجام دادند مشروع گردید. سپس پروردگارم به من الهام فرمود و خواست که سر را بالا کنم، پس سر را بالا کرده و آن علو و بلند مرتبگی را که دیدم حالت غش به من دست داد پس به رو افتاده و صورت و دستهایم را رو به زمین قرار داده و گفتم سبحان ربی الاعلی و بحمده، این ذکر را هفت بار گفتم و سپس سر را بلند کرده

و پیش از آنکه بایستم نشستم تا دو باره به علو و بلند مرتبگی حضرتش نظر افکنم، و به خاطر همین دو سجده از یک رکعت جعل گردید و نیز به همین جهت نشستن خفیف پیش از برخاستن مشروع شد باری پس از آن ایستادم، حق عزّ و جل فرمود: یا محمّد سوره حمد را بخوان...»[۱]

حالت غش و بیهوشی پیامبر گرامی اسلامﷺ از مشاهده عجائب خلقت الهی، به مانند حالت غشی است که بر موسیؑ، وارد شد، آنگاه که خداوند جلوه‌ای از قدرت خود را به او نشان داد، چنان که می‌فرماید؛

﴿فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾

«و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد پروردگارا خودت را به من نشان ده تا تو را ببینم! گفت: هرگز مرا نخواهی دید، ولی به کوه بنگر اگر در جای خود ثابت ماند مرا خواهی دید، اما هنگامی که پروردگارش جلوه بر کوه کرد آن را همسان زمین قرار داد و موسی مدهوش به زمین افتاد، موقعی که به هوش آمد عرض کرد: خداوندا منزهی تو (از اینکه قابل مشاهده باشی) من به سوی تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم.» (اعراف، آیه ۱۴۳)

مفسرین می‌نویسند؛

«آنچه از مجموع آیات به نظر می‌رسد این است که خداوند، پرتوی از یکی از مخلوقات خود را بر کوه ظاهر ساخت (و آشکار شدن آثار او به منزله آشکار شدن خود او است) آیا این مخلوق یکی از آیات عظیم الهی بوده که برای ما ناشناخته مانده؟ و یا نمونه‌ای از نیروی عظیم اتم و یا امواج مرموز و تکان دهنده یا صاعقه‌ای عظیم و وحشتناک که که بر کوه زد و برقی خیره‌کننده و صدایی

---

۱. علل الشرایع، ج۲، ص۳۱۶؛ وسائل الشیعه، ج۵، ص۴۶۷

مهیب و وحشتناک و نیرویی عظیم از آن برخاست، آن چنان که کوه به کلی از هم پاشید؟

گویا خداوند با این کار می‌خواست دو چیز را به موسی علیه السلام و بنی اسرائیل نشان دهد؛ نخست اینکه آنها قادر نیستند، پدیده کوچکی از پدیده‌های عظیم جهان خلقت را مشاهده کنند، با این حال چگونه تقاضای مشاهده پروردگار و خالق را می‌کنند.......»[۱]

به هر حال این که پیامبران و پیامبر گرامی اسلام، دچار غفلت و حواس پرتی نمی‌شوند، از مسلمات روایی و حدیثی است، تا جایی که از خود پیامبر گرامی نقل است که فرمود؛

«ما گروه انبیاء، چشمانمان به خواب می‌رود، اما قلوبمان به خواب نمی‌رود، و پشت سر خود را می‌بینیم، چنان که پیش روی خود را می‌بینیم»[۲]

در نقل دیگر، امام صادق علیه السلام فرمود؛

«روزی ابو ذر طلب کرد پیامبر گرامی را، گفتند که، در فلان باغ است، چون داخل باغ شد آن حضرت خوابیده بود، چوب خشکی را گرفت و شکست که امتحان کند که حضرت در خواب است یا بیدار، حضرت چشم گشود و فرمود: ای ابو ذر! مرا امتحان می‌کنی؟! مگر نمی‌دانی که من در خواب می‌بینم شما را چنانکه در بیداری می‌بینم و چشمم به خواب می‌رود و دلم به خواب نمی‌رود»[۳]

و فرمود؛

«می‌بینم شما را از پشت سر چنانکه از پیش رو می‌بینم»[٤]

---

۱. تفسیر نمونه، ج۶، ص۳۵۸

۲. بصائر الدرجات، ج۱، ص۴۲۰؛ بحار الانوار، ج۱۱، ص۵۵

۳. بصائر الدرجات، ج۱، ص۴۲۶؛ الخرائج و الجرائح، ج۱، ص۱۰۶؛ رجال کشی، ج۱، ص۱۲۴

٤. المقنع، صدوق، ص۱۱۳؛ وسائل الشیعه، ج۸، ص۴۲۳

۵۰. آیا پیامبر اسلام به خاطر انگیزه‌های مالی و پولی با خدیجه ازدواج کرد؟

پرسش پنجاهم:

از سوی عده‌ای مطرح میشود که پیامبر فقط به خاطر پول با حضرت خدیجه ازدواج کردند چرا که قبل از ظهور اسلام با ایشان ازدواج نمودند، در این زمینه روشنگری فرمایید؟!

پاسخ:

محرک اصلی ازدواج پیامبر گرامی ﷺ با حضرت خدیجه علیها السلام تنها یک سلسله علل معنوی و صفات اخلاقی و پسندیده بوده است که خدیجه متصف به آن بوده است.

تاریخ نگاران در مورد حضرت خدیجه می‌نویسند؛

«او قبل از بعثت به پاکی و طهارت معروف و مشهور بود و خوانده می‌شد»[1]

پیامبر گرامی فرمود؛

«اخْتَارَ مِنَ النِّسَاءِ أَرْبَعاً مَرْيَمَ وَ آسِيَةَ وَ خَدِيجَة»

«خداوند از میان زنان جهان تنها چهار تن را برگزیده است؛ مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه»[2]

و فرمود:

«برترین زنان بهشت چهار تن هستند که یکی از انان خدیجه است»[3]

خدیجه اولین زنی بود که اسلام را قبول کرد چنان که ابن عباس می‌گوید؛

«أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الرِّجَالِ عَلِيٌّ، وَ مِنَ النِّسَاءِ خَدِيجَةُ رضی الله عنهما»

---

۱. الاستیعاب، ج۴، ص۱۸۱۷؛ اسد الغابه، ج۶، ص۷۸

۲. الخصال، ج۱، ص۲۲۵

۳. بحار الانوار، ج۱۶، ص۲

«اول کسی از زنان که به پیامبر ایمان آورد خدیجه بود»[۱]

از سوی دیگر روشن است که پیامبر گرامی قبل از بعثت تحت تربیت و مدیریت الهی بوده است چنان که حضرت علی می‌فرماید:

«از همان زمان که رسول خدا از شیر باز گرفته شد خدا بزرگترین فرشته از فرشتگانش را با او قرین ساخت تا شب و روز او را به مکارم اخلاق و طرق نیک سوق دهد»[۲]

پیامبر گرامی به تعلیم الهی ماموریت یافت تا با خدیجه که یگانه زنان زمان خودش بود ازدواج کند زیرا تنها او بود که شایسته همسری پیامبر گرامی را داشت.

لذا پیامبر گرامی در وصف او فرمود؛

«او برترین زنان من بود و خداوند بهتر از او را نصیب من نساخته است»[۳]

بنابراین این سخن که انگیزه پیامبر گرامی برای ازدواج با خدیجه علل مادی بوده است به هیچ عنوان قابل قبول نیست.

در کتاب فروغ ابدیت می‌خوانیم؛

«مردان مادی که همه چیز را از دریچه مادی گری می‌نگرند، پیش خود چنین تصور می‌کنند که چون خدیجه ثروتمند و تجارت پیشه بود، برای امور تجارتی خود، بیش از هر چیز به یک مرد امین نیازمند بود. از این لحاظ، با محمد ازدواج نمود و محمد نیز از وضع زندگی آبرومندانه او آگاه بود،، تقاضای او را پذیرفت.»

ولی آنچه را تاریخ نشان می‌دهد، این است که محرّک خدیجه برای ازدواج با امین قریش، یک سلسله جهات معنوی بود، نه جنبه‌های مادی. در اینجا به شواهدی اشاره می‌کنیم؛

---

۱. امالی طوسی، ص۲۵۹

۲. نهج البلاغه خطبه ۱۹۲

۳. مسند احمد، ج۹، ص۴۲۹

۱. هنگامی که از «میسره» سرگذشت سفر جوان قریش را می‌پرسد؛ او کرامت‌هایی را که در طول این سفر از او دیده بود و آنچه را از راهب شام شنیده بود، برای او نقل می‌کند. «خدیجه» شوق مفرطی که سرچشمه آن علاقه به معنویت محمّد بود، در خود احساس می‌کند و بی‌اختیار به او می‌گوید: میسره! کافی است، علاقه مرا به محمد دو چندان کردی. برو، من تو و همسرت را آزاد کردم و دویست درهم، دو اسب و لباس گرانبهایی در اختیارت می‌گذارم. سپس آنچه را از «میسره» شنیده بود، برای «ورقة بن نوفل» که دانای عرب بود، نقل می‌کند. او می‌گوید: صاحب این کرامات پیامبر عربی است.[۱]

۲. روزی «خدیجه» در خانه خود نشسته و دور او را کنیزان و غلامان گرفته بودند. یکی از دانشمندان «یهود» نیز در آن محفل بود. اتفاقا «جوان قریش» از کنار منزل آن‌ها گذشت و چشم دانشمند یهود به پیامبر افتاد. فورا از خدیجه درخواست کرد که از «محمد» تقاضا کند از مقصد خود منصرف شود و چند دقیقه در این مجلس شرکت نماید. رسول گرامی تقاضای دانای یهود را ـ که مبنی بر نشان دادن علایم نبوت در بدن او بود ـ پذیرفت. در این هنگام، خدیجه رو به دانشمند یهودی کرد و گفت؛

«هرگاه عموهای او از تفتیش و کنجکاوی تو آگاه گردند، عکس العمل بدی نشان می‌دهند، زیرا آنان از گروه یهود به برادرزاده خود هراسانند. در این موقع، دانای یهود گفت: مگر می‌شود به محمد کسی صدمه‌ای برساند؛ در صورتی که دست تقدیر، او را برای ختم نبوّت و ارشاد مردم پرورش داده است. خدیجه گفت: از کجا می‌گویی که او حایز چنین مقامی می‌شود؟ وی گفت: من علایم پیامبر آخر الزمان را در تورات خوانده ام و از نشانه‌های او این است که پدر و مادر او می‌میرند و جد و عموی وی از او حمایت می‌کنند و از قریش همسری انتخاب

---

۱. سیره ابن هشام، ج۱، ص۱۹۱

می‌نماید که سرور زنان قریش است. سپس اشاره به خدیجه نمود و گفت: خوشا به حال کسی که افتخار همسری او را به دست آورد»[۱]

۳. ورقه (عموی خدیجه) از دانایان عرب بود و اطلاعات فراوانی درباره کتاب‌های عهدین داشت و مکرر می‌گفت: مردی از میان قریش از طرف خدا برای هدایت مردم برانگیخته می‌شود و یکی از ثروتمندترین زنان قریش را می‌گیرد و چون خدیجه ثروتمندترین زنان قریش بود؛ از این لحاظ گاه وبیگاه به خدیجه می‌گفت: روزی فرا می‌رسد که تو با شریف‌ترین مرد روی زمین وصلت می‌کنی.

۴. خدیجه، شبی در خواب دید خورشید، بالای مکّه چرخ خورد و کم کم پایین آمد و در خانه او فرود آمد. خواب خود را برای ورقه نقل کرد. وی چنین تعبیر نمود: با مرد بزرگی ازدواج خواهی نمود که شهرت او عالم‌گیر خواهد شد.

این‌ها جریان‌هایی است که بعضی از مورخان نقل کرده‌اند و در بسیاری از کتاب‌های تاریخی نیز ثبت شده است. مجموع این‌ها، علل تمایل خدیجه را آفتابی می‌کند که بیشتر مولود ایمان و اعتقاد او به معنویت جوان قریش بود و اینکه امین، برای تجارت او از دیگران مناسب‌تر است؛ شاید کمتری اثری در ایجاد این وصلت نداشته است.[۲]

۵۱. آیا پیامبر اسلام در جنگ بدر، آب را بر روی مشرکین بست؟

پرسش پنجاه و یکم:

بستن آب بر دشمنان، سنت پیامبر اسلام!

در بدر، محمد آب را بر ابوسفیان بست؛ ۶۰ سال بعد، در کربلا، نوه ابوسفیان آب را بر نوه محمد بست؟!!!

---

۱. بحار الانوار، ج۱۶، ص۲۰

۲. فروغ ابدیت، ص۱۹۱

پاسخ:

آب بستن به روی دشمن در نبرد عملی ناصواب است که مردان الهی، هیچ گاه به آن تن در نمی‌دهند، چنان که علی علیه‌السلام که طبق بیان خودش، شاگرد و تربیت شده پیامبر گرامی است و می‌فرمود؛ «من عبدی از عبدهای محمد هستم»[1]

آب بستن به روی دشمن را صحیح نمیدانست و می‌فرمود؛

«آب بستن به روی دشمن جایز و حلال نیست»[2]

علی علیه‌السلام در نبرد صفین وقتی که سپاه معاویه آب را به روی سپاهش بست از مقابله به مثل و بستن آب به روی سپاه معاویه خود داری کرد، چنان که ابن اثیر نقل می‌کند؛ «[سپاه علی علیه‌السلام] با سپاه شام جنگیدند تا میان آب و آنان فاصله انداختند و آب در چنگ یاران علی علیه‌السلام افتاد. پس گفتند: به خدا سوگند، شامیان را از آن نمی‌نوشانیم! علی علیه‌السلام به یارانش پیک فرستاد: «به قدر حاجت از آب برگیرید و اجازه دهید که ایشان [هم] برگیرند، که همانا خداوند، پیروزیِ شما را از رهگذرِ سرکشی و ستمِ آنان مقرّر فرمود [پس شما، خود، ستم مکنید.]»[3]

ابن ابی الحدید نقل می‌کند؛

«یاران و هوادارانش به وی گفتند ای امیر مؤمنان! همان گونه که آنان آب را بر تو بستند، آب را بر آنها ببند و مگذار شامیان قطره‌ای از آن را بیاشامند و به شمشیر تشنگی، هلاکشان ساز و [بدین سان] دستْ بسته بگیرشان، که [اگر چنین کنی] تو را نیازی به جنگ نیست. امام علیه‌السلام فرمود: «نه. به خدا سوگند، با ایشان همچون خودشان مقابله نمی‌کنم. قدری از سرچشمه را برای آنان باز

۱. الکافی، ج۱، ص۹۰

۲. مراة العقول، ج۱۸، ص۳۵۴

۳. الكامل في التاريخ، ج۲، ص۳۶۵، تاريخ الطبري، ج۴، ص۵۷۲

بگذارید، که لبه شمشیر، برای رویارویی با آنان بس است».[۱]

«نصر بن مزاحم» در کتاب «صفّین» چنین نقل می‌کند، بعد از آن که لشکر امیر مؤمنان علی علیه السلام شریعه فرات را از لشکر معاویه باز پس گرفتند، عمرو عاص به معاویه گفت: ای معاویه اگر آنها نیز مانند تو عمل کنند و آب را به روی تو و لشکریانت ببندند چه خواهی کرد و گمان تو چیست؟ آیا این قدر در خود قدرت می‌بینی که بتوانی ضربه‌ای بر آنان وارد کنی و آب را باز پس بگیری، همان گونه که آنها بر تو وارد کردند؟ و این در واقع سرزنشی بود به معاویه که پیشنهاد او را در مورد خودداری از بستن آب به روی لشکر علی علیه السلام رد کرده بود.

معاویه گفت: گذشته را رها کن، اکنون بگو ببینم در باره علی چه عقیده‌ای داری؟

عمرو عاص گفت: گمان من این است که او در باره تو مقابله به مثل نمی‌کند، و آب را به روی تو و لشکرت نمی‌بندد، یعنی او جوانمرد است و این کار را با اصول جوانمردی هماهنگ نمی‌بیند. سپس افزود چیزی که او برای آن آمده است غیر از این است؛[۲]

بر همین اساس، می‌بینیم که پیامبر گرامی در نبرد خیبر از بستن آب به روی یهودیان خودداری کرد و آنگاه که شخصی از یهودیان، شاید برای استخلاص جان خود بود شرف‌یاب خدمت پیامبر شد و چنین گفت:

«اگر یک ماه در این محل توقف کنی، هرگز دست بر آن‌ها نخواهی یافت، ولی من مجرای آب این قلعه را نشان می‌دهم و شما می‌توانید آب را به روی آن‌ها ببندید.

---

۱. شرح نهج البلاغة، ج۱، ص۲۴ و، ج۳، ص۳۳۱؛ ینابیع المودّة، ج۱، ص۴۵۱؛ بحار الأنوار، ج۳۲، ص۴۴۳

۲. وقعة صفّین، ص۱۸۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۳، ص۳۳۰

پیامبر با بستن آب به روی دشمن موافقت نکرد و گفت من هرگز آب را بر روی کسی نمی‌بندم تا از تشنگی بمیرند»[1]

آری علی علیه السلام سنت آب نبستن بر دشمن را از استاد خویش پیامبر گرامی آموخته بود، پیامبری که هیچ گاه به چنین ابزارهایی برای تسلط بر دشمن دست نزد و از آن استفاده نکرد و به قدری در نبردها مقید به اصول اخلاقی و رعایت مکارم و فضائل اخلاقی و جوانمردی بود، که خداوند در وصف او فرمود؛

«تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری» (قلم، آیه ۴) و فرمود؛ «برای شما در زندگی رسول خدا سر مشقی نیکویی است» (احزاب، آیه ۲۱)

آری چنین پیامبری هیچ گاه اصول اخلاقی را زیر پای نمی‌گذارد و آب را بر روی دشمن نمیبندد.

کسانی که مدعی اند که در جنگ بدر، پیامبر گرامی، آب را بر مشرکین بست، به برخی از نقل‌های بدون سند یا با سند ضعیف اهل‌سنت، استناد می‌کنند، مثلا طبری از ابن حمید و سلمه نقل می‌کند؛

«پیامبر در منزلی پیاده شد، حباب گفت، فرود به این منزل آیا به امر خداوند بوده است که اطاعت کنیم، یا تدبیر خودتان است؟ پیامبر گفت بلکه رای و تدبیر خودم است، حباب کفت پس این منزل، منزل مناسبی نیست، باید برویم و به نزدیکترین چاه به مشرکین، منزل گزینیم، و سایر چاه‌ها را از بین ببریم و حوضی بنا کنیم و از آب پر کنیم، و بعد از آن با مشرکین بجنگیم، و از آب بنوشیم و آنان آب ننوشند، پیامبر گفت رای صحیح را گفتی»[2]

در نقل بدون سند دیگری می‌گویند که جبرئیل نازل شد و دیدگاه حباب را

---

۱. ناسخ التواریخ، ج۳، ص۱۲۰۰

۲. تاریخ طبری، ج۲، ص۴۴۰

تایید کرد و پیامبر به حباب لقب «ذا الرای» را داد؛[۱]

این نقل‌ها از چند جهت اشکال دارد؛

۱. در سند آن محمد بن حمید بن حیان وجود دارد که یعقوب بن شیبه السدوسی در مورد او گفته است که کثیر المناکیر بوده است و بخاری گفته است که در پذیرش حدیث او نظر (و اشکال است) و نسائی و جوزانی هم گفته‌اند که او ثقه نیست؛[۲]

همینطور، سلمه بن فضل الرازی در سند حدیث است که ابوحاتم گفته است که به حدیث او احتجاج نمی‌شود و بخاری گفته است که مناکیر را روایت می‌کند و نسائی هم گفته است که او ضعیف است؛[۳]

۲. این نقل می‌گوید که پیامبر به اشتباه منزلی را اختیار کرد که با راهنمایی حباب، متوجه اشتباه خود شد و نظر حباب را برگزید، در حالی که خود اهل‌سنت نقل می‌کنند که پیامبر در امور دنیوی عالم‌ترین افراد بوده است و معقول نیست که ابن الحباب درک و بینشش از پیامبر بیشتر باشد!

طبق روایات اهل سنت، پیامبر گرامی در همه مسائل عالم‌ترین و آگاه‌ترین افراد بوده است و هدایت و راهنمایی ایشان، بهترین هدایت بوده است.

نقل می‌کنند که پیامبر گرامی می‌فرمود؛

«بهترین سخن، سخنان خدا و قرآن است. و بهترین راهنمائی‌ها، راهنمائی محمّد است»[٤]

«ابن عمر» از رسول خدا روایت کرده است که پیامبر گرامی فرمود؛

---

۱. انساب الاشراف، ج۱، ص۲۹۳

۲. تهذیب الکمال، مزی، ج۲۵، ص۱۰۲

۳. سیر اعلام النبلاء، ج۹، ص۵۰

٤. صحیح مسلم، ج۲، ص۵۹۲؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۷۴

«خدای تعالی کلیدهای همه چیز و علم به آنها را در اختیار من در آورده است»[۱]

«وهب بن منبّه» روایت کرده است که؛

«هفتاد و یک کتاب را خواندم و در همگی آنها آمده است، خدای تعالی از آغاز دنیا تا انجام آن، مردمی را که از خرد برخوردار ساخته است، خردمندی هیچیک از آنها را به اندازه خردمندی محمّد قرار نداده است و در مقام مقایسه باید گفت، خردمندی آنان در برابر خردمندی محمد، مساوی با یک ریگ است از همگی ریگهای دنیا و پیغمبر اکرم در عقل و فضل، از همه مردم برتر و والاتر بود»[۲]

۳. در این نقل می‌گوید که پیامبر خطا و اشتباه کرد، در حالی که خداوند این ادعا را رد کرده و می‌فرماید؛

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى * مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (نجم، آیه ۴-۳)

«پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، بلکه گفتار او وحی الهی است که به او می‌رسد»

این آیه به مجموع گفتارها و عملکرد پیامبر مصونیت می‌بخشد.

علی علیه‌السلام در وصف هدایتگران الهی فرمود؛

«آنان معصوم هستند از تمام گناهان صغیره و کبیره و در جواب دادن خطا نمی‌کنند و هیچ گاه دچار سهو و نسیان نمی‌شوند»[۳]

پیامبر گرامی فرمود ؛

---

۱. مجمع الزوائد، هیثمی، ج۸، ص۲۶۳

۲. حلیه الاولیاء، ج۴، ص۲۶

۳. بحار الانوار، ج۲۵، ص۳۵۱

«سهو و نسیان برای شما است و ما گرفتار سهو و نسیان نمی‌شویم»[۱]

۴. مشرکین در «عدوه القصوی»، ساکن شده بودند، و در آن منطقه آب بوده است و از نظر آب، در آن منطقه مشکلی نبوده است؛[۲]

۵. مشرکین زودتر از مسلمین وارد بدر شدند، معقول نیست که وارد مکانی شوند که آب در آنجا نیست و آب را برای مسلمین رها کنند؛[۳]

۶. ابن اسحاق تصریح می‌کند که مشرکین وارد بر حوض شدند و پیامبر امر کرد که مسلمین متعرض آنها نشوند (و بین آب و مشرکین فاصله نیندازند)؛[٤]

۷. قول صحیح مطابق نقل شیعه و سنی آن است که مسلمین بر آب احاطه نداشتند، خداوند به جهت رفع نیازمندی آنها، باران نازل کرد تا خود را شستشوی داده و سیراب شوند.

در نقلی آمده است؛

«چون شب شد حق تعالی بر اصحاب حضرت رسول الله، خوابی مستولی گردانید و بعضی از ایشان محتلم شدند و زمینی که فرود آمده بودند ریگ روان بود و پا در آن بند نمی‌شد و کافران سبقت کرده بودند و آب را گرفته بودند و مسلمانان آب نداشتند، چون بیدار شدند از این احوال بسیار غمگین شدند و به حضرت عرض کردند که: ما در زمین نرمی هستیم و کافران بر زمین سخت ایستاده‌اند و محتلم شده ایم و آب نداریم که غسل کنیم و با جنابت کشته خواهیم شد؛ پس حق تعالی بارانی فرستاد که بر مسلمانان نرم و ریزه و آهسته می‌بارید تا زمینهای ایشان سخت شد و بر کافران تند می‌بارید که زمین ایشان گل

---

۱. بحار الانوار، ج۱۷، ص۱۱۱

۲. فتح القدیر، ج۲، ص۲۹۱؛ الکشاف، ج۲، ص۲۰۳-۲۲۳

۳. صحیح من سیره النبی، ج۵، ص۳۰

٤. الکامل ابن اثیر، ج۲، ص۱۲۳

شد و پا در آن بند نمی‌شد و به این سبب مسلمانان آب به هم رسانیدند و غسل کردند و حق تعالی هراس عظیم در دل کافران افکند که از شبیخون مسلمانان می‌ترسیدند، و مسلمانان به این اسباب دلهای ایشان قوی شد و از روی رحمت حق تعالی امیدوار شدند»[1]

آیه شریفه اشاره به همین جریان کرده و می‌فرماید؛

«(به خاطر بیاورید)، هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از ناحیه خدا بود، شما را فرو گرفت و آبی از آسمان فرو فرستاد تا با آن شما را پاک و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دلهای شما را محکم و گامها را با آن ثابت دارد» (انفال، آیه ۱۱)

این مضمون در نقلهای اهل‌سنت هم مورد تاکید واقع شده است؛[2]

---

۱. تفسیر قمی، ج۱، ص۲۶۱؛ مجمع البیان، ج۲، ص۵۲۶

۲. الکشاف، ج۲، ص۲۰۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج۲، ص۲۹۲